

خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق
بقلم
دکتر محمد مصدق

مشمول بر دو کتاب
«شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»
و
«مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»

با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق
به کوشش ایرج افشار

<http://chebayadkard.com/>



۱۳۴۲

سفر به خرابه کمر علی بن محمد بن صدوق در کربلا
اطلاقاً از سال ۱۳۴۲

دکتر محمد...

<http://chebayadkard.com/>

<http://chebayadkard.com/>

خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق

بقلم دکتر محمد مصدق

چاپ، چاپ پنجم

●

انتشارات محمدعلی علمی

●

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ/ ۴۰۰ نسخه

مرکز بخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در

بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

فهرست مندرجات

یادداشت دکتر غلامحسین مصدق
توضیح درباره کتاب و چگونگی چاپ آن: ایرج افشار

کتاب اول

شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

۲۱	مقدمه
۲۷	فصل اول - تشکیلات مملکت در رژیم قدیم
۳۲	فصل دوم - در تشکیلات وزارت مالیه
۳۸	فصل سوم - در تنظیم کتابچه های دستورالعمل
۴۶	فصل چهارم - اختلاس در رژیم قدیم
۵۲	فصل پنجم - ورود من بخدمت دولت و تحصیلاتم در ایران
۵۸	فصل ششم - انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس
۶۲	فصل هفتم - عضویت من در مجمع انسانیت
۶۵	فصل هشتم - مسافرت من بقصد تحصیل
۶۸	فصل نهم - تحصیلاتم در پاریس
۷۲	فصل دهم - مراجعتم از اروپا
۷۵	فصل یازدهم - سفر دوم من به اروپا
۷۷	فصل دوازدهم - تحصیلات من در سوئیس
۷۹	فصل سیزدهم - تألیف نزد کتورا و کارآموزی در دادگستری نوشاتل
۸۲	فصل چهارم - اشتغال من در ایران پس از خاتمه تحصیل
۸۶	فصل پانزدهم - عضویت من در حزب اعتدال

- ۸۸ فصل شانزدهم - عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالجات
- ۹۶ فصل هفدهم - چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه
- ۱۱۱ فصل هجدهم - عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی
- ۱۱۵ فصل نوزدهم - سفر سوم من یاروپا و مراجعتم از طریق یوشهر به ایران
- ۱۲۱ فصل بیستم - انتصابم پایالت قارس
- ۱۳۹ فصل بیست و یکم - تصدی من در وزارت مالیه
- ۱۴۲ فصل بیست و دوم - انتصاب من پایالت آذربایجان
- فصل بیست و سوم - مراجعتم از تبریز و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات محله دولت
- ۱۵۸
- ۱۶۲ فصل بیست و چهارم - انتصاب من بوزارت امور خارجه

کتاب دوم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

- ۱۷۱ مقدمه
- بخش اول: تصدی مقام نخست وزیری
- ۱۷۷ فصل اول - وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم
- ۱۸۱ فصل دوم - علل سقوط دولت من
- ۱۸۵ ۱) رل هندرسن
- ۱۸۷ ۲) فرمایشات شاهنشاه
- ۱۹۸ فصل سوم - تألمات و تأسفات
- ۲۰۹ ضمیمه - پیام رادیویی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲
- بخش دوم: لایحه دیوان عالی کشور
- ۲۲۷ فصل اول: کارهای دولت من
- ۲۵۷ کلیات
- ۲۳۳ - قسمت اول: از نظر سیاسی
- ۲۳۵ - قسمت دوم: از نظر مالی
- ۲۳۶ - قسمت سوم: از نظر اقتصادی

- ۲۳۷ - قسمت چهارم: از نظر اجتماعی
- ۲۳۸ - استفاده از اختیارات
- ۲۴۱ فصل دوم - مبارزه‌ی دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی
- ۲۴۵ فصل سوم - مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق مجلس
- ۲۴۵ - کلیات
- ۲۴۶ - قسمت اول: مبارزه‌ی سیاست خارجی در مجلس شانزدهم
- ۲۵۰ - قسمت دوم: مبارزه‌ی سیاست خارجی در مجلس هفدهم
- ۲۵۶ فصل چهارم - مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق دربار
- ۲۵۶ - کلیات
- ۲۵۶ - (۱) راجع با انتخابات
- ۲۵۸ - (۲) راجع باستناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی
- ۲۶۲ قسمت اول: غائلة روزنه اسفند
- ۲۶۷ قسمت دوم: کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد
- ۲۷۴ فصل پنجم - انتقاد از کارهای دولت من
- ۲۷۴ قسمت اول: از ناحیه‌ی دربار شاهنشاهی
- ۲۸۴ قسمت دوم: از طریق مجلس و جرائد
- ۲۹۲ نتیجه

ضمائم لایحه الحاقی

- ۲۹۹ ۱ - نامه ۱۹ تیر ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور
- ۳۰۰ ۲ - نامه ۱۵ مرداد ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور
- ۳۰۲ ۳ - نامه ۱۷ مرداد ۱۳۳۴ دیوان عالی کشور به دکتر محمد مصدق
- ۳۰۲ ۴ - نامه ۱۹ مرداد ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بر ریاست دیوان عالی کشور (علی هیئت)
- ۳۰۴ ۵ - نامه ۲۲ مهر ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بر ریاست دیوان عالی کشور
- ۳۰۷ ۶ - نامه ۲۱ بهمن ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بر ریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۲ ۷ - نامه ۳۰ اسفند ۱۳۳۴ دکتر محمد مصدق بر ریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۴ ۸ - نامه ۳۰ فروردین ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق بر ریاست دیوان عالی کشور
- ۳۱۷ ۹ - نامه ۲۲ فروردین ۱۳۲۵ دادستان آرتش بدکتر محمد مصدق
- ۳۱۸ ۱۰ - نامه ۲۵ فروردین ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق

- ۱۱- نامه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق بوزیر دادگستری (جمال اخوی) ۳۱۹
- ۱۲- نامه ۲۷ خرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به وزیر دادگستری (گلشانیان) ۳۲۰
- ۱۳- نامه ۲۷ خرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به سرپرست دیوان عالی کشور (رضانجداد) ۳۲۳
- ۱۴- نامه ۲ تیر ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق ۳۲۳
- ۱۵- رونوشت نامه دادگاه عالی انتظامی ۳۲۳
- ۱۶- نامه ۵ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور ۳۲۴
- ۱۷- نامه ۶ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دیوان عالی کشور ۳۲۵
- ۱۸- نامه ۱۲ تیر ۱۳۳۵ دیوان عالی کشور (رضا تجدید) به دکتر محمد مصدق ۳۲۵
- ۱۹- نامه ۱۹ تیر ۱۳۳۵ وزیر دادگستری (عباسقلی گلشانیان) به دکتر محمد مصدق ۳۲۶
- ۲۰- نامه ۱۹ تیر دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۲۶
- ۲۱- نامه ۳۱ تیر ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۲۷
- ۲۲- نامه ۲ مرداد ۱۳۳۵ دادستان آرتش به دکتر محمد مصدق ۳۲۸
- ۲۳- نامه ۷ مرداد ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق به دادستان آرتش ۳۳۰

بخش سوم: عرض جواب بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه

- مقدمه ۳۳۳
- از فصل سوم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره ۱) ۳۳۷
- از فصل چهارم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره ۲) ۳۳۸
- از فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره های ۳-۳۸) ۳۳۹
- از فصل ششم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره های ۳۹-۴۳) ۳۸۳
- از فصل هفتم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره ۴۴) ۳۸۸
- از فصل دوازدهم کتاب مأموریت برای وطنم
عرض جواب (شماره های ۴۵-۴۸) ۳۸۹

- ۳۹۲ از فصل سیزدهم کتاب مأموریت برای وطن
عرض جواب (شماره ۴۹)
- ۳۹۳ ضمیمه نامه استوکس به اتلی نخست وزیر انگلیس
- ۴۰۱ فهرست سالشماری کتاب
- ۴۰۵ فهرست اعلام

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

به نام پروردگار

مرحوم پدرم در دی‌ماه سال ۱۳۴۰ یک نسخه از سواد کتابی را که اینک خواننده گرامی در دست دارد به من و نسخه‌ای دیگر را به برادرم مهندس احمد مصدق سپرد. برادر عزیزم در دی‌ماه ۱۳۶۴ درگذشت و با ما مانند تا انتشار این اوراق را ببیند، خداوند او را غریق رحمت پیکران خویش گرداند.

مقصود پدرم آن بود هنگامی که امکان چاپ یادداشت‌ها پیدا شود آنها را به چاپ برسانیم و آخرین نوشته‌هایی را که او در نهایت سوز و عشق ایراندوستی در گوشه انزوا و تنهایی زندان و تبعید برای آگاهی و بیداری هموطنان عزیز خود و نسل‌های آینده یادداشت کرده بود به ملت ایران تقدیم نمائیم.

خوانندگان گرامی می‌دانند در زمان حیات پدرم و پس از وفات او که در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ روی داد امکان آنکه چنین کتابی در ایران چاپ بشود نبود و کسی مجاز نبود در کتاب و روزنامه نامی از او بیاورد. ناچار این اوراق را این سو و آن سوی نگاهبانی می‌کردیم که از میان نرود.

پدرم دو چیز را بیشتر از هر چیز دوست می‌داشت؛ یکی مملکت ایران بود و دیگری مادرش. من که بمناسبت پزشک بودن منظمأ مراقب حال ناسازگار و بیماری‌های او بودم و مخصوصاً در دوران فعالیت‌های سیاسی او در مجلس چهاردهم بعد و سپس در ایام نخست‌وزیری همه روز عیادتش را واجب می‌دانستم، بیش از دیگران با حالات روحی و تألمات درونی او آشنایی داشتم و از لطافات و صدماتی که در زندگانی می‌یافت مطلع میشدم.

در دو سفر لاهه و نیویورک که برای دفاع از حقوق ایران با امید وافر ولی با نگرانی از لحاظ بروز توطئه‌ها و حوادث چنان مسافرت دشوار و پر مسؤولیت را در پیش گرفت همراهش بودم و همه جا ناظر و شاهد آنکه با چه وسواس و بیتابی و با چه شوق و عشق در نگاهبانی حیثیت و حفظ حقوق از دست رفته ایران می‌کوشید و روز و شب بدان می‌اندیشید و آرامی و آسایش را بر خویش دشوار ساخته بود.

<http://chehavardkard.com/>

به یادم است پس از ورود به لاهه، چون اوراق و اسناد مربوط به مدافعه را به پروفیسور رولن (وکیل بلژیکی مدافع ایران که شادروان حسین نواب سفیر ایران در هلند او را یافته بود. نواب از مردان وطنپرست بود که در آنجا صادقانه به پدرم کمک می کرد) سپرد در یک نگرانی عمیق فرورفت زیرا همه اوراق و اسناد از دست او به دررفته بود و به دست مردی افتاده بود اجنبی و آن شخص برای تنظیم لایحه آنها را با خود از کشور هلند به محل سکنتای خود (بروکسل) برده بود تا پس از دو سه روز باز گرداند. شب هنگام پدرم به خواب نمی رفت، و چون هر دو در یک اطاق خوابیده بودیم پرسیدم «پاپا چرا نمی خوابید؟» گفت اگر حریف یوسایلی که دارد اسناد ما را از چنگ رولن به در آورد و ما را بی اسلحه کند تکلیف چه خواهد بود؟ من به او دل می دادم و می گفتم به دل خود بد میاورید. چنین اتفاقی نمی افتد و این شخص مورد اطمینان است. اما آرام نمی گرفت. در همین سفر بود که به من می گفت اگر خدای نکرده روسیه به ایران بازگردد خود را از میان می برم! من در زندگی از این گونه نظرها و سخنها ازو بسیار شنیده ام و از تمام حرکات و افکار او همیشه روح وطن پرستی و خدمتگزاری احساس کرده ام.

در طول مدتی که در زندان زرهی و سپس در محدوده احمدآباد مجبور به اقامت بود چون حشر و نثری نداشت روحاً از زندگی مقید رنج می برد. برای ما هم بیش از هفته ای یکبار فرصت دیدار معین نشده بود. پدرم در تبعید احمدآباد بود که مادرم از دست رفت و تألمی تازه بر غمهای درونی دیگر «پاپا» افزوده شد. او که حقیقتاً از درگذشت مادرم ملول شده بود در غالب نامه هایی که به تعزیت دهندگان خود می نوشت یادآور می شد که از این زندگی به تنگ آمده است و می خواهد از رنج و صدمه آن خلاص شود.

در حبس و تبعید کسی که دل به دل او بدهد نبود. تا چار، در اطاق با تنهایی خویش می تریست. در احمدآباد گاهی در باغ و مزرعه گردش می کرد و باز به گوشه عزلت اجباری که پیش از شهریور ۲۰ هم بدان خو کرده بود، می آمد. مقصود آن است که در سراسر دوران حبس و تبعید که به خاطر عشق وطن و خدمتگزاری بدان برایش پیش آمد رنج بسیار برد.

۵۵۵

مقداری از ایام محبس زرهی و احمدآباد را چنانکه خود در مقدمه یادداشتهایش متذکر شده است به نگارش گوشه هایی از خاطرات زندگی خوانندیش پرداخت و همین اوراقی است که امیدوارم انتشار آنها برای دوستداران وطن یادگاری ارزنده و برای مورخان بیغرض و نکته سنج آینده مأخذ و مدرک تحقیق باشد.

پدرم درین نوشته ها کوشیده است از کسی بد نگوید و احترام هر شخص بحد

شایستگی او محفوظ بماند. ولی در مواردی که اعمال اشخاص را مابین ومخالف منافع مملکت و مصالح عمومی میدانست از انتقاد خودداری نکرده و با زبان مؤدب سیاسی عقیده خود را بیان کرده است. همچنین خودداری نکرده است از اینکه زحمات وافکار دیگران را بنمایاند و هر کار را به آن کس که باید منسوب سازد کما اینکه از مرحوم دکتر حسین قاضی به مناسبت آنکه پیشنهاد دهنده فکر ملی شدن نفت بود یاد کرده است. مرحوم دکتر حسین قاضی درین راه رنج بسیار برد و عاقبت هم جان خود را در نهایت سختی از دست داد.

پدرم نسبت به اغلب همکاران خود احترام داشت و مخصوصاً می گفت که وزرایش افرادی تحصیل کرده و از تیکاک و دلسوزان کتورند.

پروردگار بزرگ را سپاس می گزارم که توفیق عنایت فرمود و زمانه سازگار آمد تا بالاخره این یادداشتها آنچنانکه دستور و امید پدرم بود به چاپ برسد.

امیدوارم روان پدرم رحمة الله علیه، ازین که منظورش عملی شده است شاد گردد.

در پایان باید بگویم که زحمت چاپ شدن این اوراق را دوست دیرینه ام ایرج افشار برعهده گرفت و کوشش او موجب تشکرست.

اول اسفندماه ۱۳۶۴

دکتر غلامحسین مصدق

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

یادداشت

کتابی که در دست خواننده گرامی است نوشته‌هایی است ارزشمند از دکتر محمد مصدق و مرکب از دو کتاب که در روزهای زندان لشکر دوم زرهی و سکونت مقید و اجباری در احمدآباد نوشته و از خویش به یادگار گذاشته است و به عنوان یک سند تاریخی چاپ می‌شود:

کتاب اول

کتاب نخستین که بدان «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم» نام داده و در بیست و چهار فصل نگارش یافته، سرگذشت دوران جوانی و روزگاران تحصیل او و سپس تصدی چند مقام دولتی را دربر دارد و در آن کوشیده است حوادث مهم دوران زندگی خویش را تا پایان ایام تصدی وزارت امور خارجه در سال ۱۳۰۲ شمس بنویسد.

ناگفته نگذیریم که مطالب مندرج در فصلهای اول تا چهارم این کتاب از نظر اینکه مشتمل بر اطلاعات دقیق و کم شنیده از وضع عصری تشکیلات پیشین کشور و مخصوصاً روش اداره دفتراهای استیفا در عصر ناصری و مقفیری (که او خود مدت دوازده سال در آن منصب کار کرده و در آن رشته ورزیدگی یافته بوده است) اهمیتی خاص برای پژوهندگان تاریخی خواهد داشت. قسمتهای دیگر هم از اهمیت برخوردار است بملاحظه آنکه جویندگان زندگی مصدق بطور جسته گریخته از حسب حال او در روزگار جوانی اطلاعاتی می‌توانستند حاصل کنند و طبعاً برای نگارش سرگذشت او به چنین مدرک متقن و مسلمی احتیاج بود.

همانطور که مصدق در مقدمه این بخش یادآور شده است مهمترین وقایع ناشی از فعالیت‌های سیاسی او در سالهای پس از ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۵ در کتابهای «دکتر مصدق و تظلمات تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقیثیه» (۱) و «سیاست موازنه منفی در مجلس

(۱) گردآوری آقای حسن مکی، چاپ اول ۱۳۲۴، چاپ دوم ۱۳۵۸، چاپ سوم توسط

چهاردهم» (۱) ضبط است. جریانهای بعد از آن (دوره پانزدهم بعد) هم در اغلب تاریخهای مربوط به نفت و وقایعنامه‌ها و خاطرات رجال بازگوشده است.

در باره دوره‌های جوانی و منصب استیقای او کتابهای طرائق الحقائق و منتخب التواریخ اشاراتی دارند و آنها را در کتاب «مصدق و مسائل حقوق و سیاست، مجموعه‌ته مقاله و رساله از دکتر محمد مصدق» که در سال ۱۳۵۸ توسط انتشارات زمینه منتشر کردم و کتاب «تقریرات مصدق در زندان درباره حوادث زندگی خویش، یادداشت شده به اهتمام سرهنگ جلیل بزرگمهر» که در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسانیدم آورده‌ام. علاقه‌مندان بدانجا مراجعه کنند. در این اواخر هم به نوشته افضل الملک در کتاب افضل التواریخ ذیل حوادث سال ۱۳۱۴ قمری برخوردیم که آن را در مجله آینده (صفحه ۵۵۷ سال یازدهم) نقل کردم و تجدید نقل آن مناسب است. *

انتشارات جاویدان ۱۳۶۳.

(۱) نگارش مرحوم حسین کی استوان مدیر روزنامه مظفر در دو جلد ۱۳۲۷-۱۳۲۹ (چاپ تهران). او از معتقدین واقعی دکتر محمد مصدق بود.

«میرزا محمدخان مصدق السلطنه مستوفی اول دیوان اعلی ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دهر که با حادثات سن به اعلی مراتب تجربه و کفایت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشارالیه بالینان است در جمادی الآخرین سال خدمت محاسبه و استیقای مملکت خراسان به او واگذار شد... میرزا محمدخان مصدق السلطنه را امروز از طرف شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند لکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می رود بالاتر از استیفاء اول و محاسب بودت ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می تواند نمود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه نویسی ولایتی برساند لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید. پدرش مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر است و مادرش سرکار علیة عالیه نجم السلطنه خواهر توابع علییه عالیه حضرت علیا دامت شوکتها است که با نوبی حرمتت جلال عظمی می باشند که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصره الدوله هستند. خود این جوان بیست و پنج ساله از اهل هوش و فضل و بقدری آداب دان و قاعده پرداز است که هیچ مرتبندی بر آن متصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش بطوری است که خود اواز منانت و بزرگی خارج نمی شود ولی بدون تزویر و ریا کمال خفض جناح و ادب را درباره مردمان بجا می آورد. شاید در عالم تائینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است لکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه انسانیت و خویش خلقی و تواضع را فطرت لاجلیه سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند باید از آیات بزرگ گردد.» (صفحه ۸۲ و ۸۳ چاپ شده توسط منصوره اتحادیه و سرویس سعدوندیان) مصدق در ۱۳۱۴ دوازده ساله بوده و اشاره افضل الملک به بیست و پنج سالگی مصدق ظاهراً الحاقی بعدی است.

ضمناً گفته شود مرحوم مصدق در زندان قسمتهایی از مطالب و حکایات زندگی خویش را برای آقای جلیل بزرگمهر که سمت وکالت تسخیری او را داشت و مجاز به ملاقات بود می‌گفت و آقای بزرگمهر پس از خروج از زندان آنها را یادداشت میکرد. آقای جلیل بزرگمهر آن خلاصه و شمه‌ای را که یادداشت و سالها با دشواری نگاهبانی کرده بود در سال ۱۳۵۸ به من لطف کرد و من توانستم پس از تحریر و تنظیم به نام «تقریرات مصدق در زندان» به چاپ برسانم. از آن دوست عزیز سپاسگزارم. خوانندگان و پژوهندگان، در استفاده از آن و استناد بدان از ملاحظه همان مطلب در کتاب حاضر غفلت نخواهند فرمود.



موقعی که «تقریرات مصدق در زندان» چاپ می‌شد چون جمعی شنیده بودند که مرحوم مصدق یادداشتهایی نوشته و در یکی از بانکهای سوئیس به امانت گذارده است و افرادی چند از مرحوم مهندس احمد مصدق آن را می‌خواستند ولی موقع انتشار آن نرسیده بود بنابراین مرحوم مهندس در مقدمه تقریرات نوشتم: «بارها گفته‌اند و در جراید نوشته‌اند که مرحوم مصدق یادداشتهایی دارد که در سوئیس به امانت گذارده شده و تا زمانی که مصدق معین کرده است چاپ نخواهد شد. ولی دوست عزیز جناب آقای مهندس احمد مصدق فرمودند چنین مطلبی درست نیست.»

کتاب دوم

نام آن بطوری که خود در چهار جا یادداشت کرده «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران» و مرکب است از سه بخش:

بخش اول مشروحه‌ای است با عنوان «تصدی مقام نخست‌وزیری» در ۳۴ صفحه.

بخش دوم لایحه دیوان عالی کشور است در ۹۰ صفحه متن و ۵۵ صفحه مدارک ضمیمه.

در باره لایحه دیوان عالی کشور این توضیح ضرورت دارد که مصدق پس از محکومیت در دادگاه تجدیدنظر فرجام خواست و لایحه‌ای تنظیم کرد و به دیوان عالی کشور داد و منتظر بود او را به آنجا بخوانند تا بتواند هم از خود دفاع کند و هم مطالبی را که امکان اعلامش در جراید از او سلب شده بود از راه اظهار در آن مرجع بپراکند و به اطلاع عموم برساند و چون دیوان عالی کشور مصدق را نخواستند تا اظهارات دفاعی خود را بیان کند تا چار مطالبی را که منظور نظرش بود در لایحه‌ای که می‌خوانید گنجانید و آن را

چنانکه در صفحاتی چند از لایحه نوشته است لایحه الحاقی خواند. بنابراین لایحه‌ای که مصدق به دیوان کشور عرضه کرد دوتا است. لایحه اصلی یا فرجامی آن است که خونرو نوشت فصل سوم آن را در اختیار وکلای خویش (مرحوم حسن صدر و آقای علی شهیدزاده) گذارد و مرحوم حسن صدر متن آن قسمت را که بخط مرحوم مصدق است در کتابی به نام «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی» (تهران، ۱۳۵۷) به چاپ رسانید. لایحه فرجامی مذکور در سه فصل است:

فصل اول: عزل نخست وزیر از وظایف مجلس شورای ملی و مجلس ستاست،
فصل دوم دادگاه نظامی برای محاکمه‌ی نخست وزیر صالح نیست، فصل سوم دفاع از دولت دکتر مصدق. فصل سوم این که در کتاب مذکور به ضعیف رسیده بالغ بر ۲۹ صفحه است.^۵

بخش سوم «عرض جواب به فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه» نام دارد و ۸۳ صفحه می باشد و آن عبارت است از پاسخ به آن قسمت از مطالب کتاب «مأموریت برای وطنم» که ذکر مصدق در آنها شده است. و حق هر کسی است که از خود دفاع کند. نکته‌ای را که در اینجا نباید فراموش کرد این است که زبان مصدق در نگارش و گزارش و سخنگویی (حضور و غیابی) همیشه و نسبت به همه کس مؤدب و متین است و به هنگام جوابگویی و دفاع، حتی حمله و انتقاد، نسبت به اشخاص و مناصب خود اعلی و دانی عناوین و القاب و اصطلاحات رسمی و متعارف زمان را بکار می برد. مصدق در سراسر این دو کتاب چنین روشی را پیش گرفته ولی عقیده خویش را بی پرده پوشی و مجامله پسندی در تلو آنگونه عبارات مؤدبانه متدرج ساخته است.

در مقدمه کتاب اول مصرحاً یادآوری می کند: «حتی المقدور سعی کرده‌ام بیدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.»

چون مطالب بخشهای مختلف این دو کتاب در مواقع مختلف و به منظورهای خاص نوشته شده است گاهی تکرار مطلب و خاطره در آن به چشم می آید. شاید اگر خود آن را به چاپ می رسانید، دغدگی را اصلاح و حذف می کرد ولی چنین کار برای دیگری نامقدور و دور از امانت داری است. نوشته هر کسی را که از قدیم بازمانده است بهمان صورتی که هست باید چاپ کرد.

^۵ آقای جلیل بزرگمهر وکیل تسخیری دکتر مصدق در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر. متن مطالب دادگاه بدوی را به چاپ رسانید، در دو جلد (تهران، ۱۳۶۳) و در ضد دست که از آن دادگاه تجدیدنظر و دیوان کشور را هم به چاپ رسانید.

شاید خود او متوجه تکرار خاطره و تجدید مطلب بوده است ولی از لحاظ تأثیرگذاری در خواننده و تلقین مطالب خاص مورد نظر تکرار و تجدید را ضروری می‌دانسته است و هر یک را در جای خود نیکو و لازم.

مصدق این نوشته‌ها را در سه نسخه تهیه کرده بود. یک نسخه را نزد خود نگاه داشته بود و دو نسخه از آن را که یا ورق کپه تهیه کرده بود به پسران خویش (مهندس احمد و دکتر غلامحسین مصدق) سپرده بود و در نامه مورخ دی ۱۳۴۰ یا خطاب «فرزند عزیزم دکتر غلامحسین مصدق» متذکر شده بود «یک واحد از یادداشتهای خود را به شرح ذیل به شما می‌سپارم که در یکی از بانکهای سوئیس بگذارید تا چنانچه نسخه دیگری که جزو نوشتجاتم است بواسطه غارت یا حریق خانه در احمدآباد از بین برود و مواعی هم برای طبع نباشد... طبع برسانید...» پس از آن بتدریج بعضی اصلاحات در هر یک کرده که گاه در یکی هست و در دیگری نیست و بالعکس.

۰۰۰

نام کتاب

مصدق به هر یک از دو کتاب خود نامی خاص داده است. چون آن دو نام مفصل بود و در صورت جمع شدن دو نام تسمیه کتاب دشوار می‌شد نام **خاطرات و تألمات** را که جزء اولش برگرفته از نام کتاب اول و جزء دومش برگرفته از عنوان فصل سوم از بخش اول کتاب دوم است اختیار کردم و مورد پذیرش دوست عزیزم آقای دکتر غلامحسین مصدق واقع شد.

۰۰۰

آقای دکتر غلامحسین مصدق کپیهای موجود را که در حال حاضر عبارت بود از:

- دو نسخه از کتاب اول
- یک نسخه از بخش اول کتاب دوم
- دو نسخه از بخش دوم کتاب دوم
- یک نسخه از اسناد ضمیمه بخش دوم کتاب دوم
- یک نسخه از بخش سوم کتاب دوم

به من دادند تا پس از مطابقت و آماده‌سازی به چاپ برسانم. مصدق خوشخط و واضح نویس است ولی چون چند بار در متن اصلاحاتی کرده و از یکی به دیگری نقل کرده است به تا چارخط خورد گیجانی در متن‌ها پیدا شده و گاه به خطوط ریزی نقطه عبارتی به میان سطور افزوده است. درین موارد گاه اشکالاتی در خواندن متن پیش می‌آید. بطور کلی ناخوانده‌ای در متن باقی نمانده و اگر چند کلمه در متن ناتواسته مانده است

امیدست در چاپهای دیگر تکمیل شود.

مصدق در مورد مناصب دوره‌های قدیم (مانند رئیس الوزراء، عدلیه، مالیه) اصطلاحات رایج کنونی و معادل‌های مرسوم جدید را که برای همگان ذریافتنی است بکار برده است. سلیقه او بهمان صورت محفوظ نگاه داشته شد. قطعاً قصدش بر آن بوده است که خواندن کتاب برای نسل‌های آینده که از اصطلاحات قدیم مهجور می‌شوند آسانتر باشد.

مصدق در موضعی که از دوره‌های پیشین یاد می‌کند ستوات را به هجری شمسی تبدیل کرده است. قطعاً بملاحظه آنکه آیتدگان تواریخ را با سال شمسی خواهند منجید و طبعاً با در دست داشتن سال شمسی زودتر به فاصله زمانی گذشته با روزگار خود دست می‌یابند.

برای اینکه خوانندگان از طرز چاپ این کتاب و روشی که در آماده‌سازی چاپ شده است آگاهی داشته باشند توضیحات لازم در صفحه ۳۹۸ آمده است.^۵

ایرج افشار

استقندماه ۱۳۶۴

^۵ چند تن از علاقه‌مندان پس از خواندن کتاب چند نادرستی چاپی را که در چاپ نخستین روی داده است یادآوری کردند. بدین مناسبت از آقایان دکتر شمس‌الدین میرعلایی، عبدالله انوار، دکتر محمدابراهیم راستانی پاریزی، کرامت رحنا حسینی و عبدالکریم طباطبائی سپاسگزاری می‌شود.

<http://chebayadkard.com/>

کتاب اول
شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

مقدمه

کسانی که زندان مجرد را دیده و با آن سرکار داشته اند میدانند که در این مکان آن هم بیک محکوم بی گناه و بی تقصیر چقدر بد و سخت میگذرد. در روزهای اول زندان آنقدر خسته و ناتوان بودم که هیچ چیز جز یک استراحت کامل چاره‌ی دردم را نمیکرد؛ مبارزه‌ی انتخاباتی دوره ۱۶ تقنیه - مبارزه‌ی با شرکت نفت انگلیس و ایران - کارهای کمیون نفت در مجلس شانزدهم - قبول مسئولیت اداره‌ی مملکت - دفاع در شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری - مخالفت‌های مغرضانه‌ی داخلی - غائله نه اسفند و اشتهار پیش آمد غائله‌های دیگر تمام مسبب شده بود که با نگرانی بسیاری از هر پیش‌آمد ناگوار انجام وظیفه کنم. کار زیاد و توأم با نگرانی هم هر کسی را خصوصاً من که حال خوشی نداشتم و ضعیف بودم از پای در می‌آورد.

از استراحتم چیزی نگذشت که موضوع دادگاه پیش آمد و تمام اوقاتم برای جواب کیفرخواست و مطالبی که در دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی ایراد کرده‌ام گذشت و روزی که دادگاه اعلام رأی نمود و مرا سه سال حبس مجرد محکوم کرد تنها نه شخص خودم بلکه دستور دهندگان صدور رأی هم باور نمیکردند که من از این زندان جان سلامت بدر برم.

کارم که در این دادگاه خاتمه یافت و لایحه فرجامی خود را هم بدیوان کشور دادم دیگر نمیدانستم بچه کاری دست بزنم که مرا مشغول کند. البته هر محکوم خصوصاً محکوم بحبس مجرد میخواهد برای خود اشتغالی فراهم کند تا از شدت آثار این زندگی بکاهد ولی انجام هر کار گذشته از اینکه با حال ضعیف و ناتوانی از من ساخته نیست احتیاج بمدرک هم داشت که تهیه آن در زندان برایم میسر نبود.

در این فکر بودم که خود را بچه کار مشغول کنم که از بعضی هموطنان پیامی رسید که خاطرات خود را پرشته‌ی تحریر در آورم که این کار نه مشکل بود نه محتاج بمدرک. مشکل نبود چونکه خاطرات از منته‌ی گذشته برای سیاست روز ضرر نداشت. مدرک نمیخواست از این جهت که پیش از خاطراتم نمیخواست چیزی اظهار کنم و چون

اندیشه‌های هر کس بستگی بامور و مشاغلی دارد که آنها را عهده‌دار بوده است ضمن شرح مختصری از تشکیلات روز مشاغل و خاطرات خود را نیز بیان میکنم تا هموطنان عزیز نه فقط از اندیشه‌های من بلکه از مشاغلی هم که قبل از مشروطه و بعد از آن عهده‌دار بوده‌ام و معرف اوضاع رژیم قدیم و جدید است بی اطلاع نمانند.

مندرجات این وجیزه که به «شرح مختصر از زندگی و خاطراتم» نامیده شده متعلق است به دوره از زندگی من بدین قرار:

فصل یک تا هفت مربوط بده سالی است که قبل از مشروطه متصدی استقای خراسان و حسابداری آن ایالت یا آن استان بوده‌ام.

از هشتم تا سیزدهم مربوط بسالهایی است که بعد از مشروطه در اروپا تحصیل کرده‌ام و فصول بعد تعلق بامور و مشاغلی دارد که بعد از خاتمه تحصیلاتم در ایران عهده‌دار آنها شده‌ام.

از اسفند ۱۳۰۲ که بنماینده مردم ایران در مجلس پنجم و ششم انجام وظیفه نموده‌ام بسیاری از خاطراتم را در نطقهائی که در این دو مجلس ایراد شده گفته‌ام و در یک جلد منتشر گردیده است. (۱)

از دوره هفتم به بعد یعنی از سال ۱۳۰۷ که دیکتاتوری باوج قدرت رسید تا شهریور ۱۳۲۰ که افول کرد چون عمرم بعزلت و انزوا گذشت آن هم در یک دهی دور از شهر، جز خزن و غصه چیزی نداشتم که اظهار کنم و چنانچه خاطراتی هم بوده در نطقهائی که در مجلس چهاردهم ایراد شده است گفته‌ام. (۲)

از مبارزه‌ای که در انتخابات دوره پانزدهم تقنینیه بعمل آمد و توفیق حاصل نشد و همچنین مبارزه‌ی انتخابات دوره شانزدهم تقنینیه که برای چهارمین مرتبه بنماینده مردم طهران وارد مجلس شدم و در رأس دولت قرار گرفتم خاطراتم منتشر نشده و در زندان هم وسایلی نیست که منتشر کنم، خصوصاً اینکه یادداشت‌ها و مدارک بسیاری داشتم که در کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه‌ام از بین رفته. یا این حال هر جا که مقتضی بوده بمناسبت موضوع از خاطرات این ایام هم کم و بیش استفاده شده است.

در خاتمه خوانندگان عزیز را باین نکته توجه میدهم که از بیان تشکیلات قدیم مقصود تحسین از آن و یا انتقاد از تشکیلات جدید نیست بلکه نظر این است تشکیلات قدیم را شرح دهم تا بتوانند آنها را مقایسه کنند و به نیک و بد هر کدام بی بیرند و نیز توجه هموطنان عزیز را باین نکته جلب میکنم که حتی المقدور سعی کرده‌ام بدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.

(۱) «دکتر مصدق و نطقه‌های تاریخی او در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه»، گرده‌آوری حسین مکی

(۲) «سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم»، تألیف حسین مکی استوان

شرح مختصری از رزق و عطا پرآم

- | | |
|---|---|
| <p>صلی بودی - تا ایضاً ترا کار آردی بودی بودی</p> <p>صدقه - آسمان در این من از کسب</p> <p>یاوردی - عصمتی در جوت خدای</p> <p>سازندی - عصمتی در کسب طاعت</p> <p>بپردی - هارون در دست در آید</p> <p>آمدی - عصمتی در کسب طاعت</p> <p>نوریدی - سرورم از در عصمتی در طاعت</p> <p>ببینم - انعامی با الهی ماری</p> <p>مسیرم - عصمتی من در در آید</p> <p>مردی - انعامی با الهی در آید</p> <p>مردم - عصمتی در در آید انعامی</p> <p>انعامات کسب کردی</p> <p>انعامی - انعامی در آید از جانب</p> | <p>صلی ابدی - لکنای مسکنی در در آید</p> <p>صدقه - در کسب و در آید</p> <p>مردم - در کسب و در آید</p> <p>صدقه - خدای در در آید</p> <p>ببینم - در کسب و در آید</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - عصمتی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> <p>ببینم - انعامی در کسب</p> |
|---|---|

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

شرح مختصر از زندگی و خاطراتم

مقدمه

<http://chebayadkard.com/>

کسانیکه زندان مجر را دیده و با آن سر کار داشته اند میدانند
در این مکان آن هم بیک محکوم به گناه و به نصیر حقه رید سخت میگردد در زندانی
اول زندان آنقدر خسته و ابروان بودم هیچ چیز خردی از جهت کامل حاضری
در دم را نیکرد : سازدهی انتحالی در روز ۱۶ اقیقینه - مبارزوی با
شرکت نفت انگلیس و ایران - کاری کمبود نفت در محبس سازدهم -
قبول مسئولیت اداره ی ملکیت - دفاع در مورد ای مثبت در روان من اطلاع
دارگتری - مخالفت های مضر ضایعی داخل - غایبه نه اسفند و ششماه پیش آمد
غایبه های دیگر تمام طلب شده بود با گران بسیاری از پیش آمد ناگوار انجام
و بیغه کنم کار زیاد و تمام با گران تمام هر کس را از صدمان در حال خوشی تمام
ضعیف بودم از برای در صبا آورد

از هر تمام چیزی ننگدست و بر ضمیمه دار گامش آمد تمام تمام :
جواب کثیر خراست و مطالبی در روز دار گاه بدوی و کثیر نظر نظام ابرار
کرد تمام گذشت در روز که دار گاه اعلام برای بود در سال عین محمد کرد
تعداد شخص تمام کثیر در هر مکان در روزان از هر روز در زندان زندان زندان

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

تشکیلات مملکت در رژیم قدیم

قبل از مشروطه چهار وزارت بود که بنقاط داخل و خارج از مملکت مأمور میفرستاد و کشور را اداره میکرد، بدین قرار: وزارت داخله - وزارت خارجه - وزارت جنگ و وزارت مالیه.

وزارت‌های دیگری هم وجود داشت که وابسته‌ی بعضی از آنها بودند از قبیل وزارت لشکر که وابسته‌ی وزارت جنگ بود و وزارت بقایا وابسته‌ی وزارت مالیه.

وزارت‌هایی هم که وابسته نبودند در ایالات و ولایات تشکیلاتی نداشتند و فقط در مرکز انجام وظیفه مینمودند از قبیل وزارت عدلیه که در مرکز شکایات مهم (۱) رسیدگی میکرد. ولی در ولایات رسیدگی بعموم شکایات از وظایف ولات و حکام بود و همچنین وزارت خالصه که از نظر اهمیت نان پابخت نظم و تسق و بهره‌برداری از املاک خالصه طهران بعده آن وزارت محول شده بود که شخص بصیر و مطلعی را در رأس آن میگذاشتند که املاک مزبور را اداره کند و غلات آنها را باتیاری دولتی تحویل دهد و انبار هم یا بودجه‌ای که در سال بیش از چند هزار تومان نبود اداره میشد و هر وقت که بهای غلات رو بترقی بود مقداری جنس بیهای کمتر از نرخ روز در میدان عرضه مینمود و از ترقی قیمت نان جلوگیری میکرد و کم اتفاق میافتاد که از کمی نان و یا بدی آن شکایت کنند.

اکنون وظایف مأمورین هر یک از وزارت‌های چهارگانه را در داخل و خارج کشور بطور اختصار شرح میدهم.

(۱) شکایت مهم از این جهت که حاکم طهران میتواند شکایات غیرمهم رسیدگی کند و

بآنها خاتمه دهد.

در وظایف مأمورین وزارت داخله

(۱) وصول مالیات اصلاً و فرعاً از وظایف ولات و حکام مستقل بود (۱) و اصل مالیاتی را میگفتند که بعد از ممیزی در جزو جمع هر محل برای یک صنف و یا یک ملک تعیین شده بود و فرع که بآن تفاوت عمل هم گفته میشد مالیاتی بود که بعد از ممیزی بواسطه ترقی قیمت اجناس و بتناسب قیمت جنس در هر محل اضافه از مالیات جزو جمعی از موزیان مالیاتی گرفته میشد که ولات و حکام مستقل موقع انتصاب خود آن را بعنوان پیشکش بخزانة دولت میدراختند تا بعد که بمحل مأموریت خود بروند وصول کنند.

(۲) برقراری امنیت در شهرها بوسیله تشکیلات نظمیه و در خارج از شهر بواسطه قراستوران (امنیه).

(۳) رسیدگی بشکایات و تظلمات افراد و در صورت لزوم ارجاع متداعیین بمحضر شرع مرضی الطرفين و گرفتن پاپه مدعابه از محکوم چنانچه مدعابه نقد و یا معادل قیمت آن اگر جنس بود و گرفتن پاپه از محکوم له بشرح مذکور.

گرفتن ده یک از محکوم علیه و ده نیم از محکوم له سبب شده بود که ولات و حکام برای رسیدن بحق خود آنی در رسیدگی تأخیر نکنند و چنانچه رسیدگی بکار متداعیین در محاضر شرع قرار میگرفت تأکید کنند هر قدر زودتر نتیجه ی قضاوت خود را اعلام نمایند که بواسطه قطع و فصل سریع ته فقط محکوم له بلکه محکوم علیه هم کمتر اظهار عدم رضایت مینمود چونکه دعوا خاتمه مییافت و بکارهای دیگر میدراخت و ضرری را که متوجه او شده بود از آن طریق جبران میکرد.

سال ۱۲۹۲ که تحصیلاتم در اروپا تمام شده بود بایران آمدم شادروان حاج سید اسدالله خارقانی یکی از فقهای معروف طهران که با من سابقه داشت بدیدنم آمد و صحبت از قانون موقت اصول محاکمات حقوقی که در نتیجه سعی و جدیت شادروان حسن پیرتیا مشیرالدوله از تصویب کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای ملی گذشته بود پیش آمد. قتیقه مشهور نظریات مرا نسبت بقانون مزبور استفسار نمود و چون اولین قانونی بود که برای جریان کار دادگستری تصویب شده بود زبان بتعریف گشودم و خدمات پیرتیا را تقدیر نمودم که یا کمال عصبانیت گفت شما دیگر چرا!! سپس

(۱) تا زمانی که تقسیمات کشور بتصویب مجلس نرسیده بود کشور ایران بچهار ایالت آذربایجان - فارس - خراسان و کرمان و عده ای ولایت مستقل تقسیم میشد. ولایات مستقل آنهایی بودند که تابع هیچک از ایالات چهارگانه نبودند.

اظهار نمود یکی از مقررات قانون این است که از عرضحال مدعی نسخه‌ای برای مدعا علیه می‌فرستند که از تاریخ وصول تا پانزده روز باظهارات مدعی جواب بدهد. در صورتیکه طرز مابقی این بود که مدعا علیه از دعوای مدعی و آنچه در عرضحال نوشته شده بود اطلاع نداشت و از علت احضار در خود جلسه استحضار حاصل میکرد و در همان جلسه میبایست جواب دهد و چنانچه اسنادی هم داشت بعد ارائه کند. اکنون از شما سؤال میکنم به بیاناتی که مدعی علیه بدین طریق مینمود بیشتر معتقدید و آن را صحیح‌تر میدانید یا اینکه مدعا علیه برای ناحق کردن دعوای چند روز فکر کند، یا یک وکیل زبردست شور نماید، یک کلاه قانونی بسازد و آن را بر سر مدعی بگذارد که چون حاقی مطلب همین بود که گفت و دادگستری هم بدون آن قانون معنا نداشت سکوت اختیار نمودم و جوابی باین سؤال ندادم.

راجع بانتهای مأمورین دولت از ساکنین مرکز یا از اهل محل در آن وقت دو عقیده‌ی متضاد وجود داشت:

(۱) یکی این بود که مأموران ساکن طهران برای خرج سفر و تهیه مسکن و جا دچار مخارج فوق‌العاده میشوند و ناچارند که این قبیل مخارج و ضررهای ایام بیکاری را بمردم تحمیل کنند. در صورتیکه مأموران ساکن محل از این قبیل خرج‌ها ندارند و بعد از کناره‌جویی از کار هم چون در محل میمانند مجبورند که با مردم بهتر سلوک کنند و در تجربه هم نشان میداد ولاتی که امور را باشخاص متوقف در محل رجوع میکردند بهتر میتوانستند از مردم جلب رضایت کنند. (۱)

(۲) عقیده دیگر اینکه انتخاب مأموران از اهل محل بواسطه سوابقشان با ساکنین محل سبب میشود که نتوانند تصمیماتی از روی بی‌غرضی اتخاذ کنند و در اجرای مقررات بیطرفانه رفتار نمایند و این همان عقیده‌ای است که قبل از مشروطه و بعد از آن در استخدام مستشاران خارجی بی تأثیر نبود.

گرچه علت استخدام مستشاران خارجی بواسطه بی‌اطلاعی ما از تشکیلات و مقررات ممالک غرب بود که میخواستیم این تقیصه را بوسیله استخدام آنان رفع کنیم ولی علل دیگری هم در استخدام آنها تأثیر داشت که یکی از آن عدم سابقه با اهل مملکت بود که میتوانستند بدون ملاحظه از اشخاص مقررات را اجرا نمایند که این اصل در تمام موارد صدق نمیکرد و گاه دیده میشد بواسطه تلقین زبردستان تصمیماتی برخلاف بیطرفی اتخاذ کنند و یا اینکه طول اقامتشان سبب شود عده‌ای دوست و آشنا پیدا کنند و

(۱) یکی از علل پیشرفت کار خود من در ایالت فارس و آذربایجان این بود که از طهران کسی را تیردم و کارها را باهل محل رجوع میکردم.

عدم سابقه را که یکی از محاسن آنان بود از دست بدهند. علت دیگر استخدام خارجی که باید آن را علت غائی شمرد این بود که سیاست‌های خارجی بهتر می‌توانستند نظریات خود را بدست آنان بما تحمیل کنند و بهترین مثال قرارداد گمرکی ایران و روسیه بوسیله «توز» بلژیکی وزیر کل گمرکات بود که در سال ۱۲۸۱ منعقد گردید و نیز دخالت مستشاران امریکائی بعد از کودتای ۱۲۹۹ که برای مدت پنج سال استخدام شدند ولی بتدریج که دولت دیکتاتوری باوج قدرت رسید و قرارداد آنها منقضی گردید از ایران رفتند و باز وقتی که متفقین بایران آمدند و دیکتاتوری از بین رفت استخدام آنان سرگرفت و در امور ما دخالت کردند.

در وظایف مأموران وزارت خارجه

(۱) در خارج از کشور - سفارتخانه‌ها و قونسولگریها بودند که نسبت باتباع ایران وظایف خود را انجام میدادند، همچنانکه اکنون این کار را می‌کنند.

(۲) در خود کشور - تا زمانی که رژیم کابینه تولاسیون از بین نرفته بود چنانچه یکی از اتباع خارجی مرتکب جرمی شده بود دولت متبوعه او مجرم را روانه مملکت خود مینمود که در آنجا محاکمه و مجازات شود. نسبت بدعاوی حقوقی نیز محاکم عادی ما صلاحیت نداشت و رسیدگی باین قبیل دعاوی در مرکز از وظایف اداره محاکمات وزارت خارجه و در خارج با کارگزاریها بود که از کارمندان همان وزارتخانه در بعضی از ولایات سرحدی تشکیل میگردد که با حضور نماینده دولت متبوعه مدعی یا مدعا علیه حل اختلاف کنند که بعد از الغای کابینه تولاسیون محاکمات وزارت خارجه و کارگزاریها که دادگاه استثنائی و فوق العاده بودند منحل شدند و رسیدگی بامور حقوقی و جزائی اتباع بیگانه در صلاحیت محاکم دادگستری قرار گرفت.

در وظایف مأموران وزارت جنگ

قبل از تصویب قانون نظام وظیفه دفاع از مملکت بعهده‌ی افواجی محول شده بود که از طریق «بونچه» تشکیل میشد و بونچه یک قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. باین معنا که بعضی از ولایات اصلاً فوج نمی‌داد. آنجائی هم که میداد باز در بعضی از بلوکات سرباز گرفته میشد و در برخی گرفته نمیشد و بین دهات هر بلوکی هم باز تبعیض در کار بود. باین طریق که از بعضی دهات عده‌ای زیاد میگرفتند و در برخی هیچ سرباز نمیگرفتند و صورت دهات سرباز سده به هر فوج در مرکز و در محل بود که هر وقت فوج

بخدمت احضار میشد مأموران سرپازگیری بکدخدایان دهات اخطار می نمودند که سرپازان خود را در محل معینی حاضر کنند. کدخدا هم اقدام خود را می نمود و آنها را بمحل مأموریت خود روانه میکرد.

پرداخت وجه سرپاز از طرف مالک یا اهل محل نیز قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. بدو طلبیان آنقدر میبایست بدهند که از عهده مخارج تانخوران و نفقه خواران خود برآیند. در بعضی از دهات مالک و اهل محل هر دو از عهده بر میآمدند و در نقاط دیگر این پرداخت بعهده‌ی زارعین و ساکنین بود که کدخدا از هر یک وجهی یتناسب پولی که سرپاز میگرفت وصول میکرد.

یک وزارتتی هم بوزارت جنگ بستگی داشت که آن وزارت لشکر و مرکب بود از یک وزیر و یک سررشته‌دار کل و عده‌ای لشکرتویس که وظیفه هر کدام این بود که بودجه‌ی مخارج محلی فوج خود را در هر سال تنظیم کند و پس از تصدیق سررشته‌دار کل وزیر لشکر آن را مهر کرده بوزارت مالیه بفرستد و در کتابچه دستورالعمل ایالات و ولایات مربوطه منظور نمایند. چونکه هر فوج یک بودجه‌ی محلی داشت که هر سال میگرفت و یک بودجه‌ی فوق‌العاده که فقط در زمان مأموریت پرداخته میشد، و باز وظیفه لشکرتویس این بود که وقتی فوج مأمور خدمت بود موقع پرداخت حقوق نظارت کند که صاحبان حقوق طبق مقررات بحقوق خود برسند.

و اما در خصوص تشکیلات وزارت مالیه و وظایف آن وزارت چون مفصل است در فصل آتی بیان خواهد شد.

در تشکیلات وزارت مالیه قسمت اول - در تشکیلات مرکزی وزارت مالیه و وزارت بقایا

I تشکیلات مرکزی وزارت مالیه

(۱) - مستوفیان

مستوفیان کسانی بودند که طبق فرمان پادشاه حائز این مقام میشدند و این مقام بدو درجه تقسیم شده بود. استیفای درجه اول و درجه دوم و هر یک از آنها معمولاً حقوقی داشت که در ایام کار و بیکاری از دولت میگرفت و چنانچه متصدی کاری هم بود رسوم معدول و متداول آن را از ارباب رجوع دریافت میکرد. مستوفی هر ایالت و ولایت مستقل بنام محل کارش نامیده میشد. مثلاً مستوفی آذربایجان یا گاشان و موظف بود چهار وظیفه را انجام دهد: تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل - حاشیه نویسی قبوض صاحبان حقوق - حاشیه نویسی فرمان و تنظیم مفاسد حساب ولات و حکام مستقل که هر یک بطور اختصار بیان میشود.

الف - تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل (۱)

مستوفی هر محل میبایست کتابچه دستورالعمل حوزه خود را تنظیم کند و در معیاری که هیچوقت از اوایل سال تجاوز نمیکرد تسلیم وزیر بقایا نماید.

ب- حاشیه‌نویسی قبوض ارباب حقوق

مستوفی هر محل مکلف بود مبلغ و مقدار حقوق کسانی را که در کتابچه محل او نوشته شده بود در حاشیه قبض آنها تصدیق کند تا بتواند از والی یا حاکم محل مطالبه نمایند و در ازای این کار می‌توانست معادل $\frac{۲}{۱۰۰}$ حقوق چنانچه نقد بود و $\frac{۲}{۱۰۰}$ قیمت جنس چنانچه جنس بود از صاحبان حقوق دریافت نماید.

ج- حاشیه‌نویسی فرمان

نظر باینکه هیچ حقوق یا اضافه حقوقی داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن تعیین شده باشد و محل حقوق جدید یا اضافه حقوق معمولاً ثلث متوفیات بود باین طریق که هر کس فوت مینمود اگر وارثی داشت یک ثلث از حقوق او و الاً تمام آن در اختیار دولت قرار میگرفت که بهرکس میخواست میداد. لذا مستوفی هر محل میبایست حقوق متوفا را که در کتابچه او بخرج آمده بود در حاشیه فرمان تصدیق کند و در ازای این کار معادل $\frac{۱}{۴}$ حقوقی که بوزارت متوفا و یا بدیگران داده میشد بعنوان حق الزحمه و فقط برای یک مرتبه بخواهد.

د- تنظیم مفاصا حساب ولات و حکام مستقل

والی هر ایالت و حاکم هر ولایت مستقل بعد از انقضای هر سال میبایست حساب سنه مالی خود را بوزارت مالیه بدهند و کلیه اسناد خرج و جوهی که بر طبق کتابچه دستور العمل و حوالجات وزیر خزانه پرداخته بودند بمستوفی محل تحویل نمایند که مفاصا حساب آنان را تنظیم کند و باین مفاصا هیشی که وظیفه آن رسیدگی بمحاسبات بود و سررشته دار کل در رأس آن قرار داشت رسیدگی مینمود و یکی از اعضای آن که مستوفی ضابط اسناد خرج بود اسناد خرج را میگرفت و در حضور سایرین باطل و آنها را ضبط مینمود. سپس وزیر مالیه و صدراعظم آن را مهر مینمودند و شاه توشیح میکرد.

مستوفی هر محل و همچنین وزیر مالیه و وزیر بقایا بتناسب اهمیت آن محل رسم الحسابی داشتند که والی یا حاکم محل موقع تحویل اسناد خرج میبایست تأذیه کند.

مذکور شد که حساب هر ایالت و ولایت مستقل در مرکز یک متصدی داشت که او را مستوفی آن محل میگفتند. ولی مستوفیان دیگری هم بودند که متصدی حساب ایالت

یا ولایتی نبودند و شغل هر کدام این بود که برات حقوق یکی از تشکیلات مرکزی و یا یکی از طبقاتی را (۱) که در کتابچه‌ی هیچیک از ایالات یا ولایات منظور نشده بود و خزانه در مرکز میپرداخت صادر کنند و رسوم خود را که وجهی معادل $\frac{۲}{۱۱}$ حقوق بود برای صدور برات و $\frac{۱}{۴}$ حقوق برای حاشیه نویسی فرمان از صاحبان حقوق دریافت نمایند.

(۲) - سررشته داران

سررشته دار کسی بود که برای انجام وظیفه بمستوفی کمک مینمود و هر مستوفی در صورت لزوم یک سررشته دار و یتناسب کار چند نویسنده داشت و از رسوماتی که میگرفت حق الزحمه آنها را میپرداخت، خواه از دولت حقوقی داشتند یا نه.

(۳) - عزب دفتران

عزب دفتران کسانی بودند که کلیه قوانین و بروات را به ثبت دفاتر بعضی از مستوفیان میرساندند و رونوشتی از آنها بدفتر آنان میدادند که موقع لزوم از آن اتخاذ سند کنند و حق الزحمه خود را از صاحبان فرامین و بروات دریافت مینمودند. اسناد خرج حساب ولات و حکام را نیز مستوفی درمحل به عزب دفتر مورد اعتماد خود میداد که چنانچه نواقصی داشت مرتفع کند و در هئیت رسیدگی بمفاد صاحب حساب حاضر شود و هر قلمی از اقلام که خوانده میشد سند خرج آن را تسلیم مستوفی ضابط اسناد خرج نموده و حق الزحمه خود را از رسم الحسابی که بمستوفی محل میرسید دریافت نماید.

(۴) - وزیر مالیه

تشکیلاتی که شرح داده شد زیر نظر وزیر مالیه و وظایف خود را انجام میداد باین طریق کتابچه دستورالعمل ولات و حکام و مفاد حساب آنان و هر صاحب جمع دیگر فرامین برقراری حقوق و فروش املاک دولتی و هر قبیل فرمانی که در مالیه مملکت تاثیر داشت و نیز بروات حقوق صاحبان حقوق را اول وزیر مالیه شهر مینمود، چنانچه رسومی داشت میگرفت سپس بمهر صدر اعظم میرسید و شاه توشیح میکرد.

(۱) یکی از طبقات طبقه نسوان بود که برات نویسی آن را مستوفی سرکارات میگفتند.

II - وزیر بقایا

وزیر بقایا موظف بود کتابچه‌های دستورالعمل هر ایالت و ولایت مستقل را قبل از شروع هر سال از مستوفی محل بگیرد بوزیر مالیه تسلیم کند و نیز حساب هر والی یا حاکم مستقل و صاحبان جمع دیگر را با اسناد خرج مربوطه از آنان گرفته برای تنظیم مفصلاً حساب تحویل مستوفی مسؤل نماید که طبق مقررات بصدور مفصلاً حساب اقدام کند. در این صورت از دو حال خارج نبود اگر صاحب جمعی از دولت طلبکار بود خزانه میبایست آنچه طلبکار بود بپردازد و چنانچه بده کار و یکی از شخصیت‌های مملکت بود وزیر بقایا نزد او میرفت داخل مذاکره میشد و بهر طریق که مقتضی بود آن را وصول مینمود، و الا او را بخانه‌ی خود میخواست و مذاکره میکرد و در صورت مسامحه و اهمال عده‌ای فراش بخانه‌ی او میفرستاد. چنانچه بدین‌طریق نتیجه نمیداد مدیون را توقیف مینمود تا حساب خود را تصفیه کند. (۱)

قسمت دوم - در تشکیلات محلی مالیه

نظر باینکه یکی از وظایف والی و حاکم مستقل این بود مالیات‌ها را وصول کنند و مخارج مصوبه را طبق کتابچه‌ی دستورالعمل تأذیه نمایند انتصاب ولایت و حکام مستقل معمولاً در حدود روزهای آخر و یا اول سال بعمل می‌آمد تا یک سنه مالی تمام دخیل در کار باشند و عزل و نصب بی‌موقع سبب نشود که در وصول مالیات و پرداخت مخارج بین مأمور معزول و مأمور منصوب تولید اختلاف کند.

یکی از خصایص آن دوره این بود که هر مالیاتی تا آخر سال وصول و هر مشکلی که پیش می‌آمد بوسیله‌ی جزو جمع حل میشد و مالیات دهنده میتواندست صورت بدهی خود را در طهران از مستوفی محل بگیرد و برطبق آن حساب خود را تصفیه نماید. چنانچه ضرورت ایجاب مینمود والی یا حاکمی در عرض سال تغییر کند مأمور معزول میبایست صورتی از مأخوذی خود که حاکمی از وصول قسمتی از مالیات بود بمأمور منصوب بدهد و متعهد شود اگر اختلافی در آن مشاهده شد رفع کند و از عهده برآید و پرداختی او هم چنانچه مربوط به مخارجی بود که در کتابچه منظور شده بود بخرج می‌آمد و

(۱) وسایل دیگری هم بود که مأمورین دولت و بعضی از طلبکاران قبل از اینکه بمقامات رسمی مراجعه کنند بکار میبردند تا مدیون برای حفظ آبروی خود وارد مذاکره شود و بهر طریق که ممکن بود دین خود را تصفیه نماید از قبیل اینکه مقابل خانه‌ی او کاه بریزند و دود کنند یا سگی را ببرند آنجا و چوب بزنند.

با او حساب میشد.

چنانچه متصدی امور مالی یکی از مستوفیان ساکن محل بود و حاکم جدید هم کار را کماکان بعهده‌ی او میگذاشت اشکال روی نمیداد و در صورت تغییر هم اگر اختلافی روی میداد چون متصدی در محل سکونت داشت سهولت رفع میشد و رفع اختلاف وقتی اشکال داشت که اهل محل نباشد و یا حاکم معزول از محل برود. طرز وصول مالیات بقدری سهل و کم خرج بود که با جریان کار در تشکیلات فعلی قابل مقایسه نیست. فرض کنیم ولایتی شامل پنج بلوک و در هر بلوکی هم صد ملک مالیات بده بود. طبق جزو جمع متصدی مالیات پانصد قرض مالیاتی صادر مینمود و به پنج نفر متصدی وصول میداد که در مدت قلیلی وصول کنند و حق الزحمه خود را بگیرند. چنانچه اختلافی روی میداد که طبق جزو جمع حل نمیشد مثلاً ملکی بواسطه سیل و زلزله خراب شده بود و یا بواسطه‌ی بروز آفت محصولش از بین رفته بود قبوض را رد میکرد تا متصدی مالیات بهر طریق که امکان داشت رفع اختلاف کند و کم اتفاق میافتاد در آخر سال گفته شود مالیاتی وصول نشده و در حساب والی یا حاکم بعنوان شکست ولا وصول چیزی منظور نمایند.

این بود خلاصه‌ای از تشکیلات قدیم مالیه که بعد از مشروطیت بتقلید از ممالک غرب تشکیلاتی داده شد که متناسب با قدرت و استطاعت ما نبود تاخوش بودم از پاریس بظهران آمدم و برای رفع کسالت چند روز در افجه استراحت نمودم. مالک یکی از دهات مرا در مراجعت بناهار دعوت نمود و چند نفر را که مأمور دولت و در سفره بودند معرفی کرد. یکی از آنها مأمور مالیات نمک بود که بتقلید از انقلاب فرانسه این مالیات وضع شده بود و چون دخل و خرج نمیکرد از بین رفت.

نظر یابینکه در رژیم قدیم دولت در بلوک لواسان جز یک حاکم بی جیره واجب مأموری نداشت این سؤال پیش آمد که آن عده مأمور از دولت حقوقی دارند یا نه و چنانچه دارند سر بچه مبلغ میزنند که هرگاه اشتباه نکنم مبلغی را گفتند که از دو برابر مالیات تجاوز میکرد. در صورتیکه همان حاکم بی حقوق تمام وظایف آن عده را انجام میداد. مردم راضی [بودند] و صاحب ملک هم بجای یک نفر نمایست از چند نفر پذیرائی کند. اوالس خان مساعد السلطنه که سالها از طرف دولت در خارج از کشور خدماتی را عهده‌دار بود. در دوره ششم تقبینه بنمایندگی ارمنه وارد مجلس شورای ملی شد بود چنین حکایت مینمود که برای دادن وجهه یکی از بانکهای لندن رتقم که عده زیادی آمدند و وجهی دادند و رفتند. ولی من یا انتظار قبض رسید مدتی در بانک ماندم چون انتظارم

بطول کشید در صدد مطالبه برآمدم. گفتند نظر باینکه در انگلستان پرداخت ها غالباً بوسیله چک میشود و عده‌ی مراجعه کنندگان در بانکها زیادند چنانچه هرکس وجهی بیاورد و مدتی برای اخذ رسید بماند صدها هزار نفر در روز از کار بیکار میشوند که ضرر این بیکاری با انکار احتمالی یک صندوقدار قابل مقایسه نیست. دهندگان وجه بانظار رسید نمی‌مانند و میروند بکارهای دیگر خود می‌رسند که طبق اصول میبایست بانکهای انگلیس عده‌ای توپسندہ استخدام کنند تا هرکس پولی بیانک میدهد قبض رسید دریافت نماید و عده‌ای هم در بانک مدتی برای گرفتن رسید از کار بیکار شوند که چون مستلزم خرج زیاد و اتلاف وقت است از آن صرفنظر کرده‌اند.

آری تشکیلات وقتی مفید است که در نفع مردم و اجتماع تمام شود. اکنون با تشکیلات پر عرض و طول ما هیچ مالیات بده خوش حسابی هم نمی‌تواند از مالیه محل خود مقاصد حساب بگیرد. چه بیم دارند از اینکه باز بده کار باشد و دادن مقاصد سبب شود که حق دولت از بین برود.

هنوز از خاطرها نرفته‌ام که بین سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ اداره مالیه طهران صورتی از دیون عده‌ای از مالیات بده منتشر نمود که بعضی از آنها صدها هزار تومان بدهکار بودند و باین عنوان که مجهول‌المکانند مالیات دولت لا وصول مانده و از بین رفته

در تنظیم کتابچه های دستورالعمل

در رژیم قدیم واژه بودجه مصطلح نبود و تنظیم بودجه در هر سال که بعد از مشروطه از ممالک غرب اقتباس شده است سابقه نداشت، چونکه عایدات و مخارج دولت ثابت بود و تغییر نمی‌کرد. فقط هر چند سال یکمرتبه صورتی بنام جمع و خرج کل مملکت تنظیم میشد تا معلوم شود بین عوائد و مخارج توازن هست یا نیست و در صورت اخیر چطور میتوان آن را برقرار کرد. اکنون هر یک از دو رکن جمع و خرج را که یکی مربوط بعوائد است در قسمت اول این فصل و دیگری که مربوط بمخارج است در قسمت دوم بیان مینمایم.

قسمت اول - در عوائد مملکت

در رژیم قدیم دو عایدات مهم (۱) بود که مملکت را اداره میکرد: یکی مالیات املاک مزروعی و دیگری عوائد گمرکی که نسبت بهر کدام توضیحاتی داده میشود.

الف - مالیات املاک مزروعی

مالیات املاک مزروعی مالیاتی بود ثابت تا ممیزی جدید تغییر نمی‌کرد. ممیزی هم در هر محل وقتی شروع میشد که مالیات آن محل با وضعیت روز تطبیق نکند و علت عدم مطابقت این بود که املاکی بعد از ممیزی آباد شده یا در نتیجهی حوادث از بین رفته و یا بواسطه ترقی قیمت اجناس نرخ روز باترخ زمان ممیزی تفاوتی فاحش کرده بود.

(۱) عایدات مهم از این جهت که عوائد دیگری هم از قبیل وجوه تعاون و ضرابخانه و تلگرافخانه و پستخانه و غیره وارد خزانه میشد که مجموعشان از صد هزار تومان تجاوز نمی‌کرد.

بطور معمول ملاک ممیزی عشراعیادات مالک بود که برای تعیین آن بدین طریق عمل میشد. وزیر مالیه یکی از مستوفیان مطلع و بصیر را مأمور ممیزی مینمود و او هم در مدت کوتاهی کار خود را بصلاح و صرقة دولت تمام میکرد، بصلاح و صرفه از این جهت که در هر ممیزی مبلغی نقد و مقداری جنس بر مالیات افزوده میشد و چنانچه مالیات املاکی کسر شده بود جهات و علل کسر را ممیز ذکر مینمود.

طرز کار این بود که در محل از کدخدا و زارعین راجع بآب و خاک و بذر و محصول ملک تحقیقات کند و آنچه میگفتند یادداشت نماید و کمتر اتفاق میافتاد که مالکی با تحقیقات محلی موافقت نکند، چونکه تحقیقات محلی مسبوق بهیچ سازشی نبود و این بود طرز ممیزی در سابق که با کمترین خرج و کوتاهترین مدت خاتمه مییافت و مودیان مالیاتی از روی رضا و رغبت مالیات خود را میپرداختند. (۱)

مالیات هر محلی را که ممیز تعیین مینمود در یک عده اوراقی که بهریک فرد میگفتند ثبت مینمود و هر فرد در حدود ۱۴ ساتیم عرض و ۲۰ ساتیم طول داشت که در تمام محاسبات دولتی بکار میرفت و بمجموع افرادی که برای ممیزی یک محل تحریر و تنظیم شده بود «جزو جمع» میگفتند و آن را بنام همان محل میخواندند. من باب مثال جزو جمع اصفهان که در آن مالیات هر ملک معلوم و نسخ متعدد داشت که در محل و مرکز ضبط شده بود تا چنانچه اختلافی بین مالک و مأمور دولت روی دهد از آن استفاده کنند.

گرچه ملاک اخذ مالیات از املاک عشراعیادات مالک بود ولی چون این رویه

(۱) تابستان ۱۲۹۳ که بعد از اتمام تحصیلاتم پیران آدمم در رستم آباد سمیران باغ شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله یکی از کارشناسان بلژیکی مأمور ممیزی ورامین را دیدم که میگفت محصول یکی از دهات ورامین را که چهارسنگ آب و صدخروار زمین دارد ملاک و ماخذ محصول سایر املاک آن بلوک قرار داده ام و در صدمم که آب و ملک آنها را هم معلوم کنم. سپس مالیاتی بتناسب محصول ملک نمونه Village Type برای هر کدام تعیین نمایم که موجب نهایت تعجب گردید، چونکه غیر از آب و خاک عوامل دیگری هم برای تولید محصول هست که نباید از نظر دور نمود و آن زمین حاصل خیز و زارع خوب و مالک بصیر است، چه بسیار املاکی که آب دارند ولی زمین حاصل خیز ندارند، زارع خوب دارند ولی مالک بصیر ندارند.

و نیز بین سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ که مستشاران امریکائی در کار مالیه ما دخالت داشتند در فتره اوراق ممیزی از مالکین سؤالهایی شده بود که میبایست جواب بدهند و یکی از آنها این بود که صیفی شخصی چند تخم عمل میکند که : مورد غلات این پرسش بجااست و هر مالک و زارعی میتواند محصول غله خود را با بذری که کاشته مقایسه کند و بگوید که چند تخم عمل کرده است ولی برای صیفی مورد نداشت، چه باخریدمقداری تخم پیازمی تواند خوراها پیاز بردارند.

و مرسوم در جایی ثبت و ضبط نشده بود و همچنین معلوم نبود که مآخذ مالیات عایدات مطلق مالک است یا چیزی از آن بعنوان مخارج باید کسر نمود و در صورت اخیر چه مبلغ؟

سال ۱۳۰۰ که بوزارت مالیه منصوب شدم لایحه‌ای برای تعیین مالیات املاک مزروعی تهیه نموده بمجلس چهارم پیشنهاد کردم که در آن مآخذ مالیات بپای عایدات مالکانه قرار گرفته بود و برای تعیین عایدات خالص نیز در نقاطی که زراعت از آب قنات مشروب میشود بپای و نقاطی که از آب قنات ورود خانه هر دو مشروب میشود بپای از کل عوائد مالکانه کسر کنند بقیه را مشمول مالیات قرار دهند. مدت اختیارات من هنوز خاتمه نیافته بود که در مجلس وضعیتی پیش آمد تا دولت نتواند بکار ادامه دهد و من از کار برکنار شوم.

مستشاران امریکائی که چندی بعد از تصدی من وارد کار شدند لایحه دیگری پیشنهاد نمودند که مفادش این بود: از کل محصول ملک قبل از اینکه بین مالک و زارع تقسیم شود $\frac{۳}{۵}$ ٪ بعنوان مالیات برداشت کنند که منطبق نداشت. کسانی که از امور فلاحتی مطلعند میدانند که زارع از محصول نفعی نمیرد تا عوائدش مشمول مالیات بشود و سهمی که از محصول عاید او میشود آنقدر نیست که با اجرت کار و مخارج گاو و استهلاک آن برابری کند. بنابراین تحمیل مالیات بسهم زارع برخلاف اصل بود.

نظر باینکه نمایندگان ملاک نمیخواستند با آن موافقت کنند کمیسیون قوانین مالیه برای حل اختلاف از تقی زاده و سلیمان میرزا و من دعوت نمود که نظریات خود را اظهار کنیم. بایراد اساسی من راجع بمعاقبت سهم زارع از مالیات توجهی نشد و مشاورین دیگر بهر جهتی از جهات با لایحه مستشاران امریکائی موافقت نمودند. سپس نظریات خود را در این باب که قانون چگونه اجرا شود اظهار نمودم و صحبت از این پیش آمد که تا آنوقت مسؤول پرداخت مالیات مالک ملک بود و دولت میتواند هر وقت او را تعقیب کند و طلب خود را از او بخواهد. ولی طبق این لایحه که کل محصول مشمول مالیات شود اگر محصول تقسیم شد و زارع بدهی خود را نپرداخت دولت چطور میتواند و چگونه باید زارع را برای طلب خود تعقیب نماید؟

در جواب این سؤال یکی از اعضای کمیسیون اظهار نمود دولت کدخدای محل را مأمور میکند که در رأس خرمن و قبل از اینکه زارعین سهم خود را ببرند مالیات را وصول کند و بعد صحبت از این پیش آمد که این کار در ازای حقوق میشود یا بدون حقوق. کدخدای بی سواد چطور میتواند از عهده انجام این وظیفه برآید و برفرض داشتن سواد کار آنقدر زیاد است که باید تمام مدت برداشت وقت خود را صرف انجام این وظیفه کند و

حقوقی هم بگیرد که مخارج او را تکافو نماید و این کار سبب شود که در اغلب نقاط دولت بجای گرفتن مالیات مبلغی هم بپردازد و اما اینکه کدخدای این کار را بدون اخذ حقوق عهده‌نماید عملی نیست و هیچکس حاضر نمیشود کاری را بلاعوض انجام دهد که بی اختیار حکایتی بیادم آمد که آن را پدرم نقل میکرد و این بود.

سال ۱۲۵۰ که ناصرالدین‌شاه سفری بعبات نمود و پدرم جزو ملتزمین بود شاطرباشی شاه اختراعی کرده بود که آن را در معرض تماشای ملتزمین گذاشته بود. در آنوقت مرسوم این بود حیابی از شیشه موسوم بمردنگی روی چراغ بگذارند که باد آن را خاموش نکند. نظر باینکه حمل و نقل حیابی از شیشه خالی از خطر نبود شاطرباشی حیابی از مس تپه کرده بود که در اسفار مورد استفاده قرار دهد.

پدرم میگفت حیاب را یا تشریقاتی که درخور این اختراع بود آوردند روی چراغ گذاردند. قضا تاریک شد. سپس دستور داد سوراخهایی در آن بکنند که روشنائی از آن خارج شود. این مرتبه که حیاب را جای خود گذاشتند باد چراغ را خاموش کرد و مردنگی می توانست جایگزین مردنگی بلور بشود.

از کمیسیون مالیه بنا بوعده‌ی قبلی بخانه‌ی حاج امام جمعه خوشی رفتم و صحبت از این مذاکرات شد که گفت کلنل «ماکورماک» رئیس اداره‌ی عایدات که یک نظامی است اگر از امور مالی کشور خود مطلع باشد از امور مالی ایران بی اطلاع است و اعضای کمیسیون هم که مطلعند از راه ناچاری یا لایحه‌ی او موافقت میکنند و بعضی از مشاورین هم در تمام مدت عمر حتی یک من جو یا سب نداده‌اند. بنابراین از این جلسه بیش از این هم نمیایست انتظار داشت.

خلاصه اینکه لایحه از تصویب کمیسیون و مجلس گذشت و چون قابل اجراء نبود مالکین کماکان مسؤؤل پرداخت مالیات شدند. ضروری هم نکردند چون که قبل از تصویب لایحه مالکین ۱۰٪ عایدات خود را بعنوان مالیات میپرداختند که بعد از تصویب قانون مالیات عوائد مالکانه بمآخذ ۳/۵٪ قرار گرفت و ۶/۵ بقیه را از بابت بدهی زارعین حساب کردند.

پس از چند سال باز روی این اصل که هر قدر تماس مأموران یا دهات کم بشود باعث آسودگی مردم و بالتیجه املاک مزروعی آباد میشود قانونی از مجلس گذشت که بجای مالیات املاک مزروعی ۳/۵٪ از قیمت اجناس ورودی بشهر بعنوان مالیات گرفته شود که در آبادی املاک و بهبودی حال زارعین اثری بسزا داشت. ولی چه حاصل که کار فساداخلاق بجانمی رسید از این طریق چیزی عاید دولت نگردد و مالیات سابق که عین جنس بود باز برقرار شود.

قبل از رژیم جدید تمام مخارج مملکت را مالیات املاک مزروعی تأمین میکرد و در اواخر عهد ناصری که یک خروار گندم بحد اکثر ۶ تومان ارزش داشت از این معر در حدود ۱۲ کروور تومان بدولت میرسید و اکنون که قیمت گندم از ۳۰ برابر هم متجاوز است باز در حدود همان مبلغ عاید دولت میشود و آنقدر نیست که $\frac{1}{5}$ مخارج دستگاه وصول خود را تأمین کند.

ب- عوائد گمرکات

در رژیم قدیم یگانه مالیات غیر مستقیم عوائد گمرکات بود که آن را بدون یک قاعده‌ی منظمی در مدخل بعضی از شهرهای معین از مال التجاره و ورودی میگرفتند. در عهد ناصری و در سال ۱۲۶۶ شسی از این معرکه بمقاطعه واگذار شده بود در حدود هشتصد هزار تومان عاید دولت میشد. بنابراین یکی از ارکان جمع و خرج کل مملکت همیشه ثابت بود و متصدیان امور میدانشند که در هر سال مالیات املاک مزروعی وصول میشود و عوائد گمرکی هم بدون هیچ کسر و نقصانی عاید دولت میگردد.

قسمت دوم - مخارج

راجع برکن دوم جمع و خرج مملکت که مخارج است نیز تنظیم یک بودجه کل در هر سال مورد احتیاج نبود چه بهیچیک از مستخدمین دولت حقوق مقامی داده نمیشد مگر بر رؤساء و صاحب منصبان افواج و مأموران وزارت خارجه و بعضی از مستخدمین دیگر. با این حال طبقات زیادی از علماء - وزراء - رجال - و نسوان از مالیه مملکت حقوق میگرفتند، خواه متصدی کار بودند خواه نبودند و برقراری حقوق در آن رژیم مسبق بیکی از جهات ذیل بود:

الف - در ازای خدمات انجام شده - چنانچه کسی مصدر خدمتی شده بود که مبیایست از او قدردانی شود اگر حقوقی از دولت داشت اضافه حقوق والا حقوق جدید یا و داده میشد.

ب - بعنوان تخفیف مالیات که مبلغ آنها قلیل و تا ممیزی جدید بهر اسمی که در کتابچه نوشته شده بود تغییر میکرد و از بابت مالیات محسوب میگردد.

ج - قربابت با مقام سلطنت، نظر باینکه پادشاه خود را مالک مملکت میدانست و بعد از مرگ چیزی نداشت که از آن یارث ببرند باولاد پادشاه حقوقی داده میشد که در حیات و ممات پدر صرف معاش خود بکنند.

د - از جهت وراثت، چونکه دو ثلث حقوق متوفی اگر اولاد و عیال داشت بورات او میرسد.

اخذ حقوق از مالیه می مملکت کسانی را که متصدی کار میشدند و رسموماتی برای انجام وظیفه داشتند از آن محروم نمیکرد.

راجع بمخارج وزارت جنگ کافی است که گفته شود در آن عصر وزارت جنگ دارای دو بودجه بود یکی ثابت و دیگری غیر ثابت: بودجهی ثابت مربوط بحقوق محلی افواج بود که در ایام خدمت و مرخصی هر دو بصاحبان حقوق میرسید. باین طریق که رئیس هر فوج حقوق محلی فوج خود را از متصدی مالی محل میگرفت ولی پرداخت آن بصاحبان حقوق بسته بالصاف و مروت او بود. از حقوق صاحبانصبا کمتر استفاده میشد تا از حقوق سربازان، چونکه طرّه گرفتن سرباز روی اساس بونچه و حقوق او کاملاً قابل استفاده بود.

بودجه غیر ثابت مربوط بایامی بود که فوج بخدمت احضار میشد و حقوق ایام خدمت نقداً و جنساً پرداخت میگردد. بطور خلاصه مستخدمین دولت که حقوق مقام میگرفتند رؤساء و صاحبانصبا افواج و مأمورین وزارتخارج و بعضی مأمورین دیگر بودند که بودجهی آنها ثابت بود و تا ضرورت اقتضا نمیکرد تغییر داده نمیشد. سایر مستخدمین رسمی داشتند که در ازای انجام وظیفه از ارباب رجوع مطالبه میکردند و یک اصل مهم و مفید این بود: هیچکس حقوق داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود و هر وقت پای تعیین محل میان میآید بهیچ وجدان سلیمی اجازه نمیداد از یک عده ناتوان مالیات بگیرند و بیک عده بیکار باین عنوان که مستخدم دولتند بپردازند، (۱) حقوقات جدید از محل بضرر داده میشد که معمولاً ثلث متوفیات بود، اگر متوفی عیال و اولاد داشت ثلث حقوق او و الاً تمام در اختیار دولت قرار میگرفت و بهرکس میخواست میداد.

اگر تنظیم بودجه در هر سال ضرورت نداشت برای هر ایالت و حکومت مستقل همه ساله صورت جمع و خرجی بنام کتابچهی دستورالعمل تنظیم میشد که با بودجه اختلاف داشت. چه بودجه پیش بینی عوائد و مخارج است برای یک ستهی مالی، در صورتیکه کتابچه دستورالعمل یک دستور قطعی بود که ولایت و حکام میبایست در ظرف

(۱) در این عصر هم اگر متصدیان دفاتر اسناد رسمی از دولت حقوق میگرفتند ملاحظه میشد که برای هر کویچه در هر شهر و چند قریه در هر دهستان یک دفتر اسناد رسمی تشکیل شده بود و عده کارمندان دفاتر بدهها هزار نفر رسیده بود ولی اکنون که مردقتران حق العمل خود را از صاحبان کار میگیرند هم کار بسوق میگردد که هیچکس از تأخیر کار شاکلی نیست و هم بیش از احتیاج دفاتر تشکیل نشده چونکه هیچ مردقتری نمی تواند محمل مخارجی بشود که عایداتش آن را تکافو نکند.

یکسال بدان عمل کنند باین طریق که عوائد مذکورہی در کتابچه را وصول نموده حقوق و مخارج منظوره را بدون کسر بصاحبان حقوق و متصدیان امور برسانند. چنانچه برای هر سال یک بودجه تنظیم نمیشد ولی هر چند سال یکبار خلاصه‌ای از جمع و خرج کل مملکت (۱) و یا صورت جمع و خرجی بتفصیل نوشته میشد و از تنظیم آن دو نظر داشتند یکی این بود که هر صنفی از مخارج را که در کتابچه‌های ایالات و ولایات متفرق شده بود در یک جا جمع کنند تا معلوم شود کل مخارج آن صنف سر بچه مبلغ میزند. من باب مثال حقوق محلی افواج را که در کتابچه‌های محل هر قوج نوشته شده بود تمام را یک جا بنویسند تا حقوق محلی افواج در تمام کشور معلوم شود و همچنین حقوق هر فردی که ممکن بود در کتابچه‌ی چند محل نوشته شده باشد در ذیل یک دفعه بیاورند تا بدانند حقوق او در سال بچه مبلغ بالغ میشود. (۲)

دیگر اینکه در صورت عدم توازن از روی مطالعه و تحقیق از مخارج بکاهد یا بر عوائد بیفزایند و بین عوائد و مخارج ایجاد توازن نمایند. این بود طرز تنظیم جمع و خرج کل در رژیم قدیم که هیچوقت خزانه کسر نداشت و همیشه یک توازنی برقرار بود و خدمتگزاران مملکت با اینکه از همه جا بی خبر بودند و معلومات دولت‌های خدمتگزار را هم نداشتند با سبک و سلیقه مخصوص بخود و ایمانشان ببقای مملکت توانستند وطن خود را طوری اداره کنند که چرخ‌ها کار خود را بکنند و دست تکدی مقابل بیگانگان دراز نکنند. ولی مع التأسف در سالهای آخر عهد ناصری این توازن از بین رفت و تأدیه غرامت الغای امتیاز دخانیات بصاحب امتیاز وام گرفتن از بیگانگان را که در آن عصر در حکم ذنب لایغفر بود بیا آموخت و سبب شد که در عهد سلطنت مظفری وامهائی برای اسفار فرنگ بگیرند و عوائد گمرکی را وثیقه‌ی پرداخت آن قرار دهند.

خلاصه اینکه در رژیم جدید تشکیلات سابق از بین رفت و حقوق در ازای مقام قرار گرفت و مقام هم با احتیاجات مملکت محدود نشد و هرکس توانست خود را وارد

(۱) در خلاصه جمع و خرج ساله ۱۲۶۶ (۱۳۰۴ قمری) کل عایدات مملکت در حدود سه کروڑ و ۲۰۰ هزار تومان نقد و ۳۲۳ هزار خروار غله و ۱۲ هزار خروار شلتوک بود که بعد از وضع مخارج در حدود ۸۵ هزار تومان نقد و ۱۰۰ هزار خروار غله و ۶ هزار خروار شلتوک برای دولت میماند و این غیر از وجوهی بود که بعنوان پیشکش وارد خزانه دولت میگردد.

(۲) عدوی زیادی از حقوق بگیران ساکن مرکز از این نظر که خزانه دچار بی پولی شود و در تأدیه‌ی حقوق آنان تأثیر کند حقوق خود را در کتابچه‌های دستورالعمل ایالات و ولایات بنویسند و هر وقت هم که والی یا حاکم بد بدهی منصوب میشد برای اینکه دچار بدحسابی او نشوند از آن محل بجای دیگر تبدیل میکردند.

دستگاه دولت کرد، بطوریکه اکنون ۸۰٪ از کل بودجهٔ عایدات بمصرف حقوق میرسد و هر قدر هم که بر عایدات اضافه شود بهمین طریق خرج میشود و چیزی بمصرف بهبود جامعه و رفاهیت مردم تمیرسد و چون ما در دورهٔ تحویلیم نه اصول قدیم را رعایت میکنیم که هیچ خرجی تصویب نشود مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود نه مجلسی از نمایندگان حقیقی ملت داریم که غیر از مصالح مملکت چیزی در نظر نگیرند، و معلوم نیست که این دوره تا چه وقت طول میکشد!!

اختلاس در رژیم قدیم

در رژیم قدیم اختلاس بمعنا و مفهوم امروز وجود نداشت و جهانی هم بود که نمی توانست وجود پیدا کند و آن ایمان در مردم — نداشتن معلومات — نبودن وسایل و عدم احتیاج بود که مقتضی است راجع بهریک شمه ای بیان شود.

(۱) ایمان در مردم — با اینکه بعد از مشروطه هادیان افکار سعی بسیار کرده اند که هر فردی از افراد را با احترام حقوق دیگران و اطاعت از قانون هدایت کنند ولی آنطور که انتظار بود از عمل خود نتیجه ای نگرفته اند. در رژیم قدیم معتقدات دیگری بود که تا حدی مورد توجه جامعه قرار گرفته بود و یکی از آن معتقدات که در جریان زندگی تأثیر داشت این بود که هر کس نان و نمک کسی را میخورد بمال و بناموس و آنچه که مربوط بصاحب نان و نمک بود و باو تعلق داشت نمیبایست خیانت بکند. وزراء و مستخدمین دولت هم روی همین اصل که نان و نمک شاه را میخورند و شاه خود را مالک مملکت میدانست بمملکت خیانت نمیکردند و هر عملی برخلاف این اصل سبب میشد که حیثیات و اعتبارات خود را از دست بدهند.

(۲) نداشتن معلومات — همانطور که هموطنان بعلمت فقد معلومات نمیتوانستند کارهای بزرگی در نفع اجتماع صورت بدهند بضرر جامعه هم نمی توانستند مرتکب کار بزرگی بشوند و من باب مثال از معلومات و اطلاعات اقتصادی سوء استفاده کنند و جامعه را دچار ضرر و زیان عظیم نمایند.

مقارن یکی از ادوار پنجم یا ششم تقنینیه که دولت میخواست عده ای مستشار برای مؤسسات کشور یا فقط بانک ملی ایران از خارج استخدام کند رئیس یکی از کنسرسیوم های آلمانی موسوم به «بوسکس» را که سالها در ترکیه رئیس اداره ی دیون عمومی بود برای مطالعه در اوضاع ایران و اظهار عقیده راجع باسخدام مستشار از آلمان دعوت کرده بودند که من وکیل مجلس بودم بدیدتم آمد و خواهش نمود هر وقت از او بازدید

میکنم قبلاً خبر بدهم تا نسبت ببعضی از امور با هم تبادل نظر کنیم. آن روز فرارسید. بمحلی که اکنون بیمارستان شماره ۲ ارتش است و دولت از او پذیرائی میکرد رفتم و صحبت از بعضی قوانین ما که مطالعه کرده بود پیش آمد و از من توضیحاتی خواست که چون نسبت با استخدام مستشار از آلمان اظهار خوش بینی نکردم گفت تصور نمیکنم آنها بتوانند در ایران کار مهمی انجام دهند، چونکه با هر یک از هموطنان شما که مذاکره کرده‌ام گفته‌اند فساداخلاق مانع است که آنها بتوانند در ایران توفیق حاصل کنند.

گفتم کسانی که این اظهارات را کرده‌اند از یک اقلیتی هستند که در ممالک غرب معلوماتی کسب کرده و بشدن آنها آشنا شده‌اند که از این حرف خود را گرفت و در هم رفت و گفت مگر ساکنین ممالک غرب فاسدند که هموطنان شما از ما درس فساد گرفته باشند.

گفتم اگر قبول کنیم در این مملکت عده‌ای فاسدند آن عده از کسانی هستند که از بالا رفتن سطح معلومات خود سوء استفاده میکنند

بوسکس گفت خواهش میکنم قدری توضیح بدهید تا بفهمم چرا بین بعضی از افراد اقلیت فساد هست و در اکثریت نیست.

گفتم شما در رأس یک کنسرسیوم هستید. البته راجع باقسام بیمه اطلاعات کافی دارید. تماً میکنم بفرمائید برای کالائی که بمقصد ایران حمل میشود شرکت های بیمه نفع میبرند یا ضرر میدهند

گفت ضرر نمیکنند.

گفتم در این صورت چطور میتوان قبول نمود که ایرانیان بدون استثناء فاسد باشند چونکه در هر مملکت صالح و طالح هر دو هست و فساد اخلاق را بکشوری میتوان نسبت داد که اکثریت مردم در آن فاسد باشند. در صورتیکه اکثریت قریب باتفاق این مملکت صالحند.

بوسکس گفت آیا میتوانید مثالی که مطلب را بهتر روشن کند بیاورید؟

گفتم بلی شما میدانید کالائی که از خارج بایران حمل میشود در بنادر این کشور بدست چه کسانی داده میشود؟

گفت در این باب اطلاعاتی ندارم.

گفتم این مال التجاره‌ها سپرده باشخاصی میشود که نه سواد دارند نه محل اقامت معلوم. اینها مردمانی هستند که هرکدام عده‌ای قاطر و شتر دارند و در یکی از بنادر کالائی برای حمل بمقصد معلوم میگیرند و چنانچه بقرص نانی محتاج شوند کوچکترین تجاوز نمیکنند تا آن را صحیح و سالم بدست گیرندگان بیاورند.

چنانچه اکثریت مردم فاسد بود چطور میشد که بین این طبقه مردمانی باین

صفت درآیند!! و شرکت های بیمه کالایی را بنقصند ایران بیمه کنند و صدی صد ضرر ندهند!!!

آیا در آلمان میتوان مال انحصاری را یکی داد که به صاحب سواد باشد نه معروف در محل؟

گفت تصدیق میکنم که حق با شماست.

گفتم این حرفها از کسانی تراوش کرده است که از معلومات خود بواسطه نبودن قانون و یا عدم اجرای آن سوء استفاده میکنند و این کار هم منحصر بایران نیست و در دوره ی تحول هر مملکتی سابقه دارد. آنوقت که در ممالک غرب مردم سواد نداشتند بقانون جعل و تزویر احتیاج نبود. مردم بی سواد انگشت خود را پای سند میزدند انکار نمی کردند. ولی به تدریج که سطح معلومات بالا رفت بقانون جعل و تزویر محتاج شدند و تا قانون تصویب و اجراء نشد از معلومات خود سوء استفاده میکردند.

بدین متوال است وضع مملکت ما که در دوره ی تحولیم و بعد از اینکه خاتمه یافت ما هم میتوانیم مثل شما زندگی کنیم و آن چیزی که موجب تظویل آن بشود ناس است که نمیایست آن را بخود راه دهیم.

(۳) - نبودن وسایل

از آنچه گذشت معلوم شد که در آن عصر مالیه ایران بجه صورت اداره میشد و جز عوائد گمرک که در مقاطعه بود مالیاتهای غیر مستقیم دیگر نبود که مأمورین وصول بتوانند از آنها سوء استفاده کنند. مالیاتهای مستقیم هم بر طبق جزو جمع معلوم و تا میزری جدید بحال خود باقی بود و ابواب جمع ولات و حکام میشد که وصول کنند و صاحبان حقوق بدهند و بمصرف مخارجی که تصویب شده بود برسانند. در این صورت راه هرگونه اختلاس مسدود بود و تأخیر در پرداخت سبب میشد که صاحبان حقوق و یا مأمورین دولت برای انجام اموری که بعهده ی آنان محول شده بود شکایت کنند و شکایات زیاد موجب برکناری متخلفین از کار بود.

(۴) - عدم احتیاج

زندگی بسیار ساده و سهل بود و جامعه دچار تجملات امروز نبود. زندگی محقر موجب اعتبار و افتخار بزرگترین تجار و زندگی ساده و بی تجمل دلیل بر صحت عمل رجال بود. کمتر کسی پای خود را از گلیم دراز می نمود و بلند پروازی میکرد. خانه های رجال

با مساکن متوسط ناس فرق نداشت، با این فرق که نان در آنجا یافت میشد و عده‌ای متمتع میشدند و این عدم احتیاج سبب شده بود که هر کسی بتواند از کارهای ناشایست خودداری کند و تمام نیک خود را دستخوش اغراض نامطلوب قرار ندهد.

در آن عصر یکی از مستوفیان بنام میرزا محمود معروف بصاحب‌دیوان و متصدی استیفای خراسان در کتابچه‌ی سال ۱۲۷۱ شمسی آن ایالت عملیاتی کرده بود که بزرگترین کار خلافی بود که در مالیه مملکت شده و افکار جامعه را بخود جلب کرده بود و اکنون باید دید که آن کار خلاف در برابر سوء استفاده‌هایی که در این عصر از مالیه مملکت میشود چقدر برخلاف قانون [بود] و چه مبلغ بدولت خسارت رسیده بود.

مذکور شد که در آن رژیم یکی از اصول برای حفظ توازن جمع و خرج این بود که تا محلی پیدا نشود خرجی تصویب نگردد و روی این اصل همیشه بودجه‌ی مملکت موازنه داشت که برای حفظ این توازن میرزا محمود بیست هزار تومان با اسم تفاوت عمل بدون اینکه محل آن را تعیین کند و همچنین از روی چه تناسب والی خراسان از مالیات دهندگان وصول نماید در کتابچه‌ی دستورالعمل آن سال جمع کرده بود و با اسم اشخاصی که حکم برقراری حقوق جدید یا اضافه حقوق داشتند مواجب بخرج نوشته بود.

صدور احکام در آن زمان مشکل نبود و برای ارضای اشخاص مورد توجه و یا پیشرفت کار صدراعظم چنین احکامی صادر مینمود و یک فورمولی هم همیشه بکار میرفت و آن قید از محل بی ضرر بود که تا محلی بدست نمی آمد تمیایست بکسی حقوق داده شود و ضرری متوجه مالیه مملکت نگردد که غالباً این احکام بدون نتیجه در دست صاحبانش میماند.

وزیر دفتر طبق معمول کتابچه را تسلیم هئیت رسیدگی نمود و گزارش هئیت این بود که میرزا محمود بدون اینکه محل وصول تفاوت عمل را معلوم کند و همچنین تناسب مالیات بده هرکس را در نقاط جزء محل تعیین نماید بیست هزار تومان در کتابچه‌ی دستورالعمل با اسم تفاوت عمل جمع کرده و معادل آن با اسم اشخاصی حقوق بخرج نوشته است که چون برخلاف مقررات است از جمع و از خرج هر دو باید برگردد.

پدرم او را خواست و تأکید نمود کتابچه را اصلاح کند. میرزا محمود هم که تجهیزاتی کرده بود تا بتواند مبارزه کند و یکی از آن تجهیزات در خانه‌ی خود ما بود سری تکان داد و رفت که این کار معنای بسیار داشت.

چند ماه قبل از تنظیم کتابچه سه چلچراغ بلور و یک جعبه سازی که دو عروسک رقص داشت برای مادرم فرستاد که چون پدرم او را خوب میشناخت گفت اگر میدانستم این‌ها را از چه نظر فرستاده است بد نبود، که مادرم بی اختیار گفت خودت که از

هیچکس چیزی قبول نمیکش این هدیه را هم که برای من آورده اند میخواهی رد کنی که چون پدرم از او ملاحظه داشت چیزی نگفت و کار بسکوت گذاشت. ولی بعد که مادرم از اطاق رفت گفت خدا عاقبت ما را از این کار بخیر فرماید.

پس میرزا محمود آمد و مرا خواست و پرسید از دولت چقدر حقوق داری که اگر اشتباه نکنم ۱۲۰ تومان و این همان حقوقی بود که بعد از فوت فیروز میرزا فرمانفرما پدر مادرم بمن رسیده بود که با طرز مخصوص بخود گفت حیث نیست تو پسر وزیر دفتر باشی و باین جزئی حقوق قناعت کنی، باشد که خودم آن را جبران نمایم و بعد از لاهی من همین سؤال را نمود که گفت هیچ. باو هم گفت امیدوارم که خودم جبران بیعرضگی تو را بکنم.

مستوفی خراسان باین قناعت ننمود و گفت از گیس سفیدی که میگویند طرف توجه آقاست بپرستند حقوقی دارد یا نه و میخواهد برای خود یا یکی از گانش حقوقی برقرار شود که گفته بود نیکی و پرستی، اسم برادر او را هم که در کرمان بود و حقوقی نداشت نوشت و همچنین اسم خواجگی سیاهی که در خدمت ما بود و میرزا محمود او را خوب میشناخت و میدانست که شخص مؤثری است یادداشت کرد و رفت.

گیس سفید که شخصی بود فهمیده و خوش صحبت شب در ضمن وقایع روز موضوع را برای پدرم نقل نمود که رنگ از صورتش پرید و گفت من میدانم میرزا محمود بی جهت برای ما ساز و نقاره نفرستاده است. تجهیزات مشابهی هم در خانه ی امین السلطان صدر اعظم و ایس الدوله زن مورد توجه شاه کرده بود.

پس از مذاکرات و تأکیدی که پدرم برای اصلاح کتابچه نمود میرزا محمود بیکار نشست. بنام کسانی که در خانه ی ما وعده ی حقوق داده بود پیام فرستاد که من وظیفه ی خود را انجام داده ام باقی مربوط بخود شماست که آنها هم با خود شور کردند و هر کدام در مقابل پدرم عکس العملی نشان دادند که شرح وقایع خانه ی ما در آن روزها از حوصله ی این اوراق خارج است و فقط کافی است که بگویم پدرم طوری گرفتار بایکوت تطمع شدگان قرار گرفته بود که غالباً میگفت خدا مرگم بدهد از دست میرزا محمود خلاص شوم. ولی با تمام مشکلاتی که در خانه برای زندگی او فراهم شده بود کتابچه را مهر نمود و میرزا محمود تجهیزات خود را در خانه امین السلطان و اندرون شاه بیکار انداخت که صدر اعظم از طرف شاه کتابچه را خواست. پدرم مهر نکرده فرستاد صدر اعظم آن را مهر کرد و شاه توشیح نمود.

در آن سال میرزا فتحعلی خان شیرازی صاحب دیوان والی خراسان بود و چنانچه اشتباه نکنم شصت هزار تومان بخرانه داده بود که مبیایست از تفاوت عمل مرسوم و معمول

جبران کند. نظر باینکه بیست هزار تومان جدید محل معینی نداشت نه میتوانست از کسی بگیرد نه بصاحبان حقوق چیزی بدهد. باین لحاظ از قبول کتابچه خودداری نمود و این وقایع مصادف بود با فوت پدرم که اول شهریور ۱۲۷۱ بمرض وبا در طهران فوت کرد و بعد نمیدانم چه صورتی پیش آمد که صاحبدیوان کتابچه را قبول نمود.

استیفای خراسان بهمین دلیل از میرزا محمود منتزع شد و میرزا فضل الله خان نوری یکی از منشیان مخصوص صدراعظم باین سمت منصوب گردید. میرزا محمود که بیچاره و بدبخت شده بود بصدراعظم تقلم نمود و او هم که بعلو طبع و سخاوت معروف بود باغ کنت ملکی خود را که قسمتی از آن اکنون بیمارستان امیراعلم است و آنوقت در حدود بیست هزار متر مربع بود بلا عوض با او گذار نمود.

ورود من بخدمت دولت و تحصیلاتم در ایران

قسمت اول - ورود من بخدمت دولت

بین رجال عهد ناصری حسعلی خان گروسی امیرنظام مردی بود صاحب اراده و بنام که چند سال در تبریز سمت پیشکاری ولیعهد را داشت و برای پیشرفت کار خود از دو داماد ولیعهد و دو رقیب یعنی سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله و عبدالحسین میرزا نصرت الدوله دانی من استفاده میکرد که بواسطه فوت ناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان این رقابت از بین رفت. چه نصرت الدوله از حیث کار و لقب هر دو قائم مقام برادر شد. از تبریز بطهران آمد و بمقر مأموریت خود حرکت کرد.

امیرنظام از این نظر که اجرای دستور دولت در تبریز راجع بامنیا از دخانیات در صلاح مملکت نبود از کار کناره نمود و در اواسط سال ۱۲۶۹ بطهران آمد. پدرم که از دوستان قدیم او بود بواسطه ی ناخوشی و کسالت نتوانست از او دیدن کند و مرا که آنوقت در حدود نه سال داشتم نزد او فرستاد. خاطر من است که امیر در حیاط نشسته بود و از واردین پذیرائی میکرد و بعد از اینکه از حال پدرم سؤال نمود کتاب حافظی را از صندوق خود خواست که آورد و برای من قالی گرفت که این غزل در آمد:

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی	بی ز رو گنج بصد حشمت قارون باشی
در مقامی که صدارت بفقیران بخشند	چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی
در ره خزانة لیلا که خطر هاست بجان	شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

که من از اول تا باخر آن را خواندم. سپس لای کتاب کاغذی گذارد (۱) و آن را یا عکسی از خود که زیر آن اسم مرا نوشت و امضاء کرد بمن یادگار داد و گفت این

(۱) سال ۱۲۸۸ که در پاریس تحصیل مینمودم چون احتیاج بوجه داشتم این کتاب را که بسیار خوش خط بود به ۷۵۰ فرانک فرانسه که آنوقت در حدود ۱۵۰ تومان بود فروختم.

غزل را برای آقا هم بخوان.

بعد از امیرنظام میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شد و در زمستان سال ۱۲۷۳ با ولیعهد بپهران آمد که آنوقت متجاوز از دو سال بود که پدرم فوت کرده بود و من در حدود دوازده سال داشتم و چون مادرم بعد از فوت پدر با میرزا حسین وزیر دفتر برادرم اختلاف پیدا کرد و نمیخواست در آن قسمت از خانه که پدر در حال حیات خود بمن داده بود بماند با میرزا فضل الله خان وکیل الملک متشی باشی ولیعهد پدرستانور والا تبار ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد.

گرچه قائم مقام یکی از رجال خوشنام بود ولی از این نظر که مأموریتهای او غالباً در خارج از کشور صورت گرفته بود و نسبت باوضاع و احوال داخلی اطلاعات کافی نداشت و فرمانفرما رقیب عین الدوله هم در تبریز نبود نتوانست مدت زیادی در کار بماند.

عین الدوله بحکومت آرومیه و خوی و سلماس منصوب شده بود که دفع الوقت میکرد و بمحل مأموریت نمیرفت، تا اینکه بعنوانی کمیابی نان خانهای قائم مقام غارت شد و عین الدوله به پیشکاری آذربایجان منصوب گردید.

قائم مقام که باغهای وحش ممالک خارجه را دیده بود عشق مفرطی بطیور داشت که مرغهای او را سر بریدند، یال و دم شیری را که از گنج ساخته شده بود شکستند که بعد خانهای او با مر ولیعهد تعمیر شد و در آن استقرار یافت.

با چشمید میرزا ساعد نظام دانی مادرم که بدیدن او رفتم تیکه و پاره های یک کاسه ی چینی و قیمتی را نشان میداد و میگفت جانم اگر این کاسه را نمی شکستی بقال که بتو ماست میداد. شهرت داشت که صاحبخانه ای از سرقت اموال خود شکایت کرده بود و او بصاحب مال گفته بود «بالام گت ایت ساخلا» یعنی جانم برو سگ نگهدار.

تا اردی بهشت ۱۲۷۵ شمسی که ناصرالدین شاه بقتل رسید عین الدوله پیشکار آذربایجان بود و بعد با مظفرالدین شاه بپهران آمد و چون شاه از خدمات امین السلطان صدراعظم برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت رضایت داشت او را در مقام خود ابقاء نمود و عین الدوله را بحکومت بروجرد و لرستان و غربستان فرستاد. از ورود شاه بپهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان بپهران آمد و چون رقیب سیاسی او در طهران نبود یا عده ای از هواخواهان خود در دربار موجبات غزل صدراعظم را فراهم نمود و بجای صدراعظم که آنوقت در رأس امور قرار میگرفت اداره مملکت بعهد چهار وزیر محول گشت بدین قرار:

علیقلی خان مجبرالدوله وزیر داخله - فرمانفرما وزیر جنگ - حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه - میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه. نظر باینکه در آن رژیم هر شخصیت بزرگی از کار کنار میرفت کسان و بستگان او هم بیکار میشدند میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزا فضل الله خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود با اسم من صادر کرد.

در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین شاه بمن لقب داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا در ممالکشان برای قدردانی یا ولاد آنها محول مینمود و چنانچه بواسطه صغر سن نمی توانستند متصدی کار بشوند پدر و در نبودن او شخص دیگری کفالت میکرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم میرزا حسن فرزندش که بیش از چند سال نداشتم بلقب مستوفی الممالک ملقب و بوزارت مالیه منصوب گردید و تا پدرم حیات داشت از او کفالت مینمود.

سررشته داری که سالها نزد مستوفیان سابق خراسان بود ترد من آمد و چیزی نگذشت که خود مسلط بکار شدم. ولی هر قدر که در سالهای اول از این کار راضی بودم بعد که دانستم معلومات دیگری هم هست که در مکتب خانه های روزنیا موخته ام بسیار افسرده و درصدد بودم بآن معلومات پی ببرم.

قسمت دوم - تحصیلات من در ایران

ارتباط بی اثرم با بعضی از مخالفین امین السلطان اتابک اعظم سبب شده بود که نسبت بمن متغیر و بی لطف شود و شکایت یکی از ارباب رجوع که حقوقی در حقش برقرار شده بود و از تأدیه رسوم معمول خودداری میکرد سبب شود آنچه در دل داشت اظهار کند و بخواهد مرا از کار برکنار کند. ولی نکرد.

از آن بعد از معاشرت با اشخاص خودداری کردم و در خانه متزوی شدم و چون از بیکاری بمن بد میگذشت و مدرسه میاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود میخواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمیتوانست در عداد محصلین درآمد وسایل تحصیل خود را در حدود بردامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی - میرزا عبدالرزاق خان بغایری - میرزا غلامحسین خان رهنما - و میرزا جوادخان قریب دیپلمه مدرسه میاسی و ناظم مدرسه آلمانی گذرانیده ام فراموش نمیکتم

و خود را مرهون الطافشان میدانم.

در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرفنظر کنم: یکی این بود که از مسؤلیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز بروز شدت میکرد و من خود را از جرگه‌ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را یا اشخاص جدید بسپارند.

این حرف صحیح بود اگر مشروطه هم روی یک زمینه و سوابقی نصیب ما شده بود و مملکت میتوانست از اشخاص مطلع بر رژیم استفاده کند. گویندگان کسانی بودند که چندی بخارج رفته جریان مشروطه را از دور دیده و معلوماتی جز یک اطلاعات سطحی یا خود بایران تیاورده بودند و دیگران حتی نام مشروطه را هم نشنیده و بین استبداد و مشروطه فرق نمی‌گذاشتند.

روی این عقیده و فکر عده‌ای از هواخواهان تجدد زبان بانتقاد گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم مملکت و تصدیبان آن تسنید نمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس اقلام و ارقامی را ذیل آن خطوط بنویسند مستوفیان را بقلب «درازنویس» ملقب و بآنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند. بطوریکه لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود که برای تکذیب این گفته‌ها یگانه کار مهمی که چندسال قبل از مشروطه در مالیه مملکت صورت گرفت و توجه عموم را بخود جلب کرده بود در فصل گذشته شرح دادم و آنچه مذکور شد جز این نبود که مستوفی خراسان بیست هزار تومان بدون اینکه محل آن را تعیین کند در کتابچه دستورالعمل آن ایالت با اسم تفاوت عمل جمع کرده و بر طبق احکام صریح دولت برای اشخاصی موجب بخرج نوشته بود که این عمل نه دزدی بود نه کلاه برداری، نه اختلاس بود نه سوء استفاده از اموال دولتی و مشمول هیچیک از مقررات قانون جزائی فعلی هم که آن وقت وجود نداشت نمیشد و فقط یک تجاوز از مقررات اداری بود که روی این نظر صورت گرفته بود ولات و حکام که بیش از آنچه بعنوان پیشکش بدولت میدهند از مودیان مالیاتی با اسم تفاوت عمل میگیرند، این مبلغ راهم والی خراسان اضافه از پیشکش معمول بدهد که عده‌ای صاحب حقوق شوند و این کار آنقدر مخالف افکار بود که موجب عزل فاعل شد و از کار برکنار گردید تا دیگران نتوانند حتی از یک مقررات اداری هم تجاوز کنند و نیز ثابت کردم چنانچه کسی میخواست اختلاس کند اختلاس در آن زمان موضوع نداشت و راه آن

برای هر کسی مسدود بود و این قبیل نسبتها بیشتر از ناحیه‌ی کسانی داده میشد که از معلومات قدیم و جدید هر دو بهره‌مند باشند. و بواسطه‌ی یک مسافرتی بخارج و یک اطلاعات سطحی میخواستند مشاغلی را در ید خود درآورند و مردم نیز بعلت نادانی یا این سخنان ترتیب اثر میدادند.

سال ۱۲۹۹ شمسی که با پسر و دختر بزرگم از اروپا بایران میآمدم بدعوت میرزا اسدالله خان بمین الممالک کارگزار وارد کارگزاری بوشهر شدم و برای دیدن بعضی از نقاط من جمله میدان توپخانه که وضعی بسیار بد داشت با تجار قسم. در مراجعت روی میز اطاق نامه‌ای که بعنوان من نوشته شده بود با دو طرف پر از خرما و تخم مرغ بدین مضمون دیدم. ساعتی دارم که مدتی است از کار افتاده نظر پاینده فرزندان شما تحصیلات خود را در اروپا کرده‌اند آن را میفرستم درست کنند و هدیه‌ی ناقابلی هم که ارسال شده نوش جان نمایند. این نامه وقتی نوشته شده بود که چهارده سال از عمر مشروطه گذشته بود و هنوز مردم دور از پایتخت اینطور تصور میکردند هر کس برای تحصیل بخارج رفت همه چیز حتی ساعت سازی هم آموخته است.

جنگ اول جهانی درگرفت و مردم توانستند بواسطه‌ی رقابت بین المللی در مقررات خود اظهار نظر کنند. همان مستوفیان بودند که با مرتارد بلژیکی خزانه دار و یکی از اعمال مهم سیاست خارجی آنقدر مبارزه کردند تا او را از کار خارج نمودند و همین مبارزات سبب شد که مشیرالدوله نخست وزیر قانون تشکیلات وزارت مالیه را بمجلس سوم پیشنهاد کند و مجلس آن را قائم مقام قانون ۲۳ جزوا نماید. (۱)

هر کس بیانات شیخ اسدالله محلاتی را در جریان شور و تصویب این لایحه در مجلس میخواند پی میبرد که آن بیانات و مبارزات از کجا سرچشمه گرفته است و باز همان مستوفیان بودند که با قرارداد وثوق الدوله مخالفت کردند و شادروان سیدحسن مدرس از معلومات آنان استفاده میکرد.

در رژیم قدیم واحد ثروت و پول کرور بود که در اواخر دوره‌ی ناصری تمام عواید مملکت از نقد و جنس به دوازده کرور تومان بالغ میگردد. فرض کنیم که نصف این

(۱) قانون ۲۳ جزوا مربوط باختیاراتی است که مجلس شورای ملی به «شومتر» امریکائی خزانه دار داده بود که بعد از رفتن او «مرتارد» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات جانشین او گردید و از آن بنعم بیگانگان استفاده میکرد که بر حسب پیشنهاد مشیرالدوله نخست وزیر قانون مزبور نسخ شد و تا تصویب قانون تشکیلات کمیسیونی مرکب از سه نفر بانتخاب مجلس تشکیل گردید که در مالیه مملکت نظارت کنند.

عایدات صرف مخارجی میشد از قبیل مخارج دولتی و بودجه دربار سلطنتی که مستوفیان از آن حقی نمیگرفتند و از نصف دیگر آن که بمصرف حقوق اشخاص میرسید. موقع حاشیه نویسی قبوض ۲٪ بعنوان حق الزحمه و رسوم میگرفتند. در این صورت بودجه تشکیلات مرکزی وزارت مالیه در سال بیش از شصت هزار تومان نمیشد.

و باز بقرض اینکه متصدیان وصول مالیات هم وجهی معادل همین از ولات و حکام میگرفتند بودجه کل وزارت مالیه در سال از ۱۲۰ هزار تومان تجاوز نمیکرد. در اینصورت چه خدمتی از این بالاتر و چه صحت عملی از این بیشتر که با این مبلغ مالیه مملکت اداره میشد و مالیات املاک مزروعی که در آن رژیم کفاف تمام مخارج مملکت را مینمود اکنون $\frac{۱}{۵}$ مخارج دستگاه وصول خود را هم تأمین نمی کند.

انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس

روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نصیح نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود برای من نیز سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم بنماینده‌گی یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن من سه سال بود. ولی بعد که اعتبارنامه‌ی بعضی از نمایندگان کمتر از سه سال بتصویب رسید من نیز فکر وکالت افتادم و چون در طهران محلی برای انتخاب نبود بجهت ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم.

(۱) از طبقه‌ی اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی

بود. (۱)

(۲) همسر در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به «کاج» و «خواتون آباد» که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.

(۳) شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت میکرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت.

(۴) دوستان دیگری هم در طهران داشتم که میتوانند به من کمک بسیار بکنند ولی غافل از اینکه در آن دوره نیز مثل ادوار بعد اعتبارنامه‌هایی که قبل از رسمی شدن مجلس مطرح شد بدون اعتراض گذشت و اعتبارنامه‌ی من که بعد میخواست مطرح شود در شعبه‌ی مأمور برسدگی مورد اعتراض قرار گرفت و میرزا جوادخان مؤتمن الممالک نماینده‌ی کرمان و عضو شعبه که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را میدانست چنین استدلال نمود اگر مادرم بلافاصله پس از ۴ ماه و ۱۰ روز عده‌ی قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من هم نه ماه بعد از آن متولد

(۱) انتخابات دوره‌ی اول تشبیه‌طبقاتی انجام گرفت.

سوره الحی الیهی لایه

وفا بعتت بزبان
وینزل از کتابت
وفا را ما با حق
وکیل ملک با کرب
عمران با وزیر
فی جهش با حق
عجرا با وزیر

بعضی از مفسرین چنین نهت دارد مورد صریح
صورت عبارات من در مجلس ۱۶ سال من از ۷
سجا در لره است ص ا ع کس بر کعبه آ زمان بزرگ
زید است

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

شده بودم باز می‌سال نداشتم. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم. این اعتراض که در آن دوره بر سر من بوده در دوره شانزدهم تقنینیه بسودم تمام شد و علت این بود در کابینه وثوق الدوله که هنوز قرارداد تصویب نشده ولی رویه‌ی کار دولت معلوم بود و من می‌خواستم از ایران بروم و در یکی از عمالک اروپا اقامت کنم احتیاج بگذرنامه داشتم که طبق تصویب‌نامه هیئت وزیران گذرنامه بکسانی داده میشد که دارای سجل احوال باشند. نظر باینکه سال ولادتم در پشت قرآنی نوشته شده بود که در دست نبود آن را بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال قمری با سال شمسی در کلانتری ۳ شهر طهران نوشتم که شناسنامه صادر شد و موقع انتخابات دوره ۱۶ تقنینیه طبق آن شناسنامه از هفتاد تجاوز میکرد. این بود عکس سنگ قبر مرحوم وکیل الملک کرمانی را که تاریخ وفاتش با تمام حروف روی آن منقور است از نجف خواستم و آن را بوزارت کشور فرستادم و با همان دلیل که مؤمن الممالک ثابت کرده بود می‌سال نداشتم ثابت کردم که سالم از هفتاد کمتر است که مورد تصدیق انجمن مرکزی انتخابات قرار گرفت و اعتبار نامم را صادر کرد.

عضویت من در مجمع انسانیت

همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس میکردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی ایسن نظر هر چند نفر که با هم تجانس و اشتراک متوقع داشتند جمعیتی تشکیل میدادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هر کدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه‌ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرگان و نقرش تشکیل گردید روی خود نام «مجمع انسانیت» نهاد که مستوفی بریاست و دو نفر دیگر از جمله من بسمت نواب رئیس انتخاب شدند. سپس نزدیک خانۀ رئیس محلی اجاره نمودند که جلسات مجمع در آنجا تشکیل میشد و مثل بعضی انجمن‌های دیگر عده‌ای مسلح داشت بنام «سربازمندی» تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره میکردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می‌آمد عده‌ای از حضار پیشنهاد میکردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمدعلی شاه از شهر بی‌باغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن‌ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن بآنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس نمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری تا مه‌ای پشاه نوشته و درخواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و بشهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کنند و هر انجمن یک نماینده‌ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها میبایست اتخاذ شود انتخاب نماید.

مجمع انصابت تشکیل شد و چون این بار هم کسی برای انتخاب آن نایب رئیس پیشنهادی نمود بتقاضای حضار بنماینده‌گی خود ادامه دادم و بعد چنین تصمیم گرفتند که هر انجمن یکی از طاق‌نماهای مسجد سپهسالار را برای خود تعیین کند که اعضاء در آن محل اجتماع نمایند که این کار شد و عده‌ای از تمام اجتماعات در مسجد حضور یافتند و بعد جمعیتی بنام «کمیسیون حرب» تشکیل گردید که من نیز عضویت آن انتخاب شدم و محل آن در شهبستان مسجد بود که بشور و مشورت می‌پرداختند و دو نفر از اعضاء آن بشاه آنقدر فحش میدادند که سایرین از شنیدن آن کراهت داشتند.^۱

کمیسیون تصمیم گرفت سرپازان ملی در مسجد جمع شوند و برای دفاع از حملات احتمالی آماده باشند و از این تصمیم حضار انجمن‌ها را مطلع کنند که برای اجرای این تصمیم بمجمع انصابت رفته و دم در سرایدار را دیدم که گفت از اثاثیه و تفنگ و فشنگ هر چه بود بدستور نایب رئیس دیگر بردند و اکنون چیزی نیست که بتوان جلسه تشکیل داد و دستور کمیسیون حرب را بموقع اجرا گذاشت و این کار نه فقط در مجمع انصابت بلکه در بعضی از انجمن‌های دیگر هم نظیر آن صورت گرفته بود. روز بعد که عازم مجلس شدم هنوز بچهارراه لاله‌زار نرسیده بودم که صدای شلیک در اطراف مجلس و مسجد بلند شد که من نتوانستم براه ادامه دهم و از آنجا بخانه مراجعت کردم و آنوقت فهمیدم که نایب رئیس دیگر پیش از من در سیاست وارد بود و از همه جا اطلاع داشت.

مشروطه خاتمه یافت و دوره‌ای که باستبداد صغیر موسوم شد جاوشین آن گردید. بودم در جرگه‌ی آزادیخواهان و اطلاعاتی که شاه از نظریاتم داشت سبب شد محلی را در نظر بگیرم تا اگر خواستند مرا دستگیر کنند خود را در آنجا مخفی نمایم که برای این کار از خانه‌ی میرزا یحیی خان سرخوش شاعری دانشمند که سالها قبل از مشروطه یا من آشنا بود جانی بهتر نیافتم و چنین قرار شد اگر خطری متوجه من بشود خود را با آنجا رسانیده مخفی نمایم و مدتی با کمال نگرانی بسر بردم تا اینکه مجلسی بنام «شورای دولتی» تشکیل شد و بدون کوچکترین اقدامی از طرف من دستخطی از شاه رسید که عضویت آن تعیین شده بودم و بعد معلوم شد که آن را حشمت الدوله منشی مخصوص شاه (اکنون سناتور ولایتیار) صادر کرده است و این کار را هم نه فقط نسبت بمن که قرابت سببی داشت کرده بود بلکه با هر کس که مورد تعرض دولتیها قرار میگرفت از هر گونه مساعدت دریغ نمی‌کرد.

مجلس شورای دولتی در عمارت خورشید محل کنونی وزارت دارائی تحت

(۱) روزی که برای اجازه مسافرت اروپا بیایع شاه رقم همین دو نفر در جلوی چادر قهرمان

جان نیرالسلطان فرایشی ایستاده با ارشدالدوله که نشسته بود نجوا میکردند.

ریاست میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک تشکیل گردید. مشیرالسلطنه صدراعظم آن را افتتاح نمود و چون برنامه ای نداشت هر کس بمذاق خود صحبتی میکرد. تا نوبت به میرزا عباس خان مهندس باشی رسید که با نظام الملک سابقه داشت و او را مخاطب قرار داد و گفت ما نفهمیدیم این مدعی العمومی که در مشروطه ایجاد شده صیغه ای بود؟

نظام الملک در جواب گفت در خدمت شاهان سلجوقی کسی بود نامش ترخان و کارش این بود که جان شاه را حفظ کند و برای انجام این وظیفه میتواند هر وقت و هر کجا حتی باطاق خود شاه وارد شود و تحقیقات کند. این مدعی العموم مشروطه هم کسی بود مثل ترخان که هر چه میخواست میکرد (البته با عبارتی مستهجن).

جلسه اول شورای دولتی باین ترتیب خاتمه یافت و چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمیشوند بآن یک مرتبه اکتفا کردم و تصمیم گرفتم وسایل مسافرت خود را برای تحصیل فراهم کنم. صدور تذکره نیز احتیاج با اجازه داشت که این کار هم بدست والایار انجام گرفت.

مسافرت من بقصد تحصیل

ژنرال قونسل ایران در تفلیس بحاج دبیرالوزاره متصدی کارهای من نوشت با اداری محاسبات وزارتخارجہ مذاکره کند و حواله حقوق او را بعهده‌ی صندوق تذکره قفقاز صادر نماید. صدور آن تصادف نمود با روزهای قبل از حرکت که تصمیم گرفتم شهر تفلیس را ببینم حواله را هم بصاحبش برسانم. در این مسافرت ابوالحسن دیا برادرم نیز برای تحصیل با من بود.

برای خرید لباس احتیاج بوجه داشتم و از یک تاجر ایرانی مقیم تفلیس موسوم برضایوف سیصدمنات در ازای انگشتر الماسی که وثیقه دادم بقرض گرفتم که بعد از فروش بقیه وجه آن را یادرس پاریس بمن برات کند که در این اثناءناهارآوردند. عده‌ای در سر میز ناهار جمع شدند. ژنرال قونسل حضار را بمن معرفی نمود و یکی از آنها هم که صادق اف نام داشت و از مجاهدین معروف بود گفت من خواهرزاده فرمانفرما هستم و یکی از افراد متمول ایرانم که از این بیانات آنهم در قفقاز و مرکز مجاهدین ناراحت شدم و هر قدر خواستم علت آن را درک کنم چیزی نیافتم تا اینکه عصر باتفاق میهماندار و تمام اعضای قونسلگری بگردش رفتیم. لباس و هر چه مورد احتیاج بود خریده و پاسی از شب میگذشت که میآمدیم و هنوز بدر قونسلگری نرسیده بودیم که یک نفر از جا برخاست و تمامه‌ای که در دست داشت بمن داد. ژنرال قونسل خود را چند قدم عقب کشید و همیکه اورفت جلو آمد و گفت شما چرا ترسیدید؟ در صورتیکه من از جای خود حرکت نکرده بودم و مضمون نامه هم این بود: چون دانی شما با شاه مستبد همکار است باید بکصد و هشتاد هزار منات بدهید از این جا حرکت کنید و برای ارباب هم شکل یک طپانچه و یک تابوت زیر آن رسم شده بود.

از ژنرال قونسل برای بیاناتی که کرده بود گله کردم و دیگر نخواستم ساعتی در تفلیس بمانم و چون مرکز مجاهدین در بادکوبه بود و ارتباطش با مجاهدین تفلیس

محل تردید نبود از مراجعت بهاد کوبه و مسافرت با راه آهن صرف نظر کردم و تصمیم گرفتم از تفلیس به باطوم بروم و از طریق دریا مسافرت نمایم. از ژنرال قونسول خواهش کردم کسی را همراه ما بکند که در ایستگاه دچار اشکال نشویم و در صورت امکان شخصی را هم معرفی کند که در باطوم با او مراجعه کنیم که گفت من خود تا ایستگاه یا شما هستم و بقونسول باطوم نیز تلگراف میکنم که تا ایستگاه با استقبال شما بیاید.

گفتم مشایعت شما و استقبال قونسول در باطوم ممکن است ما را دچار مشکلات کند. این بود که یکی از تجار باطوم شرحی نوشت و یکی از اعضای قونسولگری را هم فرستاد که برای ما بلیط تهیه نمود.

از تفلیس حرکت کردیم و مقارن ساعت ده شب به باطوم رسیدیم که باران شدت میبارید و همینکه خواستیم از ایستگاه حرکت کنیم شخصی که در دست چتری داشت سر بتوی درشکه گذاشت و پس از سؤال از هویت ما خود را قونسول باطوم معرفی کرد و گفت بدستور ژنرال قونسول با استقبال شما آمده ام و حاضریم وسایل توقف شما را در باطوم و مسافرت شما را با کشتی فراهم نمایم که متفقاً بیک هتل رفتیم که اطاقی برای ما گرفت و گفت باز خواهیم آمد و شما را تنها نمی گذارم.

شب راحت کردم و صبح برای اینکه رفع زحمت از قونسول بشود بعهده بیدار آن تاجر که اهل یزد بود رفتم. خانه نبود و بعد خودش برای دیدن من به هتل آمد و مرا به جای عصر در خانه خود دعوت کرد. عصر با آنجا رفتم که قونسول حضور داشت و اندکی نگذشت که رنگ در صدا کرد. صاحبخانه رفت و در مراجعت پاکتی آورد که روی آن مصدق الملک نوشته شده بود و گفت شما که مصدق السلطنه هستید! گفتم چون در این جا کسی باین لقب نیست سرش را باز میکنم اگر راجع بمن نبود رد میکنم که بصادقش برسانند.

نامه باز شد. بضمومش این بود: در تفلیس نوشتیم یکصد و هشتاد هزار مات بدهید از آنجا فرار کردید اکنون باید سیصد و شصت هزار مات بدهید، سپس حرکت نمائید و هر کجا هم که بروید آسمان همین رنگ است. تصویر طیانچه ای هم زیر نامه ترمیم شده بود ولی از تابوت دیگر خبری نبود. نظر باینکه تردید نداشتم قونسول شریک در این توطئه است اعتراض کردم و گفتم بظهران شکایت میکنم و بعد خواستم با آوزندگان نامه ملاقات کنم تا معلوم بشود آن را چه اشخاصی نوشته اند که هیچکدام راضی نمیشدند و چون زیاد اصرار کردم موافقت کردند خارج از اطاق آنها را ببینم که در آنجا دو نفر شخص بدهیکل و مخوفی را دیدم که یکی بسیار شباهت به شیخن اسکی صاحب منصب مجاز قزاقخانه ما داشت که نسبت با آنان از هر گونه شدت و اعتراض خودداری نکردم و چون صاحب خانه و قونسول دیدند من تحت تأثیر واقع نشدم حساب کار خود را کردند و درصدد استمالت برآمدند و هر دو پیشنهاد نمودند من در آنجا بمانم و آنها بروند با

مرکز مجاهدین مذاکره تسامیند. چون چاره‌ای نبود موافقت کردم. آنها رفتند و طول نکشید که با یک قبض پنجاه منات برای اعانه‌ی مدرسه‌ای که معلوم نبود در کجاست مراجعت کردند که وجه آن را دادم و دیگر نخواستم ساعتی در باطوم بمانم.

کشتی آلمانی که هر پانزده روز یک مرتبه از بارسلون باطوم می‌آمد تازه وارد شده بود که باتفاق قونسول و تاجر بزدی بهوتل رفتم. لوازم مسافرت خود را برداشته وارد کشتی شدیم و هر قدر که در تقلیس و باطوم بماند گذشت در مسافرت با کشتی که ۶۴ روز طول کشید خوش گذشت. در هر بندر که کشتی بار میگرفت پیاده شدیم. ورودمان در اسلامبول تصادف نمود با روز جمعه که سلطان عبدالحمید بسجد میرفت. شهر آن و آثار باستانی آن را دیدیم. درماری از کشتی خارج شدیم و بیاریس حرکت نمودیم.

تحصیلاتم در پاریس

مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس شدم و چون اولین مسافرتم با اروپا بود برای تحصیل اطلاعات با دکتر محمودخان معتمد فرزند شادروان میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء طیب خانواده که چند سال در پاریس اقامت داشت ملاقات کردم و بعد از مذاکرات برادرم را در یکی از دبیرستان‌های شبانه‌روزی موسوم به «لیسه ژان سون دومسین» گذاشتم سپس بمدرسهٔ سیاسی پاریس رفته با مدیر مذاکره نمودم.

برنامه‌ی مدرسه که به پنج قسمت تقسیم شده بود یکی مربوط به علوم مالی بود که سابقه‌ی خدمت در وزارت مالیه ایجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم و چون تا آخر سال تحصیلی بیش از چهارماه نمانده بود مدیر چنین مصلحت دید بطور مستمع آزاد ثبت نام کنم از بیانات استادان در هر کلاس که میخواستم استفاده نموده و از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود در قسمت مربوط با امور مالی شروع نمودیم که بدین طریق اقدام شد.

من همه روز بمدرسه میرفتم و در تمام کلاس‌ها از بیانات استادان بقدر مقدور استفاده میکردم. تا اینکه با یکی از دانشجویان قسمت علوم مالی آشنا شدم که مرا تشویق نمود بدروس مربوط بآن قسمت حاضر شوم و خود را برای امتحانات ماه نوامبر حاضر نمایم. این کار مشکلی نبود چونکه عده‌ی دانشجویان بود و صرف مینمود درسها را طبع کنند و در اختیار آنان بگذارند. بنابراین میتوانستم از دروسی هم که قبل از ورود من بمدرسه داده شده بود استفاده نمایم.

از این نظر صحبها مرتباً بمدرسه میرفتم و عصرها هم در خانه یا اوکار میکردم که زیاد طول نکشید و ایام تعطیل رسید و چون همکاری اهل جنوب فرانسه بود و میخواست محل خود و بوسیلهٔ اعلان شخص دبی را بدست آوردم که در دانشکدهٔ بیات تحصیل میکرد و تصور نمیکردم از عهده برآید. ولی بعد که مشغول کار شدم دیدم شخصی است بسیار باهوش و میتواند از عهده‌ی تعهداتی که کرده است برآید. من در تمام مدت

تعطیل کار کردم و برای امتحانات ۱۵ نوامبر خود را حاضر نمودم. چون نامم در عداد محصلین رسمی ثبت نشده بود و برای امتحان دعوتم نمی‌کردند چنانچه بنظر رسید اگر وزیر مالیه ایران بنویسد که من با خرج دولت آمده‌ام و دولت بیش از دو سال بمن مخارج تحصیل نمیدهد مورد قبول واقع شوم که آنوقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه‌ای باین مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند.

حداکثر شماره‌های مدرسه عدد ۲۰ بود که در مالیه‌ی عمومی بمن ۱۶ داده شد و فقط در یکی از امتحانات شماره‌ی ۱۱ داشتم که چون به ۱۲ تمبر رسید میبایست آن را سال بعد تجدید کنم و علت این بود که عده‌ی داوطلبان زیاد و امتحان کنندگان وقت نداشتند از آنها بقدر کافی سؤال کنند و بمعلومات هر یک کاملاً پی ببرند و بهترین دلیل این بود که در یک روز خود من میبایست دو امتحان بدهم که چون روزهای قبل از امتحان برای مراجعه‌ی بهر دو مجال نبود میخواستم یکی از آنها را بسال بعد موکول کنم که به تشویق یکی از دانشجویان که گفت در این امتحانات «شاتس» مدخلیت دارد در جلسه حاضر شدم و چون حرف اول اسم من یا میم شروع شده است و عده‌ی زیادی قبل از من مورد سؤال قرار گرفتند از فرصت استفاده نمودم و بیک قسمت از آن مراجعه کردم که برحسب اتفاق استاد از من روی همان قسمت سؤال نمود و از عهده برآمدم.

این بود جریان تحصیل من در سال اول. ولی در سال دوم فقط چند ماه بمدرسه رفتم که بعد کارم بجائی رسید بواسطه ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکت‌ها که در طرفین جایگاه درس بود راحت و بااستماع بیانات استاد قناعت کنم. چنانچه بگویم نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت نه در خانه بودم و از ساعت پنج صبح تا وقت خواب با در مدرسه و یا در خانه تحصیل مینمودم سختی بگزارف نگفتم.

کسالت عصبی و ضعف مزاج و بیخوابی آنقدر زحتم میداد که ابتدا بدو طبیب عادی سپس به پرفسور «کلود» متخصص امراض عصبی مراجعه کردم. نتیجه‌ای نگرفتم تا اینکه براهتمانی یکی از دار و فروشان از پرفسور «هایم» فیزیولوژیست معروف وقت گرفته او را ملاقات نمودم که پس از یک معاینه دقیق دستور داد ترشحات معدیم را تجزیه کنند و دفعه دوم که صورت تجزیه را دید گفت کمتر دیده شده که ترشحات معدی یک مریض اینقدر غیرمنتظم باشد. نسخه‌ای نوشت و دستور داد که مطلقاً کار نکنم. کاملاً استراحت کنم و حتی از روی تختخواب هم حرکت ننمایم. سپس آدرس مؤسسه‌ای را داد که هم آنجا دوش بگیرم و هم استراحت نمایم و موقع خدا حافظی که پرسیدم چه وقت خواهم توانست بکار ادامه دهم گفت تا آخر سال. در صورتیکه از سال هنوز ده روز بیشتر نرفته بود و تاریخ نسخه‌ای که بمن داد ۱۰ ژانویه بود.

با این حال از فرط عشقی که داشتم دست از کار نکشیده و دستور معالج را اجراء نکردم. همه روزه مرتباً بمدرسه میرفتم تا اینکه حالم طوری شدید شد که از حرکت عجز پیدا کرده و از روی ناچاری بمؤسسه‌ای که پرفسور گفته بود مراجعه نمودم. این مؤسسه که در کوچه‌ای متصل بخیابان «سن دنی» و در بچیوچه شهر واقع شده بود هوای خوب نداشت و پنجره‌ی اطافی هم که میخواستند بمن بدهند در طبقه‌ی اول بنا بود و بخیاطی باز میشد که آفتاب نداشت و برای این اطاق در هر ماه یکهزار فرانک میبایست پردازه که من برای یک اطاق رو با آفتاب و شام و ناهار که در اول ورودم پاریس در کوچه «وان» گرفته بود بیش از صد و هشتاد فرانک در ماه نمیدادحتم که چون غیر از استراحت کامل و گرفتن دوش کاری نداشتم و استراحتی که چند روز در خانه کردم مؤثر شده بود از گرفتن دوش صرفنظر کرده تصمیم گرفتم محلی اجاره کنم و آنجا استراحت کنم. ولی نمیدانستم چگونه میشود باین کار موفق گردم.

برای کسب اطلاع به پانیسوتی که در اول ورود خود پاریس بودم رفتم با یکی از خدمتگاران از نظر شناسائی با یک پرستار مذاکره نمودم که گفت کارم در اینجا زیاد است، چنانچه بخواهید خودم می‌توانم از عهده‌ی این کار برآیم که قرار شد محلی پیدا کند و اثاثیه مورد احتیاجم را خریده مرا با آنجا منتقل نماید که عصر روز بعد آمد و مرا بمحلی که تهیه کرده بود منتقل کرد.

این آپارتمان را که دو اطاق و یک آشپزخانه داشت برای مدت شش ماه به سیصد فرانک اجاره کرده بود که در حدود شصت و شش تومان میشد و اثاثیه مختصری هم بقیمت مناسب خریده بود.

اقامت در آنجا سه ماه طول کشید و آن ایامی بود که زمستان سال ۱۹۱۰ رود سن ملغیان کرده بود و جراند میبوشتند در بعضی از نقاط اطراف پاریس ساکنین طبقه سوم اثاثیه خود را با کرجی بنقاشی که آب ننگرفته است انتقال میدهند که مادرم از این اخبار نگران شده تلگرافی بمن کرده بود که چون ترمید و جوابی ندادم برنگرتی او افزوده بود.

زمستان در آن محل زندگی بد نبود ولی بعد چون وسعتی نداشت محتاج بحمل بهتری بودم که بدستور طبیب در بیمارستانی واقع در «بل وود» بین پاریس و ورسای وارد شدم که از حیث هوا و غذا هر دو خوب و دو ماه بود آنجا بسر میبردیم که روزی دکتر خلیل خان تقی اعلم الدوله دوست و همسایه من در طهران از من عیادت نمود و این ملاقات بسیار شد که من تصمیم بگرفتم بر آن مراجعت کنم و از یک دکتری بمیل و اراده‌ی خود می‌آمدم در عرض راه استفاده نمایم.

اعلم الدوله قبول نمود باین شرط که صبح روز چهارم بایستگاه شهر لوزان برسم.

و گفت جای خود را در ترن گرفته‌ام، چنانچه در ساعت مقرر آنجا وارد نشوید چاره جز حرکت ندارم که وقتی رفت دیدم از این مسافرت باید صرفنظر کنم. چونکه در هر سه ماه ششصد تومان از طهران برایم می‌رسید که از وجه ارسالی اخیر چیزی نمانده بود. بیک پرستار هم احتیاج داشتم که توجه باین مشکلات حالی برایم باقی نگذاشته بود که سبب شد پرستار از من سؤال کند علت افسردگی و ناراحتی چیست که پس از بیان مطلب گفت در یکی از بانک‌ها مختصر وجهی پس انداز دارم که میتوانم از شما کارگشائی بکنم و باز مثل همین جا پرستاری نمایم تا شما را بخانه‌ی خود برسانم که بلافاصله شروع بکار کرد. آپارتمانی که در پاریس داشتم بمستأجر اول تحویل نمود، کتابهای مرا بوسیله‌ی کمپانی حمل و نقل از طریق مarseille - باطوبه بایران فرستاد و سه هزار فرانک هم آورد که دیگر کاری نبود جز اینکه برفسور هم را ببستم و برای اقامت در طهران از او دستور بگیرم و او هم زودتر از چند روز وقت نمیداد که بهمت سیف‌الدین بهمن آنوقت دانشجوی دانشکده‌ی حقوق در پاریس کارم از ملاقات طیب و اعضای گذرنامه‌ها و بیضا راه‌آهن و جا در واگون تمام بخوبی گذشت. شب از پاریس حرکت کردیم و صبح روز چهارم وارد ایستگاه لوزان شدیم و از آنجا ب دکتر اعلم الدوله بطهران حرکت نمودیم.

مراجعتم از اروپا

از اینکه توانسته بودم ظرف سه روز وسایل حرکت خود را فراهم کنم و صبح چهارمین روز به لوزان وارد بشوم دکتر اعلم الدوله خوشوقت شده بود. گفت اتمام حجت من از این جهت بود که در حرکت تعجیل کنید و در یک محل غریب بیش از این نمانید. من از قیمت یک بلیط صرفنظر می‌کردم و هرگز بدون شما حرکت نمی‌کردم تا بتوانید وسایل حرکت خود را فراهم کنید و بیخانه مراجعت نمانید.

حالتم طوری بود که فواصل کوتاه عرض راه را هم نمیتوانستم با پای خود بروم. مر سرحد روسیه چرخ خاک کثیفی آوردند و بدینوسیله مرا از ترن اطریش بترن روسیه رسانیدند. در پهلوی حمالی از کشتی مرا بدوش گرفت و محلی که میبایست با کالسکه حرکت کنم بزمین گذاشت.

خوشوقتم از این جهت بود که در عرض راه با دکتری بودم و پرستاری هم داشتم که از حسن اتفاق حادثه‌ای روی نداد.

ورودم بپهران مصادف بود با روزهای گرم آخر خرداد. مادرم که از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بی‌خبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر قرض اطلاع بیش از این چه میتوانستید در حقم بکنید که خود کرده‌ام.

شب شد شام آوردند و بنا بدستور پرفسور هایم بیش از یک گیلان و نیم آب یا غذا صرف نکردم و از فرط تشنگی و عطش نتوانستم استراحت کنم و قریب بظهر که مادرم از من عیادت نمود نمیتوانستم خوب حرف بزنم که پرسید علت چیست؟ گفتم بنا بدستور طبیب میبایست بیش از یک گیلان و نیم آب با غذا صرف نکنم که این دستور در عرض راه عملی نشد ولی از دیشب که آن را اجراء کرده‌ام دهانم آنقدر خشک شده است که خوب نمیتوانم صحبت کنم.

با ناهار یاتریک گیلان و نیم آب خوردم که طرف عصر زباتم بکلی بند آمده بود و نمیتوانستم حرف بزنم و هر قدر مادرم بخوردن آب اصرار مینمود امتناع میکردم تا کار بفحش رسید و بعد سؤال کرد هوای پاریس چطور بود؟ گفتم خوب مثل اول بهار طهران. حرفم را قطع نمود و گفت تو هنوز نهمیده‌ای که در هوای گرم باید آب بیشتر مصرف نمود. سپس دستور داد مطالبی آوردند که من دوتای از آنها را خوردم، زباتم بحرکت درآمد و شروع به صحبت کردم و از آن بعد دستور را کنار گذاردم، مثل همه خوردم و زندگی کردم و در نتیجه‌ی استراحت و سازگاری آب و هوا روز بروز سالم‌تر شدم.

کسانم هنوز رفع نشده بود و از خانه بجائی نرفتم که قرار شد در یک نقطه‌ی خوش آب و هوا استراحت کنم و چون دیگر احتیاج به پرستار نبود او را در خانه گذاشتم و با میرزا عبدالله خان میر پنج اقبال الممالک یکی از دوستان قدیم خود به «شاه‌پسته» قرب «سوهانک» رفتم و بعد از چند روز توقف از آنجا با فچه رفته استراحت میکردم تا یکی از روزها از من سؤال نمود شما که در پاریس خانها از خود داشتید آیا در فن آشپزی چیزی یاد گرفته‌اید؟ چه خوب بود از این کار بهره‌ای داشتید و من از معلومات شما استفاده میکردم.

با اینکه در این فن معلوماتی نداشتم اظهار بی‌اطلاعی ننمودم، او هم گفت غذائی را دستور دهید که من زیر نظر خودتان بکار مشغول شوم و شما را با حال کسالت خسته نکنم.

گفتم غذائی است که با شیر و تخم مرغ درست میکنند و در پاریس بآن «گرم رانور» گویند.

گفت از شیر و تخم مرغ چه غذائی بهتر بفرمائید چه مقدار شیر و چند تانه تخم مرغ لازم است که بیاورند مشغول کار شوم.

این غذا را که یک روز پرستارم در پاریس جلوی تختخوابم درست کرده بود و دیدم از تناسب بین شیر و تخم مرغ چیزی بخاطر نرسیده بودم. این بود که مقداری شیر گفتم که زیاد بود و با تعداد تخم مرغ تناسب نداشت و او هم برای اینکه من از جای خود حرکت نکنم دستور داد اجاقی از سنگ بیلوی چادر درست کردند و مشغول کار شد.

نظر باینکه هیزم تر بود و خوب نمیسوخت و مقدار شیر هم متناسب با تعداد تخم مرغ نبود موقع ناهار غذا حاضر شد که گفتم عصر دیگر را مجدداً بار میکنم و آن را شب مصرف مینمائیم که عصر باز مقداری هیزم آوردند که تر بود و با نی غلیان شروع بفوت نمود و تا وقت شام باین کار مشغول بود که باز هم غذا حاضر نشده بود که من از او معذرت خواستم و قرار شد آن را روز بعد مصرف کنیم.

روز بعد باز اول وقت از همان رقم هیزم آوردند چند ساعت با نی غلیان فوت نمود و ظهر که سر دیگ را برداشت شیر را بهمانطور دید که روز قبل در دیگ ریخته بود که این مرتبه از جای در رفت و گفت اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده اید بر این مملکت زار باید گریست که شما و امثالان میخواهید آن را بهشت برین کنید. من از او معذرت خواستم و گفتم چنین تصور میکردم که بدون معلومات هم میتوان آشپزی نمود. اکنون دانستم برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است. چنانچه غذائی خوب تهیه نشد مصرف کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض میکنند ولی اگر وزارت خوب اداره نشد هیچ فردی از افراد از نظر مصالح اجتماعی اعتراض نخواهد نمود و تا مردم با امور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاصی کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.

مصاحبه گفت من هم در کتابی خوانده‌ام که در ایران برای هر کار معلوماتی لازم است جز برای کارهای بزرگ دولتی و مخصوصاً صدراعظمی.

مصاحبت ما در حدود ۲۵ روز طول کشید و چون بیش از این نمیتوانست با من باشد از اوجه بشهر رفت و من برای رفع تنهائی خانم و اطفالم را که آنوقت سه فرزند داشتم با پرستار بافجه خواستم و تا گرما از شدت تیفتاده بود در آنجا ماندم و بعد که حالم بهتر شد بفکر اتمام تحصیل افتادم که مادرم راضی نمیشد. تا اینکه قرار شد از رفتن پاریس صرفنظر کنم، در شهر دیگری که هوایش سازگار باشد اقامت نمایم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهائی تمام اوقاتم بتحصیل نگذرد.

مادرم نیز که چشمهایش آب آورده بود و نمیخواست در ایران عمل کند با ما حرکت نمود. اما راجع پرستار چون در بعضی از خانواده‌های قرانسوی درس میداد و در اروپا هم جز یک برادر نامازگار کسی را نداشت اقامت در طهران را بمسافرت ترجیح داد.

سفر دوم من بارو پا

اطلاعاتی که از زندگی ساده و هوای سوئیس داشتم سبب شد اول بآنجا بروم و بعد بجایهای دیگر تا هر نقطه ای که مطبوع شود برای محل اقامت خود اختیار کنم. این بود که از طریق روسیه و اطریش بشهر فریبورگ وارد شدیم و بعد خود منفرداً برای تحقیقات به یلتریک رفتم و پس از مراجعت شهر نوشاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم.

چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند در روسیه یک سال یشمی که دهقانان بسر میکنند برایش خریدم و برای اینکه بتواند از خانه خارج شود با مالک یک آپارتمانی که خارج از شهر نوشاتل و در کنار مسواری واقع شده بود مذاکره نمودم که در تمام شرایط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره نامه خارج شدیم. ولی بین راه که از من پرسید مذهب شما چیست گفتم مسلمان و شیعه ای اثنا عشری گفتم چون در کتبی که خوانده ام باحوال و عادات مسلمین پی برده ام، آنوقت که شما نماز میخوانید ما راحت میکنیم و آنوقت که شما راحت میکنید ما شب تشرینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی است که میخواهید اجاره کنید از این کار صرف نظر کردم.

سپس آپارتمان دیگری آنهم خارج از شهر و در کنار مسواری دارای چهار اتاق و یک حمام و آشپزخانه بمبلغ ششصد فرانک در سال اجاره نمودم که معادل ظهر اجاره نامه تنظیم شد و دو ساعت بعد از ظهر که بازار داد و ستد رواج گرفت شروع بکار کردم و تا چهار بعد از ظهر تمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود فراهم و آشپزی هم که زن بود و استخدام کرده روانه نمودم. ساعت شش بعد از ظهر که همه با هم آنجا وارد شدیم چراغها روشن و آشپز مشغول بکار بود. مادرم چون قبول نمیکرد در ظرف چند ساعت بتوان محلی اجاره نمود و لوازمی که برای زندگی یک خانواده لازم است تهیه نمود گفتم این خانه را برای راحتی شما صاحبش با اختیار ما گذاشت تا بفرصت بتوانیم محل مناسبی برای خود

تهیه کنیم. گفت خوب و بد در همه جا هست. یکی اینطور که خانه و لوازم آن را در اختیار ما گذاشت و دیگری آنطور که حاضر نشد حتی بما خانه هم اجاره دهد. ولی معلوم نیست این صاحب‌خانه چه آدمی است که هر چه دارد تمام تومانده و مثل این است که هیچوقت بکار نرفته است. نظر باینکه مادرم می‌توسید اثاثیه را درست حفظ نکنند و انتقادات مالک خانه اولی از مسلمین تحقق پیدا کند حاق مطلب را گفتم و از او رفع نگرانی کردم که از مسافرت خود بسیار راضی بود و تمام اوقاتش بنماز و دعا می‌گذشت.

پس از چندی توقف از «دولاپرسن» کحال معروف پاریس وقت گرفتم و او را با همان لباس بهاریس بردم که پس از یک معاینه دقیق تشخیص داد که هر دو چشم او آب آورده ولی فرسوده است که باید مدتی بعد عمل شود و چون نتیجه عمل معلوم نیست بهتر این است که گاهی «یدالوز» مصرف کند تا حتی الامکان دیرتر برسد که چندی پس از ورود مادرم بظهران دکتر دمخین کحال لهستانی بظهران آمد و عمل کرد. نتیجه‌ی مطلوبه حاصل شد.

توقف مسادم در سوئیس در حدود چهار ماه طول کشید که تا بادکوبه او را مشایعت کردم و بعد برای اینکه در رفت و آمد بشهر وقت تلف نشود محلی در شهر و نزدیک دانشگاه اجاره نمودم که بقیه مدت اقامتم در آنجا گذشت.

تحصیلات من در سوئیس

یکی از بهترین شهرهای سوئیس فرانسه^۱ برای تحصیل شهر نوشاتل بود که وسایل تفریح و تفریح در آنجا فراهم نبود و از ساعت نه شب هر کس در خانه خود بکار مشغول بود.

برای ثبت نام میبایست در دانشگاه مدرک تحصیل ارائه دهم که چون از مدارس ایران مدرکی نداشتم یعنی آنوقت که من میبایست تحصیل کنم ایران مدرسه نداشتم از تصدیقنامه^۲ مدرسه سیاسی پاریس برای امتحاناتی که سال اول داده بودم استفاده کردم و بنام یک محصل رسمی در دانشکده حقوق که یک موسسه دولتی است ثبت نام نمودم. نظر باینکه سه ماه از سال دوم مدرسه سیاسی را بدروس استادان حاضر شده بودم در ژوئیه ۱۹۱۱ (مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان به پاریس رفتم و چند امتحان دادم که در تمام موفق شدم ولی چون کار دانشکده حقوق برای کسی مثل من ضعیف مشکل و تحصیل زبان لاتن نیز برایم یک کار اضافی شده بود از رفتن به پاریس و توقف چند ماه برای ادامه تحصیل در آنجا صرف نظر کردم و از آن ببعد جداً بکار دانشکده حقوق پرداختم و در ژوئیه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دوساله ای لیسانس شدم که بواسطه پیش آمدی تصور نمیکردم توفیق حاصل کنم و آن پیش آمد این بود:

یکی از خویشاتم که تحصیل میکرد و با من در یک جا سکنا داشت از من اجازه گرفت که در جشن مدارس ۱۴ ژوئیه شرکت کند که وقت و من بانتظار او ماندم که نیامد و هر چه میگذشت بر نگرانیم افزوده میگشت تا از نصف شب سه ساعت گذشت و

(۱) کشور سوئیس دارای ۲۴ استان است که ۲۳ دولت در ۲۳ استان و در یک استان هم ۲ دولت تشکیل شده که مجموعاً مرکب از ۲۵ دولت میباشد. وبسه زبان رسمی صحبت میکنند. آن قسمتی را که بزبان فرانسه حرف میزنند سوئیس فرانسه و دو قسمت دیگر را که بزبان آلمانی و ایتالیایی صحبت میکنند سوئیس آلمانی و ایتالیایی گویند.

هر پیش آمدی برای او در محیله ام خطور میگرد. نظر باینکه غذای خود را در پانسیون زیر طبقه‌ی محل سکونت ما صرف مینمود زنگ آن را زدم که خانم مدیره با یک حال نگرانی آمد و قبل از اینکه در را باز کند از هویت من سوال کرد و گفت بعد از صرف شام دیگر باینجا نیامده است و احتمال میدادم که سوار قایقی شده و غرق گردیده است. چونکه در آن شهر شب‌های تابستان قایقی اجاره میکنند و روی دریاچه گردش مینمایند.

دو چرخه‌ای که داشتم سوار شدم و تا آفتاب طلوع نکرده بود در کنار دریاچه گشتم که چون چیزی نیافتم با حال ناامیدی و یأس بمحلی که در خط سیرم بود و احمد پسرم در آنجا منزل داشت برای تحقیق رفتم. صاحبخانه گفت بعد از خاتمه جشن باینجا آمد و اظهار نمود که چون جشن دیر تمام شد بخانه ترفتم و آمدمام شب در اینجا بمانم. ما هم رختخواب نداشتیم اکنون در اطاق احمد روی زمین خوابیده است.

حال باید دید در آنوقت که ساعت شش صبح بود و دو ساعت دیگر من میبایست امتحان بدهم چه حالی داشتم و چقدر مشکل بود از عهده برآیم. ولی از این نظر که «شانس» کمترین اثری نداشت برای دادن امتحان حاضر شدم و در تمام موفق گردیدم و فقط شانس در یکی از آنها مساعدت کرد و این بود که کار زیاد فرصت نمیداد روزهای قبل از امتحان «انستیتو دو ژروستی نین» را از ابتدا تا انتها بخوانم و معنای هر کلمه‌ای را که از نظرم رفته بود بفرهنگ مراجعه کرده بخاطر بسپارم. چونکه من مثل سایر دانشجویان زبان لاتن را در دبیرستان تحصیل نکرده بودم که موقع امتحان دچار این مشکل باشم. در هر جلسه استاد بترتیب فصلی از آن کتاب را مطرح مینمود و هر یک از دانشجویان را بنوبت صدا میکرد تا قسمتی از آن را ترجمه کند و من قبل از رفتن بدانشکده آن فصل را با معلم خود حاضر مینمودم و از سایرین بهتر ترجمه میکردم. ولی در روز امتحان که معلوم نبود کدامیک از فصول موضوع ترجمه قرار خواهد گرفت مشکل بود از عهده برآیم.

برای این کار خیالم راحت نبود و همیشه بخود میگفتم چه کاری بکنم که از عهده این امتحان نیز برآیم؟ اینطور بنظرم رسید کتاب ضخیمی را که مرکب بود از «دیرست»، «انستیتو دو ژروستی نین»، «نوول» و «گد» یعنی چهار کتاب امپراطور ژروستی نین که همیشه روی میز در جلوی استاد بود چند بار باز کردم و ببینم کدامیک از فصول «انستیتو دو ژروستی نین» بیشتر احتمال دارد که باز بشود بهمانها مراجعه نمایم که فصل ۴ و ۵ و ۶ بیش از همه باز شد و من نیز همین سه فصل را برای امتحان حاضر کردم که بحسب اتفاق یکی از این فصول مورد ترجمه قرار گرفت و از عهده برآمدم.

تألیف تزد کترا و کارآموزی در داد گستری نوشتاتل

بعد از خاتمه‌ی امتحانات و گرفتن دیپلم لیسانس به لوزان رفتم که با بعضی از هموطنانم معاشرت کنم و رفع خستگی بنمایم. ولی بیش از یک شب نتوانستم بمانم و برای تهیه‌ی مقدمات تزد کتر این نوشتاتل مراجعت کردم که بعلت خستگی نتیجه نداشت و معلوم شد اگر چندی تعطیل نکنم نخواهم توانست کار موثری بنمایم.

موضوع تزا را هم که دانشکده‌ی حقوق تصویب کرده بود راجع بوضیّت در حقوق اسلامی بود که در طهران بهتر میتوانستم کار کنم، یعنی اول بفارسی تهیه کنم و متخصصین اظهار نظر کنند سپس آن را ترجمه کرده به دانشکده پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده‌ای که دو سال آنجا بودند بگذارم با خانم و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نسایم. ایام مسافرت و روزهای دید و بازدید در طهران موجب تعطیل کار شد و پس از رفع خستگی توانستم خوب کار کنم و از عهده برآیم.

پرستاری که سه سال قبل یا من از پاریس آمده و در طهران مانده بود نزدیک خانه‌ی ما اطافی اجاره کرده بود که شب‌ها شام را با ما صرف می نمود. سه شب گذشت که نیامد. خبری هم از او نرسید و بعد معلوم شد که آن سه شب در خانه‌ی خود هم نبوده است و تحقیقات شهربانی باین نتیجه رسید که برای تدریس بیباغ «پروتیوا» اکنون ضلع جنوب شرقی جاده‌ی شمیران و خیابان شاه رضا رفته و شب هنگام که بواسطه بارندگی جاده را آب گرفته و از کنار آن عبور می کرده در یک چاهی افتاده است که جسد او را در آوردند و در قبرستان نزدیک دولاب آن را بخاک سپردند. این واقعه بسیار دلخراش بود و ما را مغموم کرد.

با تأثری که از فوت این زن باصفت داشتم باز یکار ادامه میدادم و نمیدانم چه بیش آمده بود که نتوانستم آن را با کمک استاد خود شادروان شیخ محمدعلی کاشانی

تهیه کنیم. یا شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من نه فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمه‌ی آن را هم که مربوط بمدارک حقوق اسلامی است یا نظر استاد خود شیخ محمدعلی تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز اینکه ترجمه شود و آن را در سوئیس بهتر میتوانستم بانجام رسانم.

توقفم در طهران بیش از سه ماه طول نکشید که خانواده را طهران گذاشته و باز همان شهر نوشاتل را محل اقامت قرار دادم و در ضمن ترجمه‌ی تر در دارالوکاله‌ی یکی از وکلا موسوم به «ژان روله» کارآموزی کردم. ابتدا با اموری که مربوط بمقدمات کار و تهیه پرونده بود میرسیدم، سپس از طرف او از دعاوی کوچکی که کمتر احتمال برد داشت دفاع میکردم و علت این بود که صاحبان دعاوی بزرگ نمیخواستند کارآموزی که معلوم نبود دارای چه معلوماتی است از آنها دفاع کند.

موضوع یکی از محاکماتی که بمن رجوع شده بود و از نظر اهمیت که در امور اجتماعی داشت و نقل میکنم این بود زنی از اتباع فرانسه ساکن شهر نوشاتل و شغل او بقال از تجارتخانه‌ای در ایتالیا مقداری قرمه خریده بود و باین عنوان که کالا فاسد بوده وجه آن را نمیرد اخت و میخواست شاهده‌ی بدست آورد تا از شهادت دروغ استفاده کند. برای این کار بیک کلفشی که از دکان او برای ارباب خود آذوقه میخرید وجهی داد که بلافاصله بر علیه بقال اعلام جرم نمود و چون زمینه را سخت دید فرار اختیار کرد. این بود علاقمندی یک کلفت با امور اجتماعی که تنها نه از پول گذشت بلکه مدتی از کار بیکار شد و مبلغی هم خرج نمود تا درسی بشود دیگران پیرامون شهادت دروغ نگردند.

من در تمام مدت اقامتم همه روزه تا ظهر بکارآموزی مشغول بودم و عصرها هم با یکی از دانشجویان هندوره‌ی خود بترجمه‌ی تراشغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکتم پاریس در پاریس بطبع رسید و منتشر گردید.

مدت کارآموزی شش ماه بود و من نه ماه در آن دارالوکاله کار کردم و در غالبترین دادگاه نوشاتل در محاکمه‌ای شرکت نمودم و تصدیقنامه وکالت خود را بشرط تحصیل تابعیت سوئیس از آن دادگاه گرفتم.

نظر باینکه تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم ترک تابعیت اصلی نیست و هر واجد شرطی بدون از دست دادن تابعیت اصلی میتواند آن را تحصیل کند و شرط تحصیل تابعیت هم این بود که درخواست کننده مدت سه سال در سوئیس اقامت کرده و در محل اقامت سابقه‌ی بد نداشته باشد از شهربانی نوشاتل تصدیق گرفتم و آن را بضمیمه

درخواست خود بدولت مرکزی سوئیس فرستادم که مورد قبول واقع شد. نظر باینکه ایام تعطیل شروع شده بود و عده‌ای از فرزندان خورشان و دوستانم که آنجا تحصیل میکردند میخواستند بامن بایران بیایند انجام کار را بعد موکول نمودم و همه باهم حرکت کردیم و یکروز قبل از اعلان جنگ اول جهانی وارد طهران شدیم. بواسطه پیش آمد جنگ و اشتغال بامور اقامتم در ایران بطول کشید و گاه میشد که چند ماه از فرزندانم خبر نداشتم ولی نظر باینکه آنها در خانواده‌ای بودند که رئیس آن پرتو نماینده شرکت بیمه در توشاتل مردی با وجدان و درستکار و در آن شهر متصف باین اوصاف و خاتم او هم که در قید حیات است مورد اعتماد بود بهر طریق که امکان داشت مخارج آنها را میفرستادم و مدت پنج سال آنها را ندیدم و نگران هم نبودم.

اشتغال من در ایران پس از خاتمه تحصیل

تصمیم گرفته بودم بعد از ختام تحصیل باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه کنم و پاره‌ای از ابواب حقوقی را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود در ایران تکمیل نمایم که بعد از ورود بپهران شادروان دکتر ولی الله خان نصر مدیر مدرسه سیاسی پدیدم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود. این دعوت که موضوع مطالعاتم را معلوم نمود خوشوقتم را نیز فراهم کرد، چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم و وضعیتم اجازه نمیداد و آن روز مدیر مدرسه بخانه‌ی من آمد و مرا بجای یک استاد دعوت نمود.

برای انجام این کار کتبی را که در ایام تحصیل بایران فرستاده بودم شماره نمودم و کتابخانه‌ی کوچکی که از لوازم کار بود ترتیب دادم و چون تالیست شهرپور که میبایست شروع کنم بیش از پنجاه روز نبود خانواده را در شیراز نزد مادر گذاشتم و خود در هوای گرم شهر ولی فارغ از هر گونه مزاحمت شب و روز غیر از چند ساعت که برای استراحت تخصیص داده شده بود بکار پرداختم تا آنچه برای تدریس یک سال لازم بود حاضر کنم. اولین روز ورودم بمدرسه که مدیر کیف مرا دید پرسید محتویات آن چیست که آنقدر ضخیم شده، گفتم کاریست که برای تدریس یکسال تهیه نموده‌ام و از این که توانسته بودم در آن مدت قلیل کتب خارجی را مطالعه نموده و قانون موقت اصول محاکمات حقوقی را توضیح و تشریح کنم و آن صفحات را که از یک هزار تجاوز میکرد بر آن تحریر درآورم تعجب نمود و این همان کتابی است که بعد بنام «دستور در محاکم حقوقی» طبع و منتشر گردید.

نظر باینکه در مدرسه سیاسی بیش از دو ساعت در هفته درس نداشتیم در این فکر بودم که باز برای مطالعه موضوعی را انتخاب کنم که خبر الغای «کتابی نولاسیون» در ترکیه منتشر گردید و این واژه‌ی خارجی که تازه بگوش مردم میرسید سیب شده بود هر

کس سؤال کند موضوع چیست و چرا ترکیه آن را الغاء کرده است.

چنانچه این رژیم در ترکیه روی عهدنامه‌ها استوار شده بود بین دولت ایران با هیچ دولتی عهدنامه نبود و کاپی تولاسیون در ایران عملاً اجراء میگردد که باز چندی اوقاتم بمطالعه قرارداد های بین المللی که بین دولت ترکیه و دول اروپا منعقد شده بود گذشت و از این نظر که ایران هم آن را الغاء کند رساله ای تحت عنوان «کاپی تولاسیون و ایران» منتشر کردم.

از انتشار آن چیزی نگذشت که اردشیر جی نماینده ی زردشتیان هند در ایران با چند نفر از تجار بدیدنم آمد و اظهار نمود که در ایران کتابی راجع ب شرکت های تجاری منتشر نشده، خوب است در این باب هم رساله ای منتشر کنم که باز مدتی اوقاتم صرف این کار شد و با مطالعه ی قوانین مختلفه ی کشورهای اروپا رساله ای بنام «شرکت سهامی در اروپا» منتشر نمودم.

خلاصه اینکه اوقاتم تمام بمطالعه میگذشت و از کارم بسیار راضی بودم تا یکی از روزهای که شادروان حاج میرزا یحیی دولت آبادی بدیدنم آمد و بدتبال مطالبی که با من وقتی در سوئیس صحبت کرده بود مذاکره ای کرد و باین نتیجه رسید اگر یک عده از کسانی که در خارج تحصیلاتی کرده اند جمعیتی تشکیل دهند میتوانند کارهای مفیدی ب نفع مملکت بکنند که روی این نظر هیئتی از این اشخاص:

دولت آبادی - فیروز نصرت الدوله - غفاری ذکاء الدوله - محمدعلی نظام مافی سالار معظم (اکتوبر سناتور نظام السلطنه) - موسی شیباتی ذکاء السلطنه و این جانب تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم مجله ای بنام «مجله علمی» منتشر کنیم و در شماره ی اول آن بر حسب ذوق و معلومات خود مطالبی درج نماییم.

نظر من این بود که سازمان ثبت املاک را در سوئیس که بعد از آلمان بهتر از همه جا تاسیس شده و روی آن مطالعاتی کرده بودم موضوع مقاله قرار دهم. ولی از این جهت که تاسیس چنین سازمانی نه آنوقت بلکه تنظیم دفاتری هم که بعد در ایران تاسیس گردید آنوقت عملی نبود از آن صرف نظر کردم و چون هر کس میتواند با یک سند اصیل یا مجعول نسبت بملکی که یک قرن در تصرف دیگری بود دعوی مالکیت کند و با بر علیه اشخاص ادعای طلب نماید و محکمه هم دعوی او را بپذیرد قاعده مرور زمان را که در همه جا غیر از ایران معمول بود و احتیاج بهیچ مقدماتی نداشت مگر اینکه مجلس شورای ملی قانونی وضع کند موضوع مقاله قرار دادم که بعد از انتشار باب عسراود بین بعضی از علماء و من باز گردید و هر کدام نسبت بآن ایرادی گرفتند که کار از ایراد هم گذشت و آن را برخلاف شرع تشخیص دادند که موجب یأس و ناامیدی من شد و طول

هم نکشید که اجتماع ما متزلزل گردید و مجله نیز از بین رفت. چونکه علت موجودی اجتماع که تحصیل اشخاص بود نمی توانست علت مبنیه هم بشود.

در این فکر بودم و بخود میگفتم اگر از زحماتی که در راه تحصیل کشیده‌ام راجع بیکمی از اصول حقوقی نتوانم اظهار عقیده کنم و دچار انتقادات بیجا و ناروای اشخاص بشوم در راه خدمت بمملکت چطور میتوانم از معلومات خود استفاده نمایم که اعتبارنامه‌ی یکی از نمایندگان بعنوان تطمیع در انتخابات در یکی از شعبات مجلس مورد اعتراض قرار گرفت و مطلبی هم که برای گواهی دعوت شده بود اظهار نمود لیست دوازده نفر کاندید نمایندگی طهران را که آن نماینده بمن داد نام دکتر مصدق در آن نوشته شده بود. در صورتیکه چند سال بود ایران نبودم، دهنده‌ی آن لیست را هم ندیده بودم و مفروضی خواسته بود مرا با کسی که انتخابش بعنوان تطمیع مورد اعتراض قرار گرفته بود همکار قرار دهد. از این پیش آمد آنقدر متأثر شده بودم که بمن حال تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته‌های مرا شنید اظهار نمود ای کاش بجای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی؛ مگر تو نمیدانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید، چون میدانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه بقدر شداندی است که در راه مردم تحمل میکنند.

این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر نمود که آن را برنامه‌ی زندگی قرار دادم و از آن بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خود را برای خدمت بمملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم.

o o o

توضیح

عنوان کتاب مربوط به کاپیتولاسیون که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «کاپیتولاسیون و ایران» است و آن را در «مصدق و مسائل حقوق و میبایست» (تهران، ۱۳۵۸) تجدید چاپ کرده‌ام.

عنوان کتاب مربوط به شرکت سهامی که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «شرکت سهامی در اروپا» است.

معه - کتاب «دستور در محاکم حد» - را به سال ۱۳۳۲ ق منتشر کرد. کتابها فارسی دیگر تألیف او عبارت است از «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» (چاپ ۱۳۰۲ش) و «اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه» (چاپ ۱۳۰۴). (۱.۱)

عضویت من در حزب اعتدال

مجلس سوم بشادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نماینده‌ی طهران اظهار تمایل نمود و انتخابات طهران برای آن عده نمایندگان که قبل از افتتاح مجلس متصدی بعضی از امور شده و از کار دست نکشیدند و همچنین آنهایی که از مجلس خارج شدند و در تشکیل دولت شرکت نمودند تجدید شد و انجمن مرکزی انتخابات مرا بعضویت یکی از انجمن های فرعی که در مسجد سراج الملک واقع در خیابان برق تشکیل میشد انتخاب نمود.

در این انجمن با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکاری کردم و همکاری صمیمانه‌ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که میخواستیم با هم از مسجد خارج بشویم مرا بخانه حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم.

از حلف و حشمت داشتم. چونکه پدرم میرزا یوسف مستوفی المالک صدراعظم ناصرالدین شاه و پسرعموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به «اک» واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم آبادی قسم داد که طول نکشید صدراعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر ایجاد رعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر میشد و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره‌ی دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط عیدانتم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دموکرات و بعد هم که بطهران آمدم می شنیدم که عده‌ای از افراد حزب اعتدال برهبری مرحوم آقا میدحسین مدرس و حاج آقا شیرازی و عده دیگر برهبری حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی و میرزا محمدصادق طباطبائی سناتور فعلی اداره میشوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه

اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی (۱) آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکوتم نیز از این جهت بود که بشادروان دهخدا عقیده داشتم و نمیخواستم دعوت او را قبول نکنم. در قانون شرع قسم وقتی جایز است که مدعی نتواند برای اثبات ادعای خود دلایل کافی اقامه کند و حاکم برای فصل خصومت بعدی علیه تکلیف قسم نماید. در صورتیکه تقلید ما از ممالک غرب که هر کس را برای تأمین رفتار آینده اش قسم بدهند و یاد کنندگان وفا بعد نکنند مسبب شده است که رعب سوگند از دلها برود و این حربه که در زندگی ما بسیار مؤثر بود بی اثر شود.

بهترین مثال اینکه نمایندگان دوره پنجم تقنیه طبق اصل ۶۶ قانون اساسی در بدو ورود بمجلس قسم یاد کرده بودند «باساس سلطنت و حقوق ملت خیانت نکنند» ولی بعد خود وفا ننمودند. باین معنا شاه را که میبایست مجلس مؤسسان خلع کند نه مجلس شورای ملی که یک مجلس عادیست و از طرف ملت برای این کار مسأذون نشده از مقام خود برداشتن و قانون اساسی را نقض نمودند. از خلف عهد و کار خلاف قانونی هم که مرتکب شده بودند بزعم خود نتیجه گرفتند و همگی بدون استثناء بعنوان نمایندگان مردم در مجلس ششم وارد شدند. حال کسی است که از قسم پاک کند و از ترس عقوبت الهی از تیان یحلف پرهیز نماید.

کسانی که بحفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند.

خلاصه اینکه از خانه ی دولت آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای باوقای حزب اعتدال میدانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دودسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دودسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند، ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیره «شرکت خیریه ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه ی خود را تحت ریاست شادروان حسن پیرتیا مشیرالدوله در دارالافتون تشکیل داده بود علامه و من هم در آن عضویت داشتیم، دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید که چون این حرف منطقی نداشت و استعفای آنها دلیل موحی نبود که من استعفا بدهم گفتم شما که از مؤسسین حزب و از همه چیز آن باخبر بود چه غلت داشت که مرا بعضی است آن دعوت نمودید؟ گفتم از این جهت که

(۱) هدف معنوی از این جهت که در مراسم مطابقی درج شده بود که عملی نبود.

ببینید ما در چه آنشی میسوزیم. گفتم نفهمیده وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم. از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده‌ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا لحظه‌ی جنگ اول جهانی مراجعت ننمودند و بالتیجه حزب اعتدال از بین رفت.

عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالجات

بعد از اعلان جنگ اول جهانی مستوفی الممالک نخست وزیر با کسب نظر از اشخاص خیرخواه و بصیر تصمیم گرفت در آن جنگ کشور ایران بیطرفی خود را حفظ کند که روی این نظر مجلس سوم پس از افتتاح باو رأی تمایل داد. ولی دولتش طول نکشید. سپس به حسن پیرتیا مشیرالدوله اظهار تمایل کرد که دولت خود را تشکیل نمود و دولت او هم دیر تپانید.

نظر پیرتیا نخست وزیر این بود که از رقابت بین متفقین یعنی دولت فرانسه و انگلیس و روسیه تزاری و متحدین که عبارت بود از آلمان و اطریش بنبغ مملکت استفاده کند که موفق نشد و مجبور باستعفاء گردید و علت این بود که هیچیک از دولت متحارب نخواستند بیطرفی ایران را رعایت کنند. دولت روسیه تزاری عده ای قشون بفرماندهی ژنرال یاراتف بایران فرستاد. دولت ترکیه نیز که با متحدین همکاری میکرده معامله میمثل نمود و در نقاط غرب قشون وارد کرد.

تقاضای متفقین از دولت مشیرالدوله این بود بتزکیه اعتراض کند، ولی او از این نظر که قشون روسیه قبل از قشون ترک بایران آمده و اعتراض بیک طرف مخالف بیطرفی است آن را باین موکول نمود که روسیه قشون خود را از ایران ببرد که چون این کار نشد استعفاء ننمود و کاری که در مدت قلیل تصدی خود توانست بکند این بود که دست «مرنارد» بلژیکی خزانه دار را که یکی از عمال مؤثر سیاست خارجی و قائم مقام «شوستر» امریکایی شده بود و از قانون معروف بقانون ۲۳ جزوا راجع باختیارات او سوءاستفاده میکرد از مالیه کوتاه کند و لایحه ی تشکیلات وزارت مالیه را که شخصاً تنظیم کرده بود بمجلس شورای ملی پیشنهاد نمود.

سپس عین الدوله دولت را تشکیل نمود و حاج امیرنظام همدانی (قبلاً سردار اکرم) بوزارت مالیه منصوب گردید. این وزیر گذشته از اینکه از امور مالی اطلاع نداشت صاحب

عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره میکرد و من باب مثال در قانون تشکیلات وزارت مالیه که بعد از کناره گیری مشیرالدوله از کار بتصویب مجلس رسید چند اداره که عبارت بود از تشخیص عایدات - محاسبات کل - خزانه داری و محاکمات پیش بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها میبایست تعیین شوند تا رؤسای دوائر و شعب را نظیر رئیس اداره ی مربوطه منصوب گردند.

برای این کار روزی فکر مینمودم کسی را بریاست خزانه داری کل منصوب کند و استخاره میکرد، اگر خوب میآمد راجع بترک آن یعنی رئیس اداره را انتخاب نکند استخاره مینمود. چنانچه آن هم خوب میآمد از این انصباب صرف نظر میکرد و اداره تشکیل نمیشد. ولی اگر ترک استخاره بد میآمد آنوقت تشکیل اداره ی خزانه را باین موقوف مینمود که نتیجه ی سایر استخاره ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره ها تمام خوب و ترکشان بد باشد تا حاج امیر نظام وزیر بود وزارت مالیه در حال فلج باقی و تعطیل بود.

بعد از عین الدوله مستوفی الممالک در رأس دولت قرار گرفت. وثوق الدوله که از امور مالی مطلع و صاحب تصمیم بود بوزارت مالیه منصوب شد و قانون تشکیلات اجراء گردید.

کمیسیون تطبیق حوالجات هم که یکی از تشکیلات مرکزی آن وزارت و مرکب از پنج عضو بود و مجلس شورای ملی میبایست انتخاب کند تشکیل گردید و من بعضویت آن انتخاب شدم و یکی از وظایفش این بود بدرخواست پولی که هر وزارتخانه میفرستاد رسیدگی کند. چنانچه طبق اعتبارات مصوبه صادر شده بود آن را تصدیق نماید. سپس اداره محاسبات حواله صادره، وزیر مالیه امضا نموده خزانه وجه آن را بپردازد. بطور خلاصه هیچ وجهی از خزانه خارج نشود مگر اینکه اعتباری برای پرداخت آن تصویب شده و کمیسیون هم تصدیق کرده باشد که چون بودجه کل مملکت در هیچیک از ادوار تقنینیه تصویب نشده بود طبق قانون انجام وظیفه مشکل بود.

مجلس اول که جمع و خرج مملکت را موازنه داد گرچه کاری بسیار مفید بود ولی بودجه ی مملکت نبود، چونکه بودجه پیش بینی عوائد و مخارج مملکتی امت برای یک سته ی مالی، در صورتیکه عملیات انجمن مالی آن مجلس مربوط بعوائد و مخارج قبل از مشروطه بود و هر قدر از عمر مشروطه میگذشت چون سبک کار و طرز تشکیلات فرق مینمود و در بودجه تأثیر داشت هیچیک از مجالس اولیه نتوانستند بودجه مملکت را تصویب کنند مگر بعضی از بودجه ها جزء را که مدرک کار کمیسیون قرار میگرفت و من باب مثال بودجه ی دربار سلطنتی که مجلس اول آن را در هر ماه به سی هزار تومان محدود و تصویب کرده بود و اکنون یا دید که مجلس اول بین عایدات و مخارج چطور

ایجاد موازنه نمود.

(۱) تفاوت عملی که ولایت و حکام اضافه از مالیات جزو جمعی از مالیات دهندگان میگرفتند با انضمام جزو عایدات رسمی دولت درآمد و با انضمام از این جهت که قبل از مشروطه هم قسمتی از آن بعنوان پیشکش ولایت و حکام وارد خزانه میشد.

(۲) مجلس اول تیولت را لغا نمود و موضوع تیول در رژیم قدیم این بود که اشخاص منتقد و صاحب حقوق یک یا چند پارچه از دهات اربابی یا خاصه‌ی دولت را محل حقوق خود قرار دهند که این کار دو فایده داشت: یکی این بود که ولایت و حکام بعنوان فاضل کتابچه یعنی طلب از دولت نتوانند از تأدیه حقوق آنان خودداری کنند و صاحبان تیول حقوق خود را از بابت مالیات املاک اربابی و عوائد دهات خالصه حساب نمایند. دیگر اینکه تفاوت عمل املاک تیولی را اگر ملک مردم بود برفع خود بگیرند. چنانچه خالصه و ملک دولت بود در آبادی آن بکوشند و از درآمد ملک استفاده نمایند. برای مالکین و ساکنین دهات هم این رژیم بیفایده نبود چونکه تحت حمایت صاحبان تیول قرار میگرفتند و از تعدیات مأمورین دولت مصون بودند که پس از لغای تیولت تفاوت عمل دهات تیولی نیز وارد خزانه دولت گردید.

(۳) آنچه از همه بیشتر در موازنه‌ی جمع و خرج تأثیر داشت کسر و یا قطع حقوق کسانی بود که بواسطه تمکن و دارائی احتیاج بحقوق دولت نداشتند ولی بواسطه‌ی وضعیت خانوادگی و نفوذی که داشتند هر سال مبلغی از خزانه‌ی مملکت استفاده میکردند که مجلس اول بدون استثناء و بدون هیچ ملاحظه از بودجه‌ی دربار و حقوق شاهزادگان و رجال و خواتین یا کسر نمود و یا بکلی آنها را قطع کرد و چون مجلسی مرکب از نمایندگان حقیقی ملت بود نه شاه توانست حرقی بزند نه صاحبان حقوق توانستند اعتراض کنند.

خلاصه اینکه چون بودجه‌ی کل مملکت بتصویب نرسیده بود چنانچه در یکی از مجالس اعتباری برای یکی از تشکیلات مملکتی تصویب شده بود کمیسیون ورقه‌ی درخواست را با آن اعتبار تطبیق مینمود و الا یا تصویبنامه‌ی هیئت وزیران که مقصود قانون گذار از تشکیل کمیسیون کاملاً عملی نبود چونکه رأی دهندگان باعتبار و مصرف کنندگان هر دو وزیران بودند و هر چه میخواستند تصویب مینمودند.

با این حال کمیسیون کار میکرد ولی بواسطه‌ی اختلاف نظری که بین اعضاء ایجاد شده بود کارها پیشرفت نمینمود و تأخیر در امور سبب شده بود وزارت مالیه وجوه درخواستهایی که پرداخت آن فوری بود بدون تصدیق کمیسیون تأدیه کند و آنهایی که فوریت نداشت چون در خزانه وجهی برای پرداخت نبود یکمیسیون بفرستد که روی آن

حرف بزنند، تا هر وقت بخزانه بولی رسید وجه آنها تأدیه شود. اعضای کمیسیون هم از اینکه تمام درخواستها برای تصویب نمی آمد شکایت نداشتند، چونکه حقوق خود را می گرفتند و رویه ی رژیم قدیم که هر کس کاری صورت میداد حق العملی از صاحب کار میگرفت از بین رفته بود.

بواسطه ی مشکلات سیاسی مستوفی الممالک از کار کناره جویی نمود و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور تشکیل دولت شد و مرا که در کمیسیون تطبیق حوالجات اشتغال داشتم برای پست وزارت مالیه دعوت نمود و چند روز هم کسی را برای این کار در نظر نگرفت شاید مادرم بتواند مرا برای قبول کار حاضر کند. ولی من از این نظر که با رویه ی سیاسی او مخالف بودم در آن دولت شرکت ننمودم و عدم موافقت من سبب شده بود که تا متصدی کار بود با من ملاقات نکند. ولی روزی که استعفا نمود بدیدتم آمد و گفت از من سؤال نمیکنی چرا استعفاء کرده ام؟ گفتم بی میل نیستم که بدانم علت استعفای شما چیست، گفت از این جهت که توهی عباس میرزا نمیبایست بایران خیانت کند. ولی از این که موضوع چه بود آن روز صحبتی ننمود و اینطور شهرت داشت که قبل از استعفاء از حاج امین الضرب خواهش کرده بود کاری بکند که عده ای از دولت شکایت کنند تا او بتواند آن را بهانه برای استعفا قرار دهد و از کناره جوییش مدتی نگذشت که معلوم شد کاری که میخواستند و او نتوانسته بود انجام دهد چه بود.

[سپس] محمدولی خان سیهسالار در رأس دولت قرار گرفت. «کسمبسنکی» رئیس اداره ی تجارت روسیه در ایران از من تقاضای ملاقات نمود و سابقه ی او با من این بود که خانهای سعدالملک محل فعلی کاخ مرمر در اجاره ی او بود که مال الاجاره آن را میبایست از بابت طلبی که خانم من از مالک خانه داشت تأدیه کند که چون در حساب اختلافی روی داده بود بین او و من ملاقاتی دست داد که موجب آشنائی ما شده بود.

رئیس اداره تجارت آمد و اظهار نمود که با «یورنیف» منشی سفارت روسیه تزاری بدیدن رئیس الوزراء رفته بودم. سیهسالار یا او گفت برای ریاست کمیونی که باید تشکیل شود شخص خوبی را در نظر گرفته ام و اسم از شما ببرد. ولی یورنیف گفت او را هیچ تدبیره ام و نمی شناسم. گفتم یا من آشناست او را بشما معرفی خواهم نمود. اکنون آمده ام بشما بگویم کمیونی مرکب از پنج عضو تشکیل میشود که در مالیه ایران نظارت کند که سه عضو آن را دولت ایران چهارمی را دولت ما و پنجمی را دولت انگلیس تعیین خواهد نمود. شما بریاست کمیسیون و با حقوق یکهزار تومان در هر ماه تعیین میشوید که بانک استقراضی (بانک سابق روسیه تزاری در طهران) مادام العمر بشما خواهد پرداخت و چون اکثریت آن با نمایندگان ایران است از این چه بهتر که این کار را قبول کنید

و چندی مراقبت نمایند که امور جریان عادی خود را طی کند و بعد اگر نخواستید استعفا دهید. اکنون اگر موافقت با سفارت برویم که شما را بوزیر مختار معرفی کنیم؟
گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در عالیله نظارت کند اکنون همین کار را میکنم، با این فرق که مرا مجلس شورای ملی انتخاب نموده و در هر ماه هم بیش از دوست تومان حقوق ندارم، چنانچه از این کار صرفنظر کنم و ریاست کمیسیون بین المللی را قبول نمایم آیا نخواهند گفت حقوق گزاف این شغل آن هم مادام العمر سبب شده است که من از یک کار ملی دست بکشم و کاری که جنبه بین المللی دارد قبول نمایم؟
رئیس تجارت که مردی بسیار ساده بود گفت رفع این مشکل با خود شماست. چنانچه در این کمیسیون هم بهمان مبلغ فئاعت کنید هیچکس نخواهد گفت که شما تطمع شده اید.

دیگر چون مذاکره بیفایده بود گفتم فکر میکنم و شما جواب میدهم که بلافاصله از سردار کبیر عضو حزب اعتدال و برادر نخست وزیر وقت خواستم و تقاضا کردم سه سال را مرا از این کار معاف کند و آنوقت فهمیدم که فرمانفرما بجه علت از ریاست دولت استعفا کرده بود.

کمیسیون مختلط تحت ریاست «هن مستس» بلژیکی رئیس اداره کل گمرکات و عضویت حاج محسن خان امین الدوله و عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی تیمورتاش و نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردید. از مقابل اطاق کمیسیون تطبیق حوالجات محل کار ما بقصر ابیض رفتند و بر رئیس دولت معرفی شدند که دیدار آن منظره برای هر کس که ایران را دوست میداشت بسیار ناگوار بود.

من کماکان در کمیسیون تطبیق کار میکردم و هر قدر میگذشت ضعف مزاج بر من غلبه میکرد بطوریکه نمی توانستم خوب انجام وظیفه کنم و علت این بود که در یک سال قبل یعنی آن روزی که شایع شده بود شاه از طهران حرکت میکند و اصفهان را پایتخت قرار میدهد به تب و دلدرد شدیدی مبتلا گشتم و بدکتر خلیل خان ثقفی دوست و همسایه خود مراجعه کردم که دوائی داد و آثارش از بین رفت. این دفعه که باز عودت نمود بدکتر محمودخان معتمد و دوست قدیم خود مراجعه نمودم که تشخیص داد بمرض آپاندیسیت مبتلا شده ام و دکتر کرک طیب مریضخانه آمریکایی هم آن را تأیید کرد و تا آنوقت این مرض در ایران شایع نبود و کسی هم عمل نکرده بود.

دستوری که بمن داد این بود روی محل درد کیسه ی یخ بگذارم و غیر از مایعات از قبیل سوپ و آب پرتقال غذای دیگر صرف نکنم تا ورم تحلیل برود و بتوانم برای عمل

جراحی بخارج از کشور مسافرت نمایم.

دستور اجرا شد و درد تخفیف یافت تا یکی از روزها که دکتر کرک از من عیادت نمود گفت میخواهم با خانم و طفل کوچکم پامریکا بروم، رئیس ضرابخانه «لاواشری» وعده داده است که اتوموبیل ضرابخانه مارابه پهلوی من برساند. من نیز تصمیم گرفتم که با او حرکت کنم تا اگر در بین راه اتفاقی افتاد از او استفاده نمایم و چون تعداد اتوموبیل در آنوقت کم بود یکی از وزرای دولت وثوق هم بمن وعده نمود از روسها برایم یک آمبولانس صلیب احمر بگیرد.

روز بعد که دکتر کرک از من عیادت نمود شرح قضیه را گفتم. اوهم موافقت نمود که هر دو یک روز حرکت کنیم و تا پهلوی با هم باشیم و برای این کار من صد تومان باو بدهم. چند روز در انتظار ماندیم نه از اتوموبیلی که باو وعده داده شده بود نه بمن هیچکدام اثری بروز نمود. تصمیم گرفتیم با کالسکه‌ی چاپاری عرض راه حرکت کنیم و باز راجع بوجهی که میبایست باو بدهم صحبت شد که گفت چهار صد تومان و توضیح داد اگر با اتوموبیل میرفتیم چون یک روز در راه بودیم صد تومان کفایت مینمود، ولی اکنون که با کالسکه میرویم یا وجهی کمتر از این نمیتوانم موافقت نمایم که آنوقت در حدود هشتاد لیره‌ی طلا بود. نظرباینکه مریض غیر از عمل علاج نداشت و بپرفرض اینکه دکتر میخواست و میتوانست عمل کند بین طهران و پهلوی وسایل کار فراهم نبود با او وداع کردم و تصمیم گرفتم هر روز که حرکت میکنند من قبل از او حرکت کنم تا اگر در راه اتفاقی افتاد برسد و دستوری بدهد و هر قدر هم که خواست بپردازم.

امتیاز وسایل نقلیه‌ی راه طهران - انزلی آنوقت با ارباب بهمن زردشتی بود که گفتند دکتر پسر او را در مریضخانه امریکائی معالجه کرده و سفارشنامه‌ای از او بعهده مأمورین راه گرفته بود و برای گرفتن مال در عرض راه بپهر مسافری حق تقدم دارد.

از روز حرکت او مطلع شدم و قبل از آفتاب که زمستان و هوا بسیار سرد بود با برادرم ابوالحسن دنیا و عبدالرحیم خان گماشته حرکت کردم. در شاه آباد اولین چاپارخانه و چهار قرسخی طهران که اسب‌ها عوض شده بود و میخواستیم حرکت کنیم کالسکه‌ای رسید که از آن دکتر کرک و خاتمش پیاده شدند و از دیدار ما تعجب کردند. دکتر گفت که باز ما همسفر شدیم. گفتم سعادت یاری کرده است با هم باشیم، چنانچه بلا تأمل باو اسب داده میشد و حرکت مینمود مقصودی که داشتم تأمین نبود و برای جلوگیری از این کار تالیب چاپارخانه را خواستم و باو گفتم چون ناخوشم و شب باید در ینگی امام استراحت کنم بدکتر قدری دیرتر اسب بدهید که من قبل از او بحصارک برسم و از آنجا حرکت کنم که شب در ینگی امام استراحت نمایم. تالیب هم که دید مرا از اطاق با

تختخواب حرکت داده اند قبول نمود و انعامی هم گرفت و رفت.

هنوز بغروب قدری مانده بود که وارد ینگی امام شدیم و یکی از دو اطّافی که در ایوان چاپارخانه بود گرفتیم. دکتر هم که بعد وارد شد اطّاف دیگر را گرفت و بمیل و اراده‌ی خود از من عیادت نمود و همین که خواست برود طبق معمول طهران عبدالرحیم خان پاکتی را که پنج تومان در آن گذارده شده بود یا داد که نگرفت و بعد از صرف شام سفارشامه‌ی ارباب بهمین را برای گرفتن مال بناپاب چاپارخانه ارائه نمود. گفت صحیح است، آن را ارباب رئیس ما نوشته است ولی چه میتوان کرد که مالهای خسته و خوراک نخورده را هم نمی توان از طولیکه خارج نمود که در این وقت شب نتوانند شما را بمنزل برسانند و طفل بی گناه شما در بین راه از سرما تلف شود. چون این حرف جواب نداشت دکتر شب را در ینگی امام بیتوته کرد.

توجه من باین بود که دکتر موضوع را درک کند و انعامی بیش از معمول و متعارف بدهد و صبح از ما ترودتر حرکت نماید ولی هنوز دکتر از خواب بیدار نشده بود که ما از ینگی امام حرکت کردیم و تا قزوین دیگر او را ندیدیم.

وضعیت چاپارخانه قزوین با آنچه من قبل از جنگ دیده بودم فرق کرده بود. قبل از جنگ مسائل نقلیه و مهمانخانه در یک محل بود ولی بعد از جنگ که محل سابق را قشون روس اشغال کرده بود مسافری در مهمانخانه‌های دیگر شهر منزل مینمودند که سورچی ما را بیک مهمانخانه‌ای برد و دکتر هم به مهمانخانه‌ی دیگری رفته بود که بعد آمد و از من عیادت نمود.

سورچی که قول داده بود قبل از آفتاب کالسکه حاضر شود بعهد خود وفا نمود. از قزوین بعهد ما در تمام منازل جلوسودیم و دکتر در پشت سرتاسفید کتله منزلی نزدیک شهر رشت که دکتر از راه رسید و چون پیش از یک اطّاف نبود و آن را هم ما گرفته بودیم گفت یا بمن هم اطّافی بدهید شب در این جا بمانم یا اجازه دهید از این جا حرکت کنم و قبل از اینکه به انزلی وارد شوید برای شما بلیط خریده جای شما را در کشتی حفظ نمایم. گفتم توقف یا حرکت شما بسته بنظر خودتان است. گفت تردید ندارم که هیچکس مانع حرکت من نیست ولی نمیدانم چگونه میشود که سفارشامه ارباب بهمین در این راه هیچ تأثیری ندارد. گفتم شاید از این جهت است که ما حق تقدم نداریم که حتّید و بمحض اینکه گفت اسب کالسکه حاضر شد و حرکت نمود و انتظار ما این بود که در کشتی جای ما را حفظ کرده باشد ولی چون خرید بلیط مقید با ارائه گذرنامه بود که بدکتر داده نشده بود بلیط برای ما خریداری نکرده بود. بهرطور بود خودمان تهیه نمودیم و با همان کشتی حرکت کردیم. شب در دریا بمن بسیار سخت گذشت و صبح قبل از

رسیدن بساحل طبق قرارداد چهارصد ممت روسی که آنوقت صد تومان ارزش داشت باو دادم که تمیخواست قبول کند و چون تحقیق کرده بود بعلت حمل قشون مدت پانزده روز راه آهن یاد کویه مسافر قبول نمیکنند از من خواهش نمود که موقع عمل در بیمارستان باشد و هر وقت هم که میخواست اجازه دهند بیاید با من صحبت کند.

در یاد کویه بیمارستان بزرگی بود که یکی از اتباع آلمان قبل از جنگ بنا کرده و در نتیجه ی پیش آمد جنگ یکی از اتباع روسیه واگذار کرده بود که بلا درنگ وارد آنجا شدم و دکتر قین کلش تن جراح معروف مرا با حضور دکتر کرک عمل نمود و قسمتی از آپاندیس مرا که در الکل گذارده شده بود ارائه نمود و گفت اندک تأخیر سبب میشد که از این عمل نتیجه ی مطلوب عاید نشود.

توقف من در بیمارستان بواسطه ی احتیاج مجروحین جنگی باطاق طولی نکشید که از مرخصخانه بهوتل رفته و چون هوای قفقاز از طهران ملایم تر بود به تفلیس حرکت نمودم که چندی آنجا استراحت کنم. در این اثناء تلگرافی از پسر وگرا دیشعاع الدوله دیا ژنرال قونسول ایران در تفلیس رسید که من هر قدر زودتر بطهران حرکت نمایم که در فصل بعد از آن صحبت خواهم نمود.

چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه

جوانی مریض و مخالف اوضاع روسیه تزاری در بیمارستان بادکوبه در یک اطاق با من بستری بود و از لحن بیاناتش چنین بنظر میرسید که طولی نخواهد کشید در آنکتور تغییرات شگرفی روی دهد. این احساسات آزادی طلبی که در روسیه شروع شده بود در ایران بی تأثیر نبود و تجست وزیر وثوق الدوله را باین فکر انداخته بود که در دولت خود تغییراتی بدهد و عده‌ای از مخالفین را موافق نماید تا بتواند باز مدتی در کار بماند. از این چه بهتر قوام السلطنه را که آنوقت میانه‌ی گرمی با او نداشت ولی برادر و خویش نزدیک بود و عده‌ای هم دوست و هواخواه داشت وارد دولت کند و باین طریق در انجام مقصود توفیق حاصل نساید. روی این نظر وزیر مالیه استعفاء نمود قوام السلطنه عهده‌دار آن وزارت گردید.

قوام متصدی هرکار که میشد میخواست مردم را بجزایهای تازه‌ای متوجه کند. عکسی از مستشاران بلژیکی دیدم که در زمان وزارت مالیه‌ی او باشال و کلاه برداشته شده و خواسته بود بفهماند که مستشاران آنقدر مطیع دولتند که حتی روزهای سلام هم با لباس رسمی قبل از مشروطه انجام وظیفه میکنند.

سابقه‌ای که قبل از مشروطه در مالیه داشتم و تحصیلاتی که بعد از آن در اروپا کرده بودم سبب شده بود که پست معاونت آن وزارت را برابم حفظ کند و ننگراف حرکت من را هم سایر آن وزارتخانه طبق دستور او مخابره کرده بود که وقتی دیدم آمد مرا از نظر خود مستحضر نمود.

من هیچ نمیخواستم از عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات که شغلی بود ملی و آزاد دست بکشم و متصدی کاری بشوم که استقلالم از دست برود. ولی دو چیز میب شد که نتوانم بآن کار ادامه دهم: یکی این بود که در کمیسیون از من کار مفیدی ساخته نبود چونکه روزی یک و با دو درخواست وجه بکمیسیون بیشتر نمیرسید و وجوهات دیگر

بدون تصدیق کمیسیون از خزانه خارج میگردید.

دیگر اینکه مادرم با مادر خانم قوام دوست بود و من طفل بودم که یکی از روزها بخانه‌ی ما آمد و سکنه نمود و بعد از چندی وفات کرد. شخصاً هم با قوام دوست بودم و یک روزی با هم مذاکره میکردیم که برای تحصیل یارو یا برویم و چند سال در آنجا بمانیم و آن روز بود که نخست وزیر از عده‌ای دعوت کرده بود هر کدام وجهی برای سرمایه بانک ملی بدهند و احتشام السلطنه رئیس مجلس شورای ملی هم آن را با کمال شدت و سختی مطالبه می نمود. در این اثناء بین او و ضیاءالملک همدانی سخن درگرفت. رئیس مجلس میگفت شما یک عمر از این مملکت استفاده کرده اید و اکنون موقع آن رسیده است که برای تأسیس بانک ملی کمک کنید و گره از کار مملکت بکشاید. ضیاءالملک هم اظهار مینمود با اینکه یک عمر بنان رعیتی قناعت کرده و از مال مملکت استفاده‌ی نامشروع نکرده‌ام اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است با خرج خود هر کجا که بفرماند حاضر کنم. این قیبل گفت و شنودها بین احتشام السلطنه و بعضی های دیگر هم بود که قوام السلطنه و من در یک گوشه صحبت از مسافرت اروپا بقصد تحصیل میگردیم که جلسه بهمان مشاجرات لفظی گذشت و بدون نتیجه خاتمه یافت.

خلاصه اینکه اصرار قوام بوسیله‌ی مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود سبب شد که کار را باین شرط قبول کنم که ریاست اداره کل محاسبات قسمه‌ی کار من بشود تا کمیسیون تطبیق حوالجات بتواند در یک حدودی وظایف خود را انجام دهد. چنانچه نظر قانون گذار بواسطه‌ی عدم تصویب بودجه کل مملکت اجرا نمیشد از خزانه هم وجهی بدون تصدیق کمیسیون خارج ننگردد. وزیر مالیه با نظریاتم موافقت نمود و هیچ حواله‌ای قبل از تصدیق کمیسیون صادر نمیشد. از آن مدتی نگذشت روابط با همکاران سابق تیره و تار شد. چونکه آنقدر روی یک ورقه درخواست حرف میزدند که تأخیر پرداخت سبب شده بود وزراء از وزارت مالیه شکایت کنند و برای جلوگیری از شکایت وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون از خزانه خارج گردد.

با این حال اگر بواسطه بطوع جریان وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون پرداخته میشد تصدیق من در محاسبات سبب شده بود که هشت وزیران از تصویب بعضی از خودداری کنند. وزیر و هیئت دولت هیچکدام نتوانند تصمیماتی برخلاف مقررات در آن وزارت اجراء نمایند و هر کار فقط با یک گله گزارى خاتمه یابد. من باب مثال یکی از تصویبنامه هائی که آنوقت اجرا میشد این بود: سالها قبل از مشروطه وثوق الدوله مستوفی آذربایجان بود که امیربها در با او سروکار داشت و روابط این دو نفر با هم سبب شده بود

که بعد از بمباران مجلس کسی متعرض وثوق الدوله نشود و روی این سوابق دولت وثوق تصویب کرده بود قبل از رسیدگی بحساب و برسم علی الحساب یکصد و هشتاد هزار تومان از بابت مطالبات امیر بهادر از دولت پرداخته شود و موضوع مطالبات این بود که میگفت بعد از بمباران مجلس مخارجی کرده ام که از دولت طلبکارم و پرداخت این مخارج که برای قلع و قمع آزادپنجاهان بکار رفته بود در حکومت مشروطه کاری بس مشکل و دشوار و تأدیه آن که برابر بیچارگی بودجه‌ی مخارج مملکت بود سبب میشد که خزانه داری از تأدیه مخارج ضروری عجز پیدا کند و دستگاه دولت فلج گردد.

این قبل تصویب نامه‌ها باز هم بود که اجرا نمیشد و علت این بود که یکی از امضا کنندگان قرارداد ۱۹۰۷ یعنی دولت روسیه تزاری از بین رفته بود و مردم نمیتوانستند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند و کارها در صلاح مملکت بگذرد و دولت وثوق هم که متکی سیاست خارجی بود چون یکی از حُصانات او از بین رفته بود و بر اوضاع مسلط نبود از کار کناره‌جویی نمود و دولت‌های دیگری که بعد روی کار آمدند مرا باصرار در سرکار نگهداشتند. هر روزی که می‌آمدند من می‌توانستم بواسطه‌ی قدردانی مردم از کار کناره‌بروم نه وزیر میتوانست با من کار نکند و یا نظریات من موافقت ننماید. هر کس وزیر میشد مرا بکار دعوت میکرد. من هم حاضر میشدم یا کسانی که هم فکر و هم سلیقه نبودم کار کم چونکه فکر و سلیقه‌ی آنها در کار اثری نداشت و افکار عموم پشتیبان من بود.

تصدی من در کار تأثیر بسیار داشت و مدت چهارده ماه که در پست معاونت بودم یا اینکه دولت ضعیف بود و مالیاتها خوب وصول نمیشد، عایدات نفت و کمک خارجی هم وجود نداشت چرخهای مملکت میگشت. طرز کار در آنوقت این بود که هیچ نامه‌ای را وزیر نمیتوانست امضا کند مگر اینکه من آن را دیده و برای امضا فرستاده باشم و دو مهر هم تهیه شده بود که روی یکی از آنها عبارت «بامضای وزیر» و روی دیگری «بامضای معاون» حک شده بود که پیش نویس نامه‌های وزیر پس از امضای رونویس بمهر اول و پیش نویس نامه‌های معاون پس از امضای رونویس بمهر دوم میرسید.

تهیه‌ی این دو مهر سبب شده بود که بین وزیر و من ایجاد کدورت کند. وزیر میگفت بین وزیر و معاون فرق نیست که پیش نویس توشحات وزیر و معاون از یکدیگر تفکیک شود. من میگفتم اگر هر دو مطابق قانون و در صلاح مملکت کار بکنند البته فرقی نیست ولی اگر وزیر یا معاون مرتکب کار خلافی شد آیا بهتر نیست که در پرونده منعکس باشد تا مردم بدانند آن را معاون امضا کرده است یا وزیر که چون این حرف جواب نداشت وزیر سکوت میکرد.

چنانچه مردم میتوانند در نیک و بد امور اظهار عقیده کنند و پشتیبانی مردم سبب شده بود که امور جریان خود را در حدود مقررات و مصالح عمومی طی کند عده‌ای از محیط آزاد سوء استفاده نموده از پرداخت مالیات بمعادیر غیرموجه خودداری میکردند که عدم وصول مالیات و تأخیر پرداخت مطالبات مسبب شده بود که حجم مراسلات وارده و صادره آن وزارت بیش از دو برابر عادی و معمول شود، بطوریکه من نتوانم در شانیه روز بیش از چند ساعت استراحت نمایم و همه روزه یک ساعت قبل از وقت اداری در وزارتخانه حاضر شوم و شبها آنقدر در آنجا بمانم تا هیچ‌کار بلا تکلیف نماند.

من تمام آن رحمت را برای اینکه میتوانستم با نیکای مردم خدمتی بکنم تحمل میکردم و با هر کس در هر طبقه و هر صنفی بود روی مصالح مملکت مبارزه مینمودم. قلدری و چماق در کار نبود که مردم از ترس دم نزنند و هر چه دولت میگفت بدان عمل کنند و علت پیشرفت کار این بود که طبقات اولیه ایمان داشتند و همان ایمان سبب شده بود که عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس سوم دست از حقوق و مقام بکشند، از طهران و شهرهای دیگر حرکت کنند و خود را در داخل و خارج از کشور دچار بدبختی نمایند، طبقات دوم و سوم نیز اکنون دارای همان عقیده و ایمان هستند، ولی از این جهت که مقامات مؤثر مملکت با اعمال بیگانه در قبضه خود درآورده و انتخاب نمایندگان مجلسین را که حق ملت ایران است غصب کرده اند نه میتوانند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند نه کمترین اثری دارند. از مطلب بیش از این دور نشوم و در موضوعی که بودیم صحبت کنم.

من تمام نوشتجات را میخواندم آنچه را که در صلاح نبود رد میکردم و آنچه را که میبایست امضا کنم مینمودم و آنهایی را هم که میبایست وزیر امضا کند در کارتن مخصوصی برای او میفرستادم که بر حسب اتفاق سروکارم یا وزیری افتاد که هم ناخوش بود و هم مهمل و نسبت بسایر اوصاف او خوب است اظهاری نکتم.

این وزیر که برای معالجه و تغییر آب و هوا در یکی از نقاط شمیران محلی را اجاره کرده بود اطاقش بسبک قدیم طاقچه‌های متعدد داشت که هر روز کارتن نوشتجات را باز نکرده در یکی از آنها میگذاشت. نوشتجات فوری هم که روی هر کدام کاغذی قرمز رنگ الصاق میشد بلا تکلیف در آنجا مینماند که این کار قریب دو ماه طول کشید و آن اطاق بصورت یک کتابخانه درآمد.

هجوم ارباب رجوع و صاحبان حقوق که میآمدند از شکوه الملک رئیس دفتر مطالبه جواب میکردند و عده‌ای را از انجام وظایف خود باز مینمودند سبب شد که دیگر

نتوانم آن وضعیت را تحمل کنم و برتیس دفتر بگویم آنها را بمتزل وزیر هدایت کنند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت بنظرش رسید این بود که نوشتجات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود در شبکه هائی کرایه کنند و در هر کدام عده‌ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر باین مضمون بوزارت مالیه ارسال نمایند:

کابینه - کارتون‌ها را فرستادم. نوشتجاتی که موقع کارشان گذشته است ضبط کنید بقیه را برای امضا بفرستید، که آن را رئیس دفتر بمن ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر مینوشت بقیه را نفرستد تا موقع کار آنها نیز بگذرد.

این سبک کار سبب شد که من دیگر کار نکنم و چون وزیر از نظرم مطلع شد فرزند خود را بفرستد که از من رفع کنورت کند و نتیجه این بشود که وزیر متعهد شود هر روز سه ساعت بدون پذیرائی از واردین با من کار کند و بعد از هر کس که میخواست پذیرائی نسامد. از این عهد فقط چند روز گذشت که دیگر بوازرتخانه نیامد و در خانه از واردین پذیرائی میکرد و چون غیر از اعمال غل دیگری هم برای کناره‌جویی من از کار وجود داشت و آن سوء استفاده‌ای بود که از تسعیر اجناس میشد تصمیم گرفتم بوزارتخانه حاضر نشوم و از ادامه‌ی کار خودداری نمایم.

در آن سال که بواسطه نیامدن باران محصول خوب نبود و مالکین میدانستند که قیمت غلات رو بترقی است بهر وسیله که میتوانند یادداشتی از وزیر میگرفتند که ادارات مالیه بدهی آنها را بترخ متوسط سال قبل تسعیر کنند. در صورتیکه نرخ متوسط یک خروار گندم در سال قبل بده تومان نمیرسید ولی در ماه‌های آخر آن سال از صد تومان هم تجاوز میکرد.

با اینکه پیش نویس نوشتجات وزیر با مهر «بامضای وزیر» مختوم و یادداشت وزیر هم در پرونده ضبط میشد و من مسئولیتی نداشتم وقتی که غارت خانه قائم مقام در تبریز بعلمت کمبود نان بخاطر من میرسد بخود میگفتم که آن اوضاع بسر من هم خواهد آمد. چونکه وزراء در کار دوام نداشتند و مردم مرا که عضو دانسی آن وزارت شده بودند مسؤول میدانستند. باین لحاظ صلاح در این دیدم که قبل از برداشت محصول استعفاء بدهم و گریبان خود را از یک مسؤولیت اخلاقی خلاص کنم.

از استعفایم چیزی نگذشت که عده‌ای از هر طبقه با مسائل نقلیه ره یکسخت صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که از من استعالت کند و از آنجا بخانه‌ی من آمدند و مرا هم بهرطور بود راضی کردند بکار ادامه دهم. تصدی مجدد من در کار سبب شد

وزیر استعفا دهد و شخص دیگری قائم مقام او بشود که کار ناتمام وزیر مربوط باجاریه را تعیین تریاک را تمام کند که چون یکی از کارهای مهم روز بود آن را بتفصیل بیان می‌شایم.

دولت وثوق تصویب کرده بود عوائد تحدید تریاک برای چند سال که اکنون خاطر من نیست و در هر سال بمبلغ هشتصد هزار تومان به الکساندر خان نومانینس اجاره داده شود که طبق تصویب نامه اجاره نامه تنظیم و دوائر تحدید در تمام کشور تحویل تاجر شده بود.

نظر باینکه میزان باندولی که میبایست بلوکه های تریاک الحاق شود در قرارداد محدود نشده [بود] و اینطور شهرت داشت که رئیس دولت و وزیر عالی نفع سرشاری از آن معامله برده و در تمام مدت اجاره باز میبزد برای تسکین افکار و تخفیف اعتراضات مخالفین قوام السلطنه که بعد از تنظیم قرارداد متصدی وزارت مالیه شد ماده ای بدین مضمون بآن الحاق نمود:

باندولی که در هر سال بمستأجر داده میشود معادل ۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان خواهد بود بدینترتیب:

معادل مال الاجاره ای که بدولت میدهد	۸۰۰,۰۰۰ تومان
برای مخارج اداری	۲۵۰,۰۰۰ تومان
برای نفع مستأجر	۴۰۰,۰۰۰ تومان
	۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان

چنانچه مستأجر بیش از این درخواست باندول نمود قیمت نصف باندول اضافی را علاوه بر مال الاجاره بدولت تأدیه نماید.

این ماده که نفع اضافی مستأجر را بنصف محدود نمود اعتراضات مخالفین را هم تبدیل بنصف نمود. چونکه هر قدر در ازای باندول اضافی بدولت میرسید مستأجر نیز همان مبلغ استفاده میکرد.

علاء السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و از تصدی مستأجر هم بیش از چند ماه نگذشته بود که بعلت ناتوانی از جلوگیری مصرف تریاک بی باندول درخواست فسخ اجاره را نمود و با اینکه طبق قرارداد حق فسخ نداشت و برفرض اینکه ضرر میشود میبایست از عهده پرداخت مال الاجاره برآید دولت فسخ او را قبول نمود. در اینصورت چگونه میبایست این کار فیصله یابد؟ بد مستأجر میبایست بد امانت شناخته شود. ضرر و یا نفع هر چه بود متوجه دولت گردد. یعنی مخارج بهره برداری و اداری را از ششصد هزار تومان قیمت باندولی که تا روز فسخ گرفته بود کسر کند و بقیه را بدولت پرداخته حساب خود را تفریغ نماید که این کار نشد و باین فکر افتاد که بعنوان دیگری از مالیه بدولت سوء

استفاده نماید.

وزارت مالیه آنوقت در محلی موسوم بعمارت خورشید محل کنونی آن وزارت و مقابل بنائی که اکنون متعلق بشیر و خورشید سرخ است قرار گرفته بود که من همه روزها ساعت ۲۲ در آنجا کار میکردم. بعد از اینکه دولت با تسخ اجاره موافقت نمود میدیدم که چند شب متوالی در یکی از اتاقهای رو بشمال بنای شیر و خورشید سرخ که آنوقت مقر وزارت خارجه بود چراغ روشن است و رفت و آمدهائی میشود که گفتند بدستور وزیر کمیسیون مرکب از بعضی رؤساء و مدیران وزارت مالیه در آنجا تشکیل شده که چون کمیسیون مربوط بکار وزارت مالیه میبایست در آن وزارتخانه تشکیل شود نه در محل وزارت خارجه موجب تعجب گردید و از آن شب ها زیاد نگذشت که بین مراسلات تلگرافی دیدم قریب باین مضمون:

کرمانشاه - مالیه، دستور داده شد اداره تحدید را از مستأجر بگیری و بعد بعنوان امانتی با و تحویل دهید. قسمت اول دستور اجرا شده و قسمت ثانی بلا اجرا مانده است. علت را توضیح دهید.

چون مطلبی از آن دستگیرم نشد نوشتم محتاج بتوضیحات شفاهی است که آن را یکی از کارمندان اداره‌ی تشخیص عایدات آورد و توضیح داد که مطابق صورت مجلس کمیسیون اداره‌ی مالیه هر محل میبایست اداره تحدید را از این لحاظ که مستأجر اجاره را تسخ نموده از او تحویل بگیرد و از این لحاظ که مستأجر بطور امانتی عمل کند با و تحویل دهد که این دستور در تمام نقاط اجرا شده مگر در کرمانشاه، این است که سؤال شده علت عدم اجرای قسمت دوم متحدالجمال چه بوده است.

برای اینکه موضوع در پرده بماند و در جراند منشتر نگردد وزیر یک شماره آزاد از دفتر گرفته صورت مجلس را با آن شماره و امضا و مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و با اینکه راجع باین موضوع توضیحات کافی داده شده بود چون صورت مجلس طوری تنظیم گردیده بود که از آن چیزی دستگیر نمیشد آن را نگاهداشتیم که در خانه بدقت بخوانم که پس از مطالعه‌ی دقیق دانستم طبق ماده الحاقیه میبایست ۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان بابتدرا بابت مستأجر داده شود که در آن چند ماه نیش از ششصد هزار تومان نگرفته بود. بنابراین اداره تحدید را خود او تصدی کند تا بتواند هشتصد هزار تومان بدولت بدهد و چهارصد هزار تومان نفع ببرد و لو هر قدر طول بکشد.

بر اینکه بیشتر اطمینان حاصل کنم عده‌ای از مدیران مطلع و بصیر آن وزارت را دعوت کردم و بدون دادن هیچ توضیحات صورت مجلس را که یکی از شاهکارهای عصر مشروطه بود با آنها دادم که مطالعه کنند و نظریات خود را کتباً اظهار نمایند که چون

نتیجه‌ی مطالعات طرفین یکی درآمد معلوم شد که از تصویب و اجرای آن ضرر زیادی متوجه مالیه مملکت شده، چونکه دولت تعهد نکرده بود مستأجر در هر سال چهارصد هزار تومان نفع ببرد. هر معامله‌ای مستلزم ضرر و یا نفع هر دو هست و با اینکه مستأجر حق فسخ نداشت دولت فسخ او را قبول نمود و او میبایست بعنوان یک امین حساب مدت تصدی خود را بدهد.

وزیری که با درخواست فسخ اجازه موافقت کرده بود قبلاً استعفا داده بود. وزیری هم که صورت مجلس را تصویب و بطوریکه شرح داده شد مستأجر ابلاغ نموده بود در نتیجه‌ی استعفای دولت علاء السلطنه در کار نبود. عین الدوله پفرمان شاه مأمور تشکیل دولت شده بود و اکنون باید کسی متصدی وزارت مالیه شود که اداره‌ی تحدید تریاک آنقدر در دست الکساندرخان بماند تا چهارصد هزار تومان نفعی که میخواست ببرد. بنابراین وزیری که قرارداد تحدید تریاک را امضا کرده بود در این دولت نیز پست وزارت مالیه را تصدی نمود که خانه‌ی من آمد و با اینکه آدم سردی بود با من گرم گرفت و خواهش نمود بکار ادامه دهم. من هم از این نظر که مبلغی از عایدات دولت که بسیاری از مشکلات را حل میکرد از بین میرفت برای ادامه‌ی کار حاضر شدم و با خود او بوزارت مالیه رفتم و گزارشی تهیه نمودند که برای او فرستادم. ولی در تمام مدت تصدی خود آن را نگهداشت و بلا جواب گذاشت تا دولت استعفا نمود و جزو سایر نوشتجات بوزارت مالیه فرستاد.

معین الملک منشی مخصوص شاه از قصر صاحبقرانیه ابلاغ نمود تا دولت تکمیل نشده معاونین در وزارتخانهها بکار ادامه دهند و امور اداری را متوقف نکنند. نظیر اینکه قانون مجازات عمومی تدوین نشده بود و قانون مجازات عرفی هم که مدتی بعد در کابینه وثوق الدوله تنظیم شده بود در جریان دادگستری نبود که دادستان بتواند بر علیه امضاکنندگان گزارش اعلام جرم کند و راه منحصر بفرقه تعقیب این بود که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و بتخلفات اداری امضاکنندگان صورت مجلس رسیدگی نماید همان روز که خوب بخاطر دارم شنبه بود مجلس مشاوره عالی را برای روز سه شنبه دعوت کردم، ولی روز بعد باز تلفنی از صاحبقرانیه رسید که وزیری مستعفی بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد و از این دستور وزیر سوء استفاده نمود و بر رؤسای اداراتی که برای تشکیل مجلس مشاوره عالی دعوت شده بودند تلفن نمود در جلسه شرکت نکنند که روز موعود له آمدند نه علت عدم حضور را نوشتند و فقط «امن سس» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات نوشت چون وزیر تلفن نمود حاضر نشوم - صور بهم نرسائیدم.

دیگر چون اشتغال من بکار مشر هیچ ثمری نبود از کار گذاره نمودم و پس از یک هفته شادروان مستوفی الممالک مأمور تشکیل دولت شد و یا اینکه علت گذاره جونی من بر هیچکس مستور نبود از من سؤال نمود و من هم آنچه پیش آمده بود گفتم و از ضروری که متوجه مالیه مملکت شده بود او را مستحضر کردم که در خاتمه گفت خواهش میکنم از همین جا بوزارت مالیه بروید، از مشکلاتی که ممکن است بروی دهد مرا خلاص نمائید و آن مشکلات جز اینکه در عصر مشروطه یک محاکمه قانونی شروع شده بود چیز دیگر نبود.

گفتم چه مشکلی از این بزرگتر که در خزانه وجهی نیست و همین عایدات تحدید است که باید بمصارف فوری و ضروری برسد که آنرا هم باین طریق از بین برده و میخواهند ببرند. اکنون که میفرمایید بکار ادامه دهم دخالتم در کار مشروطه باین است که از مساعدت با من دریغ نکنید تا بتوانم گفته های خود را ثابت کنم و ضروری که بخزانه دولت رسیده است جبران نمایم که کار مشکل تر شد. چونکه نخست وزیر میخواست من بکار ادامه دهم تا مردم اطمینان حاصل کنند و بعدینند چه میشود کرد. در صورتیکه من ادامه بکار را باین موکول نمودم که متخلفین محاکمه شوند و حقایق برصوم روشن گردد که چون راهی برای متقاعد کردن من نداشت قول داد که از هرگونه مساعدت دریغ ننمایم.

مستوفی دولت خود را تشکیل نمود. محمدقلی خان هدایت مخبرالملک برادر حاج مخبرالسلطنه رئیس اداره ی محاکمات وزارت مالیه که یکی از مدعویین تشکیل دهنده ی مجلس مشاوره ی عالی بود بوزارت مالیه منصوب گردید و من هم امروز دستور دادم نامه هایی برای دعوت رؤسای ادارات حاضر کردند که بامضای وزیر رسید و برای مدعویین ارسال گردید و چون یکی از متهمین نوشت که طبق قانون مجلس مشاوره ی عالی باید تحت ریاست وزیر یا معاون اداره شود وزیر از این نظر که با من قرابت نسبی دارد، معاون هم از این جهت که خود مدعی است نه میتواند ریاست کنند نه قضاوت نمایند. نه او حاضر شد نه سایر متهمین که من برئیس دولت شکایت نمودم و از نظر وعده ی مساعدتی که داده بود استمداد کردم.

مستوفی گفت از همان روز اول من میدانستم که این محاکمه سرنخواهد گرفت. شما اصرار کردید من هم گفتم از این چه بهتر که یک محاکمه ی قانونی هم در این مملکت بشود. گفتم حالا هم شما ضرر نکرده اید و من دیگر بکار ادامه نمیدهم.

نظر باینکه مستوفی یک مرد ملی بود و سیاست خارجی هم بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانند از اعمال بیرویه دولت انتقاد کنند گفت حالا هم شما هر چه بگوئید

قبول میکنم. شما بگوئید چه میخواهید تا آن را انجام دهم.

گفتم قانون تشکیلات وزارت مالیه راجع بوظایف مجلس مشاوره عالی و محاکمه انتظامی موجز و آئین نامه ای هم که آن را تکمیل کند تنظیم نشده است. یکی از متهمین میگوید چون وزیر یا من قرابت سببی دارد نمیتواند در این محاکمه رأی بدهد و آن سه نفر دیگر میگویند چون معاون مدعی است نه میتواند رأی بدهد نه ریاست جلسات را عهده دار شود. پس خوب است برای جلوگیری از هر بیانه عده ای دیگری از اشخاص نصیر و مورد اعتماد تعیین شوند که با اعتراضات من رسیدگی کنند و گزارش خود را بدولت بدهند تا هر قدر زودتر تکلیف مستأجر و متهمین هر دو معلوم گردد.

مستوفی که تا قدری فکر نمیکرد حرفی نمیزد گفت بسیار خوب امروز موضوع را در هیئت وزیران مطرح می‌کنم و نتیجه را اعلام مینمایم که نتیجه این شد هیئت وزیران تصویب کنند که سیونی مرکب از پنج نفر از این اشخاص:

محمدعلی فروغی دکاء الملک رئیس دیوان تمیز - میرزا احمدخان اشتری - میرزا داود خان علی آبادی - میرزا احمد قمی و یک نفر دیگر که خاطر من نیست و در زندان برای تحقیق وسیله ندارم تشکیل شود و باتهاماتی که نسبت بامضا کنندگان صورت مجلس داده شده بود رسیدگی نمایند و چون متهمین گفته بودند در وزارت مالیه حاضر نمیشوند کمیسیون اطاق نظام را که اکنون محل قسمتی ازدادگستری است برای کار خود انتخاب کرد که باز حاضر نشدند و گفتند ما هم نسبت بمعاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه شود که باز ناچار شدم با رئیس دولت مذاکره کنم. این مرتبه گفتم شما بخواستید حرف مرا قبول کنید و بعد بمشکلاتی برخوردید که منجر بصدور تصویب نامه و تعیین هیئتی برای دادرسی گردید و اکنون دچار یک مشکل بزرگتری شده اید که میخواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید نظریات من صائب بود و حالا نمیدانم چه میخواهید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید.

گفتم آبروی من وقتی از بین میرود که نتوانم گفته‌های خود را ثابت کنم. تصویب نامه دیگری صادر کنید که آنها هم اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید. این تصویب نامه هم صادر شد و محاکمه شروع گردید و در این وقت بود که بعضی از جرائد مزدور شروع بفحاشی نمودند. من در اطاق خود مشغول کار بودم که روزنامه فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد میزد و میگفت «تکفیر معاون». روزنامه‌ها که یک نشریه هفتگی بود و فکاهی و مدتی هم منتشر نمیشد شکوه الملک بمن ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمه‌ی تر دکترای خود راجع بتاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته ام، من جمله «محمد ص در سن چهل سالگی اعلان پیغمبری داد» که در ترجمه

آن را تحریف کرده بودند و قریب باین مضمون در آمده بود محمد در سن چهل سالگی خود را نمایندهٔ خدا پنداشت. (۱) سپس آنچه در اثبات بی دینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود.

من کار ندارم که این نسبت‌ها بجا بود یا نبود، می‌خواهم این را تذکر بدهم که هر قدر جرائد مغرض و مزدور از این قبیل مطالب نوشتند بر وزن من در جامعه افزود و ظاهراً دو علت بیشتر بود: یا حرفهای مخالفین را مغرضانه و بی اصل میدانستند و یا اعمالم را در خیر مملکت تشخیص داده و می‌خواستند بمن بیشتر اظهار اعتماد کنند تا از کار مایوس نگردم و خود را در حمایت جامعه بدانم و غیر از این نمیتوان برای آن همه احساسات نسبت بمن جهت دیگری تصور نمود. بطور خلاصه هر قدر بمن توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آنوقت بی بردم باینکه مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفتم: «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائدیست که در راه مردم تحمل میکنند» و این پند آن چنان در من تأثیر نمود که هر وقت موضوعی پیش می‌آمد که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز می‌گذشتم و بخود میگفتم آنجا که نفع مردم تأمین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد بود و همین توجه بافکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسئول نیک و بد مملکت بودم با اطلاع عموم رسانیدم هر انتقادی که جرائد نسبت باعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و از این اعلامیه مقصود این بود که از توقیف روزنامه و بازداشت هراس نکنند، از اعمال من و دولتم انتقاد نمایند تا چنانچه متصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب شود که بتوانم خدمت بیشتری بکنم و اعتماد جامعه را بخود جلب نمایم.

آزادی بیان و قلم از این جهت جزء ارکان مشروطیت است که مردم را به نیک و بد امور آگاه و بشناسائی افراد هدایت میکنند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمیکرد چطور ممکن بود بهویت اشخاص و اعمالشان بی برد و چطور میشد که اعمال متصدیان امور را بررسی کنند و بحالشان معرفت پیدا نمایند. کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند تنها نه مرتکب عملی میشوند که مخالف قانون اساسی است بلکه خدمت باحجاب و خجالت بوطن می‌شایند.

از مطلب دور شدم و اکنون باصل موضوع که آغاز محاکمه مطرقتین است میپردازم

(۱) در دادگاه نظامی هم که در سلطنت آباد برای مطالب دیگری تشکیل شده بود بار موضوع این تر و تکفیر بیان آمد که چون منن فراتسه آن در ۲۸ مرداد بغارت رفته بود در جمعی آنرا که بطاریس نسخ بسیار داشت تهیه کردم و تسلیم دادگاه نمودم.

که غیر از اعتراض بصورت مجلس راجع بقسخ اجاره تجدیدتربیاک یازده ادعا نامه دیگر هم برای سایر اعمال متهمین تهیه می نمودم که شب ها بعد از مراجعت بخانه ساعت ها برای تنظیم آنها کار می کردم. محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه مرا محافظت نمایند.

محاکمه جریان خود را طی می کرد که مستوفی الممالک تصمیم گرفت دولت خود را ترمیم کند. مرا برای پست وزارت مالیه و ممتازالملک را برای پست وزارت عدلیه بشاه پیشنهاد نمود و قرار بود باتفاق برای معرفی یکاخ فرح آباد برویم که من در وزارت مالیه ماندم ولی نخست وزیر ممتازالملک را با خود برد و مرا خبر نکرد. بعد معلوم شد که بعضی از خورشان و هواخواهان متهمین رئیس دولت را تهدید کرده اند اگر مرا بوزارت معرفی کند یا او مخالفت خواهند نمود. سپس بعضی اشخاص با من وارد مذاکره شدند که از تعقیب محاکمه صرف نظر کنم و متهمین هم با وزارت من مخالفت نکنند که چون برخلاف حیثیت بود حاضر نشدم و بعد قضات مورد تهدید قرار گرفتند که در بعضی ها هم تأثیر نمود و محاکمه جریان خود را از دست داد که من در هیئت وزیران شدیداً اعتراض کردم. نخست وزیر، محمدعلی فروغی رئیس کمیسیون را احضار و تأکید نمود که کار جریان خود را طی کند که بعد کمیسیون جداً کار کرد و طرفین را بدین طریق محکوم نمود.

(۱) دو نفر رؤساء ادارات بانفصال سه سال از خدمت وزارت مالیه،

(۲) دو نفر از مدیران بانفصال دائم از خدمت دولتی،

(۳) من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره

عالی میبایست بدعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم بکسر حقوق در مدت چهارماه.

در صورتی که بانبودن وزیر معاون نه فقط میتوانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد. همچنانکه بعد از کناره گیری مختارالملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین نشده بود تمام وظایف او را من انجام میدادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت. در آنوقت از میرزا احمدخان اشتری یکی از قضات سؤال کرده بودند معاون چرا محکوم شد او در جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود. (۱)

اکنون تشکرات خود را بکسانی که در حال حیاتند و بسامن از هرگونه

(۱) چنانچه اشتری حیات داشت و راجع بحکم دادگاه نظامی و محکومیت من از او سؤال میشد باز جوابی نظیر همین جواب میداد.

مساعدت در آن محاکمه دریغ ننمودند تقدیم میکنم و بروح رفتگان خصوصاً میرزاتقی خان بیوش آق اولی برای انتشار «ظرائف و طرائف» انجید در روزنامه‌ی ستاره ایران که افکار جامعه را با چند جمله‌ی مختصر و مفید نسبت بجرایم محاکمه روشن میساخت درود میفرستم.

خلاصه اینکه بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسلیم دولت نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلا تکلیف در کیف نخست وزیر بماند و هر وقت هم که صحبت بمیان آمد بگویند صلاح خود من هم نیست که موضوع را تعقیب کنم. در صورتیکه آن محکومیت هم مثل محکومیت اخیر برایم بزرگترین افتخار بشمار میرفت.

سلیم خان ایزدی نماینده‌ی دوره‌ی پنجم تقشیه که میخواست برشت برود و با سران قوای جنگل ملاقات کند بمن پیامی فرستاد اگر مطالبی باشد بگویم که بآنها ابلاغ نماید. گفتم بگویند وضعیت ما همان است که بود و کوچکترین تغییری در اوضاع مایدیدار نشده چندی است که من گرفتار یک محاکمه‌ای شده‌ام که در جراید خوانده‌اید و با تمام زحماتی که در این مدت تحمل کرده‌ام کمیسیون رأی صادر نمود ولی دولت نمیخواهد آن را اجرا کند. یادداشتی هم برای اینکه مطلب درست ادا بشود باو دادم که بعد روزنامه جنگل رسید و بدولت شدیداً اعتراض کرد.

نظر باینکه جریده‌ی مزبور مورد توجه عموم و رئیس دولت بود میدحسین اردبیلی مدیر روزنامه‌ی ایران که آنوقت روزنامه‌ی منحصر بفردی بود که با کمک دولت منتشر میشد بوزارت مالیه آمد و گفت راجع بمحاکمه‌ای که در جریان است اطلاعاتی بمن بدهید و از طرز بیاناتش معلوم بود که رئیس دولت میخواست روزنامه‌ی دیگری هم در این باب اظهار نظر کند تا بتواند حکم را اجرا نماید.

گفتم تازه‌ای ندارم که اظهار کنم. همه میدانند مدتی است گرفتار این محاکمه شده‌ام و در این دولت باین شرط قبول خدمت کرده‌ام که با من کمک و مساعدت کنند تا بتوانم خرجهای این وزارت را بیک‌طور بگردانم. اکنون چندبست کمیسیون رأی خود را داده ولی در جاه و بل خود فرو رفته است. از این مذاکرات بیش از دو روز نگذشت که روزنامه ایران هم مطالبی نوشت و حکم از کیف درآمد و نتیجه این شد که رؤساء و مدیران محکوم از کار خارج شوند و از حقوق من هم یک ثلث آمد هم برای چند روز بیشتر کسر نکنند، چونکه من هم بصورت دیگری از کار خارج گردیدم که خوب است در این باب نیز شرحی بنگارم.

محتاج بدگر نیست که هر قدر آلمان رویشکست میرفت احساسات ملی در ایران ضعیف تر میشد و دولت انگلیس سعی مینمود بهر طریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند. دولت هائی آمدند و رفتند و از هر یک آنقدر استفاده نمود تا رجال مظلوم خود را زمامدار نمود.

صبح یکی از روزها که پنجشنبه بود مستوفی الممالک مرا خواست و اظهار نمود که مخالفین دولت از ایجاد هرگونه مشکلات و کارشکنی مضایقه ندارند. وضع نان خوب نیست و همه روز عده‌ای از بین میروند. دولت هم نمی تواند برای مردم کاری بکند، این است که ناچارم آبروی خود را حفظ کنم و از کار کناره نندایم.

گفتم مطلب همین است که بآن توجه کرده‌اید و غیر از کناره جویی هم چاره ندارید. نه پول است نه وسایل موتوری که ما بتوانیم از نقاط دور دست مخصوصاً از سیستان که در آن سال محصول خوب آمد و غله همیشه در آنجا ارزان بود جنس وارد کنیم که پس از مدتی مذاکره و سنجش اوضاع مخصوصاً راجع بامور مالی تصمیم گرفت در هیئت دولت موضوع را طرح کند و تصمیم باستعفا بگیرد. عصر همان روز به فرج‌آباد رفت و استعفای خود را بشاه تقدیم نمود و چون غیر از جریده‌ی ایران روزنامه دیگری منتشر نیست و روزهای جمعه هم جریده‌ی مزبور تعطیل بود از این استعفا کمتر کسی اطلاع حاصل نمود.

شنبه صبح از فرج‌آباد ابلاغ شد که معاونین در مقر هیئت وزیران بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد که ما همگی در آنجا بکار مشغول شدیم و چیزی نگذشت که خبر رسید عده‌ای مسلح گلدسته‌های مسجد شاه را برای سنگر تصرف کرده‌اند. سپس دستجات مخالف هر کدام از این نظر که بنحست وزیر توهین کنند بمقر هیئت وزیران آمدند و طولی نکشید که شخصیت‌های مخالف دولت نیز از علماء و وزرای سابق و بعضی از داوطلبان ریاست وزراء همگی در عمارت گالاری که مقر هیئت وزیران بود جمع شدند و چون بعد از استعفای دولت دیگر جا نداشت بر علیه آن سخنی ایراد کنند فقط راجع بکمیبود نان کارکنان طبعه‌ی روزنامه «رعد» متعلق بسید ضیاءالدین طباطبائی مطالبی گفتند که قرار شد همه روزه شصت من نان بآنها داده شود و بدین طریق موضوع خاتمه یافت. همه رفتند و جمعیت‌ها متفرق شدند و روز بعد صمصام السلطنه بریاست دولت منصوب گردید.

وزیر مالیه دولت صمصام همان کس بود که در کابینه‌ی وثوق الدوله قرارداد اجاره‌ی تجدید تریاک را امضا کرده بود و بعد از استعفای عین الدوله هم برومای ادارات وزارت مالیه با تلفن گفته بود دعوت مرا برای تشکیل مجلس مشاوره‌ی عالی نپذیرند و

روزی که جلسه میبایست تشکیل شود حضور بهم نرسانند. وزیرری هم که صورت مجلس کمیسیون رؤساء و مدیران وزارت مالیه را با مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و قبل از تشکیل دولت مصمصام این دو وزیر مخالف بودند هر دو عضو دولت شدند و برای پیشرفت کار دست از مخالف کشیدند که بجهت مزبور میخواستم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم، ولی بخود میگفتم که مخالفیتم خواهند گفت اگر از کار کناره جویی نمیکردم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمیشد. این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز بکار ادامه دهم و بیستم وضعیت چطور میشود که از حسین علاء وزیر فوائد عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع بدهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره جویی کنید بهتر است که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند نامه را بآنها نشان دادم. این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه.

• • •

توضیح

اسامی وزیران مالیه در کابینه های مورد ذکر چنین است:

- ۱) در دولت وثوق الدوله مشارالملك
- ۲) در دولت علاء السلطنه محشم السلطنه و بعد ممتاز الدوله
- ۳) در دولت عین الدوله مشارالملك
- ۴) در دولت مستوفی الممالک مخیرالملك و بعد مشارالسلطنه
- ۵) در دولت مصمصام السلطنه مشارالملك

عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی

پس از کناره‌گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضد تشکیلی رسید که بعضویت آن انتخاب شده بودم. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده‌ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که برخلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. در صورتیکه عده‌ی دیگر را عقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نسیب‌بایست حزب را از فعالیت‌های سیاسی باز ندارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که یا هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضاء که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جراند مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده‌ی خارجی و از نظر اجرای یک سیاستی بتمام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه‌ی دامنه‌داری را شروع نمایند.

تشکیل دولت وثوق طبق نقشه‌هایی بود که چندماه قبل از تصدی او بکار ترمیم شده بود و بواسطه تلقین عمال سیاست خارجی در خود دولت‌ها و در خارج اجرا گردید. از این چه بهتر که دولت‌های مورد اعتماد جامعه کاری نکنند و برای تشکیل دولت مطلوب سیاست خارجی و کارهای اوزمینه‌هایی که لازم بود حاضر نمایند. زمینیه اول این بود: روزنامه‌ی «رعده» بمستوفی رئیس دولت بد نوشت و توهین کرد ولی بجای عفو و اغماض و یا توقیف همان یک روزنامه بعضی از وزراء چنین اظهار نظر کنند که توقیف

یک روزنامه مخالف بیطرفی است و بهتر آن است که تمام جرایم توقیف شوند و غیر از روزنامه‌ی «ایران» که با کمک دولت منتشر میشد و یک جریده‌ی نیم‌رسمی بود روزنامه‌های دیگر تمام در محاق تعطیل درآیند.

من در هئیت وزیران بودم که صبا مدیر روزنامه‌ی «ستاره ایران» از وزیر کشور درخواست نمود شماره‌الخبیر آن را که حروفش چیده شده بود منتشر کند که مورد موافقت قرار نگرفت و تا آنوقت غیر از زمان محمدعلی شاه آن هم بعد از بمباران مجلس سابقه نداشت که دولت از انتشار تمام جرائد جلوگیری کند. با این حال این تصمیم در افکار زیاد تأثیر بد نبود، چونکه عده‌ای از جرائد از هرگونه توهین باشخاص از مرده و زنده خودداری نداشتند و جامعه از طرز رفتار این جرائد ناراضی بود و شخص مستوفی الممالک هم که مورد اعتماد جامعه بود دولت او هر چه میکرد مردم از نظرید تلقی نمی‌کردند.

مصمصام السلطنه هم که مردی وطن پرست بود با پیشنهاد برقراری حکومت نظامی از این نظر که تا افتتاح دوره‌ی چهارم تقنینیه دوام کند موافقت نمود. دیگرگنه روزنامه‌ای بود که افکار جامعه را منتشر کند نه آزادی و اجتماعی که مردم بتوانند از اعمال دولت انتقاد نمایند. قانون حکومت نظامی که مجلس دوم آن را برای حمایت از مشروطیت تصویب کرده بود بر علیه آزادی و مشروطه بکار رفت و بقول معروف در حکم مرغی قرار گرفت که در عروسی و عزا هر دو آن را مصرف کنند و یا در حکم طیانچه‌ای که دوست و دشمن هر دو از آن استفاده نمایند. دولت متکی با افکار عمومی آن را بر علیه عمال بیگانه و دولت‌های دست‌نشانده‌ی سیاست خارجی آن را بر علیه آزادی بکار برند و هر کدام بمنظور خاصی از آن حسن استفاده یا سوء استفاده نمایند.

اگر بواسطه‌ی توقیف جرائد و منع اجتماعات نتوانستند با دولت مصمصام مبارزه کنند برای تشکیل یک دولت متکی سیاست خارجی راه مسدود نبود، همچنانکه احمدشاه هم با صدور یک دستخط وثوق الدوله را بریاست وزراء نصب و مصمصام را عزل نمود و تا انعقاد قرارداد از کاری که برخلاف قانون اساسی کرده بود متأثر نبود. ولی بعد که توجه نمود اگر مصمصام را عزل نکرده بود از انعقاد قرارداد مسؤولیتی متوجه او نشده بود میخواست از هر فرصتی که پیش آید استفاده کند و این لکه‌ی ننگ را از دامن خود بزداید و آن وقتی بود که شاه را برای تأیید قرارداد بلندن بردند و برای این کار مجلسی بر پا کردند ولی با تمام اصراری که وزیر خارجه و تهدیدی که تائب السلطنه‌ی سابق برای تأیید آن نمود حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم برده یا در این باره حرفی نزنند.

من آنوقت در سوئیس بودم و از شخص مطلقاً شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند شاه زیر بار نرفت و گفت از من دعوتی کرده‌اند باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تا مجلس آن را تصویب نکند معتبر نیست مورد ندارد و این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطنپرست در مملکت بشاه تاسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید. خلاصه اینکه شاه بواسطه‌ی مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت.

بعد از تشکیل دولت وثوق تنها نه موافقین دولت مصمص بلکه مخالفین آن هم که تصور مینمودند از تشکیل دولت وثوق خطرانی متوجه مملکت میشود با آن مخالف شدند و یکی از روزها که مصمص السلطنه بخانه‌ی من آمد ابتدا بساکن و قبل از هر صحبتی گفت عجب شکری خوردم که شهر را نظامی کردم. گفتم صحیح است که خندید، سپس اظهار نمود نه روزنامه‌ای هست که مردم اظهار کنند نه آزادی که در یک جا جمع شوند و نسبت باوضاع ابراز عقیده نمایند. این است که نصیم گرفته‌ایم مجلس روضه‌ای بر پا کنیم و بدین وسیله خطرانی که متوجه مملکت میشود گوشزد نماییم.

روضه در مسجد شیخ عبدالحسین معروف بمسجد آذربایجانیها سرگرفت و از همه جا جمعیت هجوم کرد و هرکس میخواست وزیر یا رئیس دولت بشود آنجای آمد. وعاظ هم آنچه لازم بود میگفتند و از سوابق سیاسی رئیس دولت مردم را برحذر مینمودند و چیزی نمانده بود ایام عزاداری تمام شود که رئیس دولت در فرح‌آباد بشاه شکایت نمود و او را بامستغای خود تهدید کرد و همین که شهر رسید دستور داد چادر را بپندارند و مردمی را که برای استماع ذکر مصیبت جمع شده بودند متفرق کنند که از همانجا عده‌ای بخانه‌ی مصمص السلطنه رفتند و بعضی‌ها هم در فرح‌آباد تحصن اختیار کردند و این تظاهرات چند روز و چند شب ادامه داشت تا اینکه از هر دو جا بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و عده‌ای از مخالفین دولت من جمله میرزا تقی خان بیفش آق اولی و کمال السلطان صبا مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را که با من ارتباط داشتند دستگیر و بقزوين تبعید نمودند.



قبل از تشکیل دولت وثوق سلطان العلماء بروجردی وکیل دوره‌ی چهارم تفتنه بخانه‌ی من آمد و گفت عنقریب دولت او تشکیل میشود، چنانچه مایل باشید در این دولت شرکت کنید یکی از پست‌های وزارتی را برای شما حفظ کند که از نظر مخالفت مرا می‌عذر خواستم، چیزی نگذشت که اداره‌ی تشخیص عایدات آتش گرفت و این

کار عنوانی شد که وزیر مالیه خانهای من بیاید و مرا برای تشکیل مجدد آن اداره و جلوگیری از خسارت دولت دعوت کند که چون تمیخواستم در آن دولت کاری قبول کنم موافقت خود را موکول باستخاره نمودم. ولی عصر آن روز که وزراء بفرح آباد رفتند بعرض شاه رسانیدند و مرا در مقابل کاری انجام شده قرار دادند که چون در حدود پنج سال بود دو فرزندم در اروپا بودند و ندیده بودم از قبول کار معذرت طلبیدم. از ایران رفتم و متجاوز از یک سال در سوئیس بسر بردم.

سفر سوم من باروفا و مراجعتم از طریق بوشهر بایران

تصمیم مسافرتم سبب شد که ابوالفضل میرزا عضد السلطان شوهر خواهرم (اکنون ستاتور عضد) برای دیدار فرزندان خود که قبل از جنگ آنها را در خانواده هائی گذاشته بودم با من همسفر شود. بعد شعاع السلطنه هم تلقین نمود در مسافرت با هم باشیم که عده مسافرین با دختر وی و ابوالحسن دیبا برادرم به بیج نفرسید.

در آنوقت سیاست خارجی با دولت وثوق کمک میکرد. ویژه مرتباً ۳۶۰ هزار تومان بدولت وام میداد که تأخیر پرداخت حقوق موجب عدم رضایت صاحبان حقوق نشود و دولت بتواند اقتار جامعه را جلب کند و خود را برای اجرای سیاست خارجی مجهز نماید و همچنین برای ارضای جماعتی دولت تصمیم گرفت هر کس حقوقی داشت که میخواست واگذار کند آن را در ازای پرداخت چهار برابر وجه نقد خریداری نماید و این همان حقوقاتی بود که مجلس اول یا مبلغی از آن کسر نموده و یا تمام را ابقاء کرده بود ولی نظر باینکه وضعیت مالی مملکت رضایت بخش نبود دولت بیش از ۵۰٪ نمیداد و احتمال میرفت که باز از این هم تنزل بکند و یا از بین برود که من نیز ۱۲۰۰ تومان حقوق خود را که بیش از ۶۰۰ تومان عایدم نمیشد در ازای ۴۸۰۰ تومان بدولت واگذار کردم که ۲۸۰۰ تومان بقروضم رسید و ۲۰۰۰ دیگر را که آنوقت در حدود ۲۰ هزار فرانک سوئیس بود برای مخارج مسافرتم باروفا تخصیص دادم.

بقاء الملک برادر حسین سمعی ادیب السلطنه که در سال اول جنگ از ایران مهاجرت و در اسلامبول اقامت نمود از من تقاضا نمود معادل یک هزار تومان منات روسی با خود ببرم و در اسلامبول یادب السلطنه تسلیم کنم و در جواب سؤال من چرا ارز هائی که داد و ستد میشود تهیه نمیکنید و مناتی که از رواج افتاده است غیر مستید اظهار نمود اکنون صد منات در طهران سه تومان ارزش دارد در صورتیکه در اسلامبول در حدود ده

تومان معامله می شود و یک هزار تومان مناتی که شما بپیرید کار سه هزار تومان را خواهد کرد. گفتم اگر مناتها در راه سرقت شود یا من بطور معامله خواهند کرد؟ گفت اگر شما چنین اظهاری بکنید کسی از شما چیزی مطالبه نخواهد نمود و در همین زمینه نوشته ای بمن سپرد. من هم دو هزار تومان خود را منات خریدم که در اسلامبول بفرانک سوئیس تبدیل کنم که از حسن اتفاق هیچکدام در عرض راه سرقت نشد و سالم بمقصد رسید.

در قزوین بهر وسیله که بود بینش و صبا را در خانه ای که دولت آنها را توفیق کرده بود دیدم.

در عرشه ی کشتی هم که از بهلوی سیادکوبه میرفتم توانی سیرالسلطان را که جزء تبعید شدگان بقزوین بود ملاقات نمودم.

سیرالسلطان یکی از اشخاص وطنپرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد و نظر باینکه با یکی از متهمین وزارت مالیه دوستی داشت موقعی که محاکمه آنها در جریان بود با من روابطی نداشت. ولی بعد که دولت وثوق تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم و در طهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من در سوئیس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را بجامعه ملل تقدیم نمودیم.

نظر باینکه در جریان جنگ مشکلاتی برای مسافرت ایجاد شده بود توقف ما در یادکوبه و تغلیس و باطوم برای بدست آوردن جا در راه آهن و کشتی هر کدام در حدود ده روز طول کشید و ظرف این مدت منات در اسلامبول تنزل کرد. مناتها را که بادیب السلطنه دادم تصور میکردم بقدر دو هزار تومان خوشوقت شود. آنها را گرفت و چیزی هم نگفت و مثل این بود که تراضی است و ناچار شدم علت را سؤال کنم. گفت آنوقت که بقاء الملک از شما خواهش کرده بود منات در اسلامبول سه برابر ارزش طهران معامله میشد ولی اکنون بیش از همان هزار تومان عاید من نخواهد شد و من از این جهت که شما را زحمت داده ام بسی متأسفم و حاق مطلب این بود که گفت، چونکه با خود من هم جز اسلامبول کسی بیش از این معامله ننمود.

شعاع السلطنه و عضدالسلطان بدیدن محمدعلی میرزا برادر خود رفتند و مجلس عقدی هم برای وصلتی که سن محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه صورت میگرفت منعقد کردند. ولی من بدیدن شاه مخلوع ترفتم. تا یکی از روزها احتشام السلطنه سفیر کبیر با من مذاکره نمود و اینطور مصلحت دانست بدیدن او بروم که با تعیین وقت این کار شد و

صحبت در اطراف مخالفت هائی دور زد که شاه با آزادیخواهان و مشروطه طلبان کرده بود.

توقف ما در اسلامبول نیز چند روز طول کشید تا یک کشتی فرانسوی که در جنگ مورد اصابت قرار گرفته بود با اسلامبول رسید و توانستیم بمقصد رومانی حرکت کنیم و از آنجا با راه آهن مسافرت خود را ادامه دهیم و چون اولین دسته مسافری بودیم که بعد از اعلان آتش بس از ترکیه به «کنستانزا» رسیدیم چند ساعت در کشتی ماندیم تا تلگرافی که از اسلامبول راجع به ورود ما مخابره کرده بودند رسید و اجازه دادند از کشتی خارج شویم.

راه آهن کنستانزا - بخارست بقدر مسافرین جا نداشت که من و عده ای از مسافران از نردبان واگون بالا رفتیم و قسمت زیادی از خط سیر را روی سقف بسر بردیم. شعاع السلطنه باز از این نظر که عمومی پادشاه است و مأمورین رسمی باید وسایل حرکت او را فراهم کنند میخواست چند روز ما را در بخارست معطل کند که بخواهش من از این کار صرف نظر کرد. گذرنامه خود و دخترش را بمن داد که مثل گذرنامه ای خودم جریان رسمی را طی نمود.

قونسول ایران در بخارست که از قوم یهود بود و این خدمت افتخاری را برای استفادات دیگری مینمود از ویزای تذکره ای عضدومن برای ورود بسوئیس خودداری نمود و گفت پسر خود من هم که میخواست برای تحصیل بسوئیس برود قریب چهل روز طول کشید تا اجازه ای ورودش از آنجا رسید. گفتم چون ما نمیتوانیم در این جا بانتظار صدور اجازه بمانیم تذکره ای ما را هم مثل سایر گذرنامه ها برای پاریس ویزا کنید که این کار شد و توقف ما در آنجا بیش از دو روز طول نکشید و از مالکی که قبل از جنگ بان صورت وجود نداشت گذشتیم و هنوز مسافتی مانده بود که بخاک سوئیس برسیم بازرسانی از آن دولت وارد راه آهن شدند و پس از ملاحظه ای گذرنامه های بزرگ از مسافرین کارت هائی برای آنچه از خواربار در بین کشور جیره بندی شده بود دادند. ولی بعضی من از این جهت که اجازه ورود نداشتیم داده نشد و در جواب سؤال من چنانچه در ایستگاه لوزان پیاده شویم مسمول چه مجازاتی میشود گفتند پلیس شما را خارج خواهد نمود گفتیم این که چیزی نیست و ما پیاده میشویم.

پس یکی از آنها ما را زیر نظر گرفت که بیستد چه طریقی اتخاذ میکنیم و همینکه تون بایستگاه لوزان رسید و دید که ما در شرف پیاده شدیم گفت تذکره ها را

بدهید و بعد پیاده شوید. گفتم چقدر کار ما سهل شد. این هم گذرنامه‌ها. سپس گفت چون کارت جیره‌بندی ندارید چه می‌کنید؟ گفتم مشکل بزرگ ما با تسلیم گذرنامه حل شد. این مشکل هم با دادن پول حل خواهد شد. گفت معلوم میشود که شما سابقاً در سوئیس بوده‌اید. گفته بلی سوئیس برای من مثل یک وطن ثانوی است که از این حرف بدش نیامد. دستی بمن داد و ما پیاده شدیم.

و اما راجع با اجازه‌ی اقامت چون در هتل اعلان شده بود که هر مسافری باید پس از ۲۳ ساعت توقف جواز اقامت خود را ارائه دهد همه روز قبل از انقضای مدت جا عوض می‌کردیم تا در نتیجه‌ی اقدامات امیرسهم‌الدین عثماری ذکاء الدوله وزیر مختار ایران در سوئیس اداره‌ی پلیس بیگانگان جواز اقامت ما را صادر نمود و توقف ما در آنجا طبق مقررات درآمد.

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی نتوانم در ایران بوطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده تصدیقنامه‌ی وکالت گرفتم و چون استفاده‌ی از این شغل موکول بتحصول تابعیت بود درخواست تابعیت نمودم که شرح آن در فصل سیزدهم گذشت. ولی توقّف در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماند و بواسطه‌ی پیش آمد جنگ عده‌ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کنند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه سال را که یکی از شرایط قانون سابق بود به ده سال افزایش دهد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم.

در آنجا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف بقرار داد و ثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم و بکار تجارت پردازم. مقدار قبلی هم کالا که در ایران کمباب شده بود خریده بایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که با پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند بایران بیایم و بعد از تصفیه‌ی کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم بقصد مراجعت بایران حرکت نمودم.

ورود در «میلان» تصادف نمود با خیر تصرف پادکویه بدست کمونیستها. از آنجا به « » رفتم شاید بتوانم تذکره‌ی «...» را از خط هندوستان تحصیل کنم. مقصد، دوله وزیر مختار که از دوستان قدیم من بود باین کار موفق نشد و چون مسافتی از راه طی شده بود بمسافرت ادامه دادم. در اسلامبول مشاور الممالک انصاری سفیر کبیر ایران در کشتی

دیدنم آمد و گفت گرچه از این طریق مسافرت خالی از اشکال نیست اکنون که مسافت زیادی طی شده خوب است ادامه دهید، شاید بتوانید مشکلاتی که هست حل نمایید.

در باطوم نیز بوسیله‌ی تلگراف از نبوی معزالدوله ژنرال قونسول ایران در تفلیس استفسار نمودم او هم هم‌طور اظهار نظر نمود و در تفلیس کسی را معرفی کرد که مرا بخاک ایران برساند و از هویت او همین پس که گفت این همان کسی است که شخصی را در جلوی همین قونسولگری بخاک کشید و چون من بهیچ چیز اهمیت نمیدادم جز اینکه خود را زودتر بایران برسانم و فرزندانم را که هر دو در مسافرت ناخوش شده بودند مداوا نماید از مسافرت یا او امتناع نکردم و با هم یسحلی رفتیم که از بعضی اشخاص برای تسهیلات در عبور توصیه‌هایی بگیرم. چند نفر آنجا بودند و معلوم بود که انجمن سری دارند. یکی از حضار از من راجع بروابطم با حیدر عمو اوقلی سؤال نمود. گفتیم ایامی که او در ایران وارد سیاست شده بود من در اروپا تحصیل میکردم. از آنجا که بیاناتم صادقانه تلقی شد از دادن توصیه مضایقه نکردند و با راهنما بهوتل آمدیم که وسایل حرکت خود را فراهم کنیم. بعد از معاینه‌ی اشیاء و لوازم مسافرتم اظهار نمود پُلنی که در روی رود «کورا» بود منفجر کرده‌اند و قبل از رسیدن پرود مسافرین باید از راه آهن پیاده شوند. مسافتی را پیاده بروند سپس با کرجی از رود بگذرند و باز مسافتی را طی کنند تا بتوانند یا راه آهن دیگر مسافرت نمایند و حمل این اشیاء در این راه گذشته از اینکه خالی از اشکال نیست دست‌های خود را هم باید با دوده سیاه کنید تا شما را فردی سرمایه‌دار ندانند که چون طی چنین مسافرتی با دوناخوش کاری بسیار دشوار [بود] و بعد معلوم نبود سرنوشت ما چه خواهد بود از آن طریق صرف‌نظر کردم و از راهنما عذر خواستم و باین فکر افتادم که از طریق دیگری بمقصد برسم.

در آنوقت ممکن بود از دو راه دیگر بایران مسافرت کنند: یکی راه ایروان به تبریز و دیگری راه ولادی قفقاز به مشهد (بابل سرفعلی) که چون از طریق اول بواسطه‌ی نبودن وسایل خصوصاً با دو فرزند مریض مسافرت عملی نبود متوجه راه دوم شدم. بدستور ژنرال قونسول اتوموبیلی تهیه نمودند که با پرداخت چهل هزار منات مرا به «پتروسکی» برساند و از آنجا از طریق دریا وارد بابل سر شویم. ساعتی چند قبل از حرکت خیر رسید کمونیست‌ها «دربند» را تصرف کرده‌اند که از این طریق نیز مایوس شدم و چون ناامنی در تفلیس رو به شدت میگذاشت از ه ن خطی که آمده بودم بسویس مراجعت کردم.

از ورود چیزی نگذشت گرافی از مشیرالدوله نخست‌وزیر رسید که مرا بوزارت عدلیه منصوب کرده بود. از بهترین وسیله‌ای بود که میتوانستم خود را بایران برسانم. برای رفع خستگی و بهبود حال فرزندانم درخواست نمودم اجازه دهند پس از

چهل روز با ایران حرکت کنم که مورد موافقت قرار گرفت و داشتن یک مقام رسمی سبب گردید که سفارت انگلیس بدون هیچ اشکال گذرنامه‌ی مرا از طریق هندوستان وینا کند.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان عالی تمیز که در دولت وثوق عضویت هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل تعیین شده و باروفا رفته بود و بعد از تصویب قرارداد تحت حمایتگی ایران باز در پاریس توقف کرده بود و با وزیر خارجه کار میکرد بدیندم آمد. نظر باینکه تصور کرده بود رانی که راجع بمحکومیت من در محاکمهی رؤساء ومدیران وزارت مالیه داده بود سبب شود ریاست او را در دیوان مزبور حفظ نکنم از من دعوتی در «بوادوبولن» بشام کرد، سپس تقاضا نمود مقامش کماکان محفوظ بماند که من موافقت کردم.

از ماریسی با یک کشتی که پانزده روز بعد به «بمبائی» میرسد حرکت کردم و از بحر احمر که میگذشتم یک شب پس از صرف شام «سریرسی کاکس» همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده بود و سمت کمیسر عالی انگلیس بغداد میرفت خود را بمن نزدیک نمود و بعد از مُعارفه سؤال کرد چند روز در «بمبائی» میمانم و بعد بکدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم. گفتم توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و مایلم در بصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هر دو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاتم باین نتیجه رسید که راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون از این خط نمی توان عبور نمود. گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم که نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر بندر ایران است» که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم.

توقف من در بمبائی همانقدر طول کشید که از فرمانفرما والی فارس بوسیله تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتوموبیل و استخدام یک شوfer هندی با یکی از کشتی های خط بمبائی - خلیج فارس حرکت نمودم.

در بوشهر میرزا اسدالله خاندان استبدیاری بعین الممالک کارگر از من پذیرائی نمود و نا شیراز هم مرا بدرقه کرد.

از محمد تقی خان مؤید الملک دوست قدیم تلگرافی رسید و مرا در شیراز بخانه‌ی خود دعوت نمود که خود بآنجا رفتم و فرزندانم را بخانه‌ی فرمانفرما فرستادم.

انتصابم بایالت فارس

ورودم بشیراز تصادف نمود با ناامنی هائی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خط آباده - شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را بهر کس تکلیف می نمود چون برای برقراری امنیت پول و استعداد میخواست والی فارس هنوز تعیین نشده بود.

نه مردم میخواستند کسی بفارس برود که از رویه‌ی ولایت سابق پیروی کند نه سیاست خارجی میخواست در آنوقت که تبلیغات کمونیستی رو به شدت میگذاشت مردم ناراضی شوند. منتقدین هم که میدانستند هر کس از طهران اعزام شود بضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او بمن تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس بخانه‌ی مؤیدالملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا بتوقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصه‌ی بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یکسال دوام کند بیش از نه هزار تومان بمن نخواهد رسید ولی در فارس میتوانم یکصد و چهل هزار تومان در سال استفاده تمام بدینقرار:

(۱) حقوق دولت یکماهه ۶ هزار تومان در یکسال	۷۲۰۰۰۰ تومان
(۲) از قوام الملک یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال	۲۴۰۰۰۰ تومان
(۳) از صولت الدوله سردار عشار یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال	۲۴۰۰۰۰ تومان
(۴) از نصیرالملک بابت عوائد متفرقه در یکسال	۲۰۰۰۰۰ تومان
	۱۴۰۰۰۰۰ تومان

که چون این پیشنهاد مخاسب با سبک و سلیقه‌ی من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمیخواهید بشما چیزی نمیدهیم. گفتم مقصود این

است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق میکند که وجهی بدهند ولی شما یعنی چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ بعد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و بعدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا بکار برسم آنوقت استعفا میدهم و دولت هر کس را خواست باین سمت تعیین نماید.

در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمود و من بکار شروع کردم و در همه جا امنیت برقرار شد. اموال پرس ارفع الدوله نماینده ایران در جامعه ملی که از خط قاریس بارو با میرفت و قبل از تصدی من در آبادیه بعضی از افراد ایل قشقائی بغارت برده بودند و پسر ارباب کیخسرو را هم که بزم تحصیل با پرس حرکت کرده بود بقتل رسانیدند تمام از سارقین مسترد و بصاحب مال تحویل گردید.

نظر باینکه علت موجد دولت بیرنیا این بود که بعد از دولت وثوق دولتی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند ولی علت مبقیه نداشت، چه سیاست های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطنپرستی آنان نباشد و یا اشخاصی کار میکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند عشیر الدوله از کار کناره جوئی نمود. سپهدار (سردار منصور) دولت محل دیگر بجای دیگر (۱) تشکیل داد که من هیچ تصور نمیکردم بتوانم یا آن دولت همکاری کنم و در صدد بودم که ارتقا دهم ولی رئیس دولت مرا بمساعدتهای خود امیدوار کرد.

۵۵۵

برقراری امنیت ایجاب مینمود که صولت الدوله سردار عشایر بر ریاست ایل قشقائی منصوب شود. سلف من نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان درخواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش بر ریاست ایل صورت نگرفته بود و چون نخست وزیر سپهدار تصور کرده بود این کار بدون سود انجام نشده مجوز آ را از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آئین نامه و در نبودن هیچکدام با ا بایق تطبیق کند. نظر باینکه برای این انتصاب نه قانونی هست نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کار همیشه با نظر والی صورت گرفته است من او را باین سمت نصب کرده ام و غیر از از یکصد و پنجاه تومان که بدفتر ایالتی داده دیگر بهیچکس سپهدار را چیزی ندادم. که دولت تلگراف نمود و از من معذرت خواست.

(۱) یکی از جهات بحالی نخست وزیر بود که برای کودتا زمینه فراهم کرد.

از متعهدین فقط یک نفر وفا بعهد نمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و اثر هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل زغال از «کوهمره» بشیراز الاغ میگرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده‌ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان میگرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم برخلاف منطقی و هم برخلاف عدالت بود. برخلاف منطقی از این جهت که علت نداشتن ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشد و از کرایه آن سوءاستفاده نمایند. نظر باینکه در آن جنگ قسمت عمده‌ی کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشور میگردید چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر بشیراز رسید سه روزه کار خود را تعطیل کند و یکبار از کوهمره بشهر زغال حمل نموده کرایه آن را بنرخ عادی و معمول دریافت نماید. این کار بصورت منظمی درآمد و موجب رضایت همه گردید چونکه خریدار بیش از قیمت زغال بنرخ محل و کرایه مکاری چیزی نمیپرداخت و از صاحبان مال هم که شغلشان کرایه کشی نبود نه پول گرفته میشد نه الاغ.

برحسب اتفاق یکی از خانواده‌های منتفذهر تقاضا نمود عده‌ای مال متعلق بیک مکاری از حمل زغال معاف شود و علت این بود که در جریان جنگ اول جهانی و چندی هم پس از خاتمه‌ی جنگ بعضی از کالاهای خارجی در ایران کمیاب شده و قیمتشان بسیار بالا رفته بود و هر مال التجاره‌ای که زودتر بمقصد میرسید نفع سرشاری عاید صاحب مال میگردید که من با این تبعیض موافقت ننمودم و روز بعد که صورت مالیهائی را که برای حمل زغال فرستاده بودند دیدم معلوم شد آن دسته مکاری را نایب الایاله بخواهش آن خانواده از حمل زغال معاف کرده است که بار خود را باصفهان حمل کنند و از تسریع ورود مال التجاره بمقصد نفع سرشاری عاید صاحب مال نمایند. این بود که تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت فراهم شد بطهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکنند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم هیچ تشبیه‌ای که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت میکردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمیکردند. این بود جریان سیاست داخلی.

۹۵۵

واقعا تماس من با مأمورین سیاست خارجی که آنوقت منحصر بود بمأمورین دولت انگلیس از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ که من بابت خدمت منصوب شدم تا ۳ فروردین

۱۳۰۰ که شاه استعفا را قبول نمود یا سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کار کردم که بد نیست طرز رفتار هر یک از آنها را نیست بخود بطور اختصار شرح دهم:

(۱) بعد از اتصاف با ایالت فارس مازور «وویر» قونسول انگلیس بدیدتم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و ما نمیدانیم چه تمهیدی بکار بریم که از این تنفر بکاهیم و باز پس از چند روز که از تصدی من گذشت آمد و گفت پلیس جنوب را مأمور کرده ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت میشوند تنبیه کنند که بی اختیار حالم تغییر نمود و چنین استنباط کرد که این تغییر حال بواسطه بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالم تغییر نمود گفتم این بیانات را هر کس می شنید حالش از این هم بدتر میشد.

مگر نبود که جلسه قبل شما گفتید مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و باید کاری کنیم از این تنفر بکاهیم. اکنون میخواهید آن را مأمور تنبیه عده ای از هموطنان خود بکنید و بر انزجار مردم بیفزایید. هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین خان چاه کوتاهی را که نسبت بیکمی از عمال انگلیس دادند مردم طهران در نقاط عدیده مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند؟ از این بیانات مقصود این نیست که بخواهم تنگستانها را از نسبتی که بآنها میدهید میرا کنم. بلکه میخواهم این تذکر را بدهم که دخالت پلیس جنوب سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزایند و این کار بر علیه خودتان تمام میشود.

و اقا آنچه راجع بشخص من است در اموری که مربوط با ایالت است شما نییاست دخالت کنید. از ناامنی راه باید بمن شکایت نمایند تا من بوظیفه خود عمل کنم. اکنون که میخواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هر طور میخواهید بفرمائید که بعد از خاتمه این بیانات قونسول از جای خود برخاست. بمن دست داد و گفت از تصایحی که بمن کرده اید متشکرم و خواهانم شما بوظایف خود عمل کنید و از ما رفع نگرانی بنمائید که از آن جلسه چند روز بیشتر نگذشت که آمد و از من اظهار امتنان کرد.

(۲) مازر و ویر تغییر نمود مازر بعد بقونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که بامن صد درصد موافقت نمود. چه هر دو دارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلاند بود و میخواست وطنش با آزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهار روزه «لورد مردوکرک» ایرلندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محول میشود.

از مطلب قدری دور شدم و راجع باین مأمور وطنپرست بگویم که «مید» شخصی

شرافتمندی بود که من نظیر او را کم دیده‌ام و تاز روزی که من متصدی این خدمت بودم ماژر مید در شیراز بود و ما مثل دوبرادر صمیمی با ایران خدمت کردیم.

مأمورین سلفش از بعضی رؤساء و خوانین عشایر و جوهی برسم و دیعه برای تضمین امنیت گرفته بودند که هرگاه برخلاف عهد عمل کنند آن را ضیط نمایند، ولی ماژر میدیمن مسترد نمود و گفت اینها باید در مقابل شما متعهد شوند که نماینده عالی مقام دولت در این ایالت هستید و اضافه نمود یکی از جهات و دیعه در قونسولگری این بود که صاحبان وجوه بقونسولگری اعتماد داشتند. اکنون که بشما هم اعتماد دارند من سپرده‌ی آنها را بشما رد میکنم و جهات دیگری هم که سبب شده بود این وجوه در قونسولگری بماند از نظر شخص من منتفی است و مورد ندارد.

(۳) تماس من با کننل «فریزر» رئیس پلیس جنوب — پلیس جنوب قشونی بود بعدهی شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف در فارس و بقیه در کرمان اقامت داشتند.

در دولت علاء السلطنه که پیرنیا مشیرالدوله وزیر جنگ بود در یکی از اعیاد و روزهای گرم تابستان مقابل همین طالار آئینه‌ی ساطنت آباد که جلسات اولیه‌ی محاکمه من در آنجا تشکیل میشد سلام عام منعقد گردید و ژنرال «ساکس» رئیس پلیس جنوب هم آمد در جلوی صف صاحبمنصبان وزارت جنگ قرار گرفت. چون شاه هنوز بطالار نیامده بود وزیر جنگ با شاه مذاکره کرد. شاه ژنرال ساکس را خواست و با او صحبت نمود و بعد که از حضور شاه رفت سلام منعقد شد و این کار در آن روز بسیار حسن تأثیر نمود.

روی این سابقه یکی از روزهای اول انتصابم که هنوز مفتاح رمزی از مرکز برابم فرمیده بود تلگراف زیر را بین الممالک کارگزار بنادر جنوب با رمز کارگزاری بعنوان رئیس دولت تهیه نمود.

«اداری پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباً و شفاهاً یا ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر میشوند. مستعدی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آنها از چه قرار باید باشد، شماره ۲۶۳۰ — ۱۹ میزان»^۱ که مخابره شد و چون جوابی از نخست وزیر نرسید اینطور صلاح دیدم که سلامهای رسمی را که آنوقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد میشد موقوف کنم و روزهای عید بطور غیررسمی در طالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرائی نمایم و صاحبمنصبان پلیس جنوب هم مثل

(۱) اصل این تلگراف و نوشتجات دیگرم که در خانه بود روز ۲۸ مرداد از بین رفت. تلگراف مزبور و تلگرافهای دیگری که بعد از نظر خوانندگان میگذرد از نهمین سالنامه‌ی دنیا صفحه ۳۷ و صفحات بعد نقل شده است.

سایرین می‌آمدند و من از آنها پذیرائی می‌کردم.

راجع بمکاتبات هم از رویه‌ای که فرمانفرما برقرار کرده بود پیروی کنم و مائز اندریس میرزا فرزند یحیی میرزا ثقة السلطنه نماینده‌ی مجلس اول و افسر پلیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود به‌همین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته بفرماندهی ابلاغ نماید و بدین طریق عمل میشد. کنتل فریزر هم که فرماندهی پلیس جنوب بود از همه بیشتر بزبان ما آشنا و روابطش با من بسیار صمیمانه بود. شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز - طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پارتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش‌آمد را بتوسی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحدالعمال شاه که ذیلاً نقل میشود بشیراز رسید.

از طهران بشیراز - شب ۶ حوت - حکام ایالات و ولایات - در نتیجه‌ی غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی تکلیفی عمومی و ترزلول امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید ببحرانهای متوالی خاتمه دهیم. بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم، شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹. شاه

نظر باینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستیم تلگراف زیر را بشاه مخایره نمودم.

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسیله تلگرافخانه‌ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث یسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نحواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق.

پس از این تلگراف بیانی‌ی رئیس دولت و رئیس کل قسواء رسید که در جریان روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود که عیناً نقل میشود.

دهم حوت ۱۲۹۹ از طهران بشیراز - جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی

فارس.

آگاهی یافته ام اکل از قفاتلگراف تصدی مرا بشغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خبر باین جانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده‌ی اقتدار قشونی است بکسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی دهد و در لحظه‌ی واحد جان، مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان بعنوان رهینه صدافت آنها در معرض تهدید گذارده میشود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع میسازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمرة فکری ناراسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت تیر و بندی لازم است وظیفه‌ی خود را ایفاء نمائید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمیتواند تردید کند، آنهم فوراً تنبیه میشود.

من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بیهیج میشمارم. حضرتعالی نیز اگر میخواهید نماینده‌ی چنین دولتی باشید یا جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه‌ی مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بیغرض را محالی شایسته بدست آمده است. راست و بی پرده همانطور که عادت من است بحضرتعالی سابقه میدهم که نیست بشخص شما خوشبین و خبیثی مایلم که از چون حضرتعالی شخص شایسته‌ای در اصلاحات فارس استقاده کنم و بطور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه‌ای از صمیمیت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سوالات میشوند مصلحت نیست و موجب آن خودشان میشود. امیدوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله‌ی بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرهت خودتان را با احترام متافع ملی بمن اهداء نمائید. روش و منشور خودم را در بیاتیه‌ای که امر داده ام بویالات مخیره کنند لا محاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته اید - ریاست وزراء، سید ضیاء الدین

طباطبائی.

باین تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید بشرح

ذیل:

ایالت جلیله فارس - برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد بفرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه بطهران اعزام دارند - ۱۱ حوت، نمره ۱۴۰۱، سید ضیاء الدین طباطبائی ریاست وزراء

که در این تلگراف نام پلیس جنوب بقشون جنوب تبدیل شده و با گفته های دولت وطنی که آن را برسمیت شناخت بکلی منافات داشت و مردم بعدم صداقت آن گفته ها بی بردند و تصمیم یا اعتراض و مخالفت گرفتند. بتدریج که اخبار طهران میرسید بر مخالفت خود میافزودند.

نظر باینکه مخابرات حضوری وزیر فوائد عامه با نمایندگان متنفذین محل راجع بدستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت بمملکت چیزی ندیده اند چطور میتوانند مرا دستگیر کنند پس بهتر این است بطهران احضارم کنند و هر طور صلاح میدانند آنجا بامن معامله نمایند (۱) کلنل فریزر بامن داخل مذاکره شد و بعنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم شما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت بمن که والی این ایالتم دستخطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش میشد آن را نه فقط اجراء نکردم بلکه انتشار هم ندادم. بلافاصله گفت از سؤالی که کردم معذرت میطلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم تمیایست چنین سؤالی کرده باشم. حال اگر اجازه میفرمائید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم با کمال میل حاضرم و بفرمائید.

کلنل گفت آیا تصور میکنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم بیهیچوجه. سپس گفت در اینصورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده هائی را که داده است میتواند عملی کند و یا از کار کناره جوشی نمائید بگذارید هر چه در تمام مملکت میشود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمائید که من از نظریات شما مطلع گردم.

(۱) این احساسات وقتی ابراز میشد که هنوز دولت بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانند

نسبت به نیک و بد اظهار نظر کنند.

نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود سازم و مخالفتی سبب نشود که دیگران بمن تاسی کنند و نقشه‌ی سیاست خارجی را خنثی نمایند. این سلیقه‌ی انگلیس‌هاست که اول حداکثری می‌خواهند، چنانچه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود باز از خود او بهر حداقلی که ممکن باشد استفاده مینمایند و برای اثبات بی‌عرضی خودشان کوچکترین استفاده‌ی از اشخاص باعقیده و ایمان را بزرگترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی‌ایمان ترجیح میدهند (۱) و از کسانی بی‌عقیده و بی‌ایمان وقتی می‌خواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم‌ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد، و چون دید که من با دلیل و برهان حرف می‌زدم و حاضر نمی‌شوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچکترین موافقتی بکنم پس بهتر این بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره‌غیر از این نداشتم. چونکه پیشرفت نظریات من بسته باین بود که شاه استعفا مرا قبول نکند، همچنانکه در نهضت اخیر هم آزادی و استقلال حقیقی مملکت بسته باین بود که شاه مرا عزل نماید و دولت دیگری را بلافاصله روی کار نیاورد. بهمین جهت هم من به احمدشاه تلگراف کردم و بدولت استعفا ندادم. چنانچه با نظریات کلنل موافقت نمی‌کردم آنوقت بهر طریق که ممکن بود بدست بعضی از منتقدین محل و یا بوسیله‌ی پلیس جنوب مرا باین عنوان که دستخط شاه را اجرا نکرده‌ام دستگیر می‌کردند و یک رستاخیزی هم در شیراز بر پا مینمودند. این بود که تلگراف ذیل را بخود شاه مخابره کردم.

«نظر باآثار پیش آمده‌ای محتمل الوقوع و کمالت مزاجی که بقسماً عارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع مینماید تا ورود آقای قوام الملک از ابوابجمعی خودشان بهر زحمتی باشد حوزه‌ی ایالتی را مراقبت مینماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود، ۱۶ حوت ۱۲۹۹، دکتر محمد مصدق».

و از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه باین جمله از تلگراف من «پیش آمده‌ای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمدان مقاومت متقی که در مجلس صیانت لندن راجع بقرارداد نمود اکتفاء نکند و اگر می‌رود نام درختانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر اینکه تصور میشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر موره از ابراز وطنپرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و بهمین جهات هم دخالت خود را در امور تا

(۱) علت تشکیل دولت‌های ملی در ایران همین اصل بوده است.

ورود قوام‌الملک بشیراز محرز نمودم. ولی این دو آرزو و انتظار بخود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نبوشید.

هنوز بتلگراف من جوابی نرسیده و بیش از چند روز بآخر سال نمانده بود که مؤید الشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را میخواهند میدان اسب‌دوانی قرار دهند که من بوسیله‌ی مازرادریس میرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او را تأدیه کنند و تصور میکردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال با اقداماتی که شما کرده‌اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده‌ی از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد باستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از ساخته لیست و خوب است خودتان بفرمانده‌ی قشون مراجعه کنید و مقصودی که دارید حاصل نمائید.

در جواب گفتم من بکسی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا میبرم و از جلسه خارج گردیدم. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر میکردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب‌دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه‌ای روی کاغذ ساده و بی مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود و گفت نامه‌ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. (۱) خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقرخان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشروئی گفت این آقا را میشناسید؟ گفتم این چه سؤالی است، ایشان متصدی امور قوام‌الملک هستند. گفت متصدی کار فرمانفرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده‌ام که رضایت خود را برای اسب‌دوانی در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده‌ی مالک با این کار موافق است آیا یاسب‌دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهائی که در ملک مؤید الشریعه بر پا شده بود ازجای کردند و بسطان‌آباد حمل نمودند. این بود طرز رفتار کلنل فریزر در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد یا

(۱) جمله «تنبیه کرد» گفته‌ی خود اوست که عیناً نقل شده.

با حاکم دیگر هم این رفتار را میکرد.

بعد از ۲۴ سال یعنی سال ۱۳۲۳ که دوره‌ی دیکتاتوری خاتمه یافت و انتخابات طهران نسبت بسایر نقاط آزاد شد و من مجدداً بنماینده‌گی از مردم طهران وارد مجلس چهاردهم شدم خاطره‌ی دیگری از او دارم که بد نیست آن را هم در این جا نقل کنم.

قبل از حرکت از شیراز که کلنل بدیدنم آمد و با او وداع کردم و از دو مشک (۱) آبی که بگماشته من داده بود اظهار امتنان نمودم و دیگر از او هیچ خیر نداشتیم تا روز ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۳ که بین من با بعضی از وکلاء در مجلس سخنانی درگرفت که از جلسه خارج شدم و تصمیم گرفتم دیگر بمجلس نروم. (۲)

روز بعد اول وقت مصطفی قاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس بمن تلفن نمود و گفت فردا (۱۵ اسفند) عده‌ای شما را بمجلس خواهند برد که من چیزی نگفتم و مذاکرات خاتمه یافت و بعد بخود میگفتم که با شرکت نفت ارتباطی ندارم که بمن این تلفن را کرده‌اند و بخواه‌امی من قیام نموده‌اند. من هر عملی که کرده‌ام روی صلاح و مصلحت مملکت نموده‌ام. عصر همان روز هم ادیب قرزند ادیب الممالک قراهنی (۳) شاعر معروف از طرف کلنل قریزر نزد من آمد و همین طور پیام آورد که باز مزید تعجب گردید و فکر میکردم با کسانی که از طرف شرکت نفت جنوب و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس می‌آیند چه بگویم و چه رویه‌ای اتخاذ کنم.

نظر باینکه در این مملکت احزاب مؤثر و مهمی نیست و ابتکار در بسیاری از

(۱) آنوقت هنوز اتوموبیل در ایران رواج نگرفته بود و بتقلید از پلیس جنوب هرکس در شیراز مسافرت مینمود مشک آبی هم برمیداشت تا چنانچه در محلی آب نبود برای مصرف اتوموبیل استفاده کند و این مشکها را که هر کدام گنجایش چند لیتر آب داشت پلیس جنوب وارد کرده بود و گماشته‌ی من که برای خرید دو مشک یا آنجا مراجعه کرده بود کلنل مزبور مطلع شده و گفته بود اکنون ارباب شما دارای سستی نیست که از قبول دو مشک آب هم خودداری کند و طبق دستور او اداره دو مشک آب به گماشته‌ی من بلاغوض داده بود.

(۲) برای اطلاع از شرح قضیه ملاحظه شود «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول صفحه‌ی ۲۸۲

تا ۳۴۱.

(۳) ادیب الممالک از دوستان من بود و تا نه آبان ۱۳۰۴ که در مجلس شورای ملی با ماده واحده راجع به تشکیل دولت موقتی مخالفت کردم و از جلسه خارج شدم از اینکه قرزند او مستی در آرتش داشت اطلاع نداشتیم. چون شهرت یافته بود که دولت مخالفین خود را تبعید میکند شب هنگام یک نفر از پشت بام خانه‌ای مجاور من با صدای بلند میگفت امشب مراقب خود باش که بعد معلوم شد خانه مزبور متعلق است بادیب که آنوقت آجودان سرلشکر کریم آقا یوزجهمیری همسایه من بود.

موارد دست سیاست خارجی است تصمیم گرفتیم اگر واردین کسانی باشند متسوب سیاست خارجی از خانه حرکت نکنیم، و الا نسبت بآن عده از مردمی که صرفاً روی احساسات و علاقه بامور اجتماعی بخود رُحمت میدهند و بخانه‌ی من می‌آیند توهین نمایم.

روزی بعد ابتدا عده‌ای آمدند که مورد توجه واقع نشدند. سپس جمعیت زیادی از دانشجویان و اشخاص دیگر از هر قبیله و هر قسم وارد شدند و گفتند بین خانه‌ی من و خیابان نادری آنقدر جمعیت است که بزحمت میتوان عبور نمود. این بود همگی بقصد مجلس حرکت کردیم و هر قدر بمجلس نزدیک‌تر میشدیم بر تعداد مردم افزوده میشد و چون در اتوموبیل عده‌ی زیادوتنگی جا سبب شده بود که من دچار حمله شوم در میدان بهارستان مرا از اتوموبیل خارج کردند و روی دست می‌بردند که وارد مجلس کنند که نظامیان در را بستند و باز مرا همانطور و با همان حال برای استراحت بکافه‌ای که در ضلع شمال شرقی میدان و مقابل مجلس واقع شده بود می‌بردند که ناگهان سرتیب گلشائیان فرماندار نظامی طهران دستور داد شلیک کنند و یکی از سربازان که مرا هدف کرده بود تیرش بخطا رفت و رضای خواجه نوری دانشجورا که در ایوان طبقه‌ی فوقانی کافه ایستاده بود از پای درآورد.

با اینکه بر علیه سرتیب گلشائیان در مجلس شورای ملی اعلام جرم نمودم مسئولین وزارت جنگ نتخواستند او را در یک دادگاه قانونی محاکمه کنند تا معلوم شود چرا دستور شلیک داد و چرا شلیک تمام افراد هوائی بود جز آن یک تیر که دانشجویی را از بین برد.

اکنون قسمتی از نطق خود را که در جلسه ۲۳ اسفندماه ۲۳ مجلس شورای ملی ایراد کرده‌ام از شماره ۲۵ «مذاکرات مجلس» صفحه ۱۴۲ عیناً نقل میکنم.

«من از دولت سؤال میکنم چه شد اول سرتیب گلشائیان حاکم نظامی از کار برکنار شد و بلافاصله رکن ۲ سناد آرتش که صلاحیت رسیدگی نداشت بدون تحقیقات از شهود و مطلعین او را تبرئه کرد. پس از آن بعنوان اینکه بسیلی یکی از نمایندگان جواب نداد از کار متنصل شد. من باین دولت و دولتی که بعد می‌آید عرض میکنم که سرتیب نامبرده باید در محکمه‌ای مرکب از اشخاص معروف بصحت عمل محاکمه شود والا برای من مشکل است که در این مجلس انجام وظیفه نمایم.»

۰ ۰ ۰

این واقعه در جامعه بدو شکل مختلف تعبیر گردید: نظر بعضی از هموطنان این بود که ساحتی‌ی روزی ۱۵ اسفند زاده‌ی فکر دستگاه شرکت نفت بوده ولی عده‌ی دیگر

عقیده داشتند که شرکت مزبور میخواست در ازای مخالفت من با پیشنهاد «کافتارادزه» و نیز برای طرح منع امتیاز نفت که بمجلس پیشنهاد کردم از من قدردانی کنند. این تعبیر بیشتر با حقیقت تطبیق میکند. اگر شرکت میخواست من از بین بروم عضو رسمی شرکت بمن تلفن نمی کرد و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس مرا از آمدن مردم مطلع نمی نمود و چون مخالفتم با پیشنهاد کافتارادزه سبب شده بود که مخالفین آن را از نظر هواخواهی سیاست انگلیس تعبیر کنند این است که لازم میدانم در این باره نیز توضیحاتی بدهم.

نطق من در جلسه هفتم و طرح قانونم در جلسه یازدهم آبان ۲۳ راجع بحرمین امتیاز نفت مربوط بهیچ سیاستی نبود و مثل تمام بیاناتم روی مصالح مملکت ایراد شده بود.

چنانچه کافتارادزه موفق شده بود امتیاز معادن نفت شمال را بدست آورد نفع مشترک دو همسایه شمال و جنوب در معادن نفت ایران سبب میشد که ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و این یکی از مواردی بود که ما با سیاست انگلیس وجه اشتراک و وجه افتراق داشتیم.

وجه اشتراکمان این بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی از معادن نفت شمال استفاده نکند و روی همین اصل طرح پیشنهادی من در مجلس که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش هواخواه سیاست انگلیس بود با آن سرعت گذشت.

و اما وجه افتراق ما - دولت انگلیس میخواست روزی از معادن نفت شمال هم استفاده کند ولی ما میخواستیم که روزی بیاید ملت ایران از تمام معادن نفت متحصراً خود استفاده کند و هیچ دولتی نتواند برای ادامه‌ی از استفاده نفت آزادی و استقلال ما را دستخوش اغراض خود قرار دهد و آن روز همان جلسه‌ای بود که قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت.

از موضوع که خاطراتم در ایالت فارس بود خارج شدم و اکنون بدتبال اصل مطلب میپردازم که از شاه جوابی بتلگراف استعفای من نرسید و هر چه میگذشت بیشتر احتمال میرفت که شاه استعفایم را قبول نکند و من در فارس بمانم. با این حال بعضی از عمال بیگانه در شیراز میخواستند دست به عملیاتی بزنند و در اطراف ایجاد ناامنی نمایند که بعضی از همکاران من برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش و ناامنی پیشنهاداتی نمودند. یکی از آن پیشنهادات کتبی بود و عیناً در اینجا نقل میشود.

«۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۳۹۹ - چون پاره‌ای بی نظمیها در اطراف

این ایالت شروع شده سابقین دست بکار هرزگی و در این موقع که بعضی هنگامه طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و بهم‌خوردگی به بعضی عملیات بپردازند لازم است تلگرافی که بتلگرافخانه فرستاده میشود در تحت نظر ایالت باشد استدعا میشود بریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایند تلگرافی که بنقاط گفته میشود قبل از اینکه بنظر کارگزاران عالی برسد مخابره ننمایند و تلگراف محل نظم و صلاح مملکت را توقیف فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک - مؤبدالملک - محمدباقر - لطفعلی نوری - فضلعلی رئیس نظمیہ و سه امضای لایق‌رأدیگر (نقل از نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۴۰).

این پیشنهاد بموقع اجراء گذارده شد و پس از دو سه روز ماژر مید فونسول انگلیسی بملاقات من آمد و گفت آقایان سردار فاخر و مشارالدوله حکمت تلگرافی از طهران بشیراز مخابره نموده‌اند که بمقصد نرسیده است. در جواب گفتم نظارت رئیس تلگرافخانه راجع بتلگرافاتی است که از شیراز بخارج مخابره میشود، در تلگرافاتی که از خارج بشیراز میرسد حق نظارت ندارد و این قبیل تلگرافات را باید بدون تأخیر بمقصد برسانند که معلوم شد بیانات من او را متقاعد نمود و نامه ذیل را که بخط خود نوشته بود فرستاد.

«قدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن بحضرت اشرف خجالت میکشم. اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتان عرض کردم ازقراری که جناب وزیر مختار فرموده بودند بنا بود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی کنند بجناب آقای حشمت الممالک آنوقت از ایشان پرسیدم که همچوتلگرافی رسیده است یا خیر؟ فرمودند که هنوز خیر. چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود ولیکن آقای مزبور ندادند. حالا هم وزیر مختار سؤال میکنند که تلگراف رسیده یا خیر، خدمت ایشان چه جواب بدهم؟ اگر از جانی جلوگیری از دادن بصاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جانب جواب دادن بوزیر مختار مشکل است، چه کنم - دوستدار ماژر مید فونسول انگلیسی در شیراز.»

* بالاخره معلوم نشد که آقایان تلگراف خود را در چه موضوع مخابره کرده بودند که بمقصد نرسید و از وصول بمقصد چه نفعی عاید بیگانگان میشد که فونسول انگلیسی بصددور این نامه مبادرت کرد.



پانز سال چند روز بیشتر نمانده بود که بعضی از همکارانم خصوصاً نصیرالملک که بعنوان مخالفت با سیاست خارجی مدتی بنزدان رفته و در زمان ایالت

فرمانفرما آزاد شده بود اظهار نمود وضع سیاست خارجی بازمانی که من مأمور این ایالت شده بودم بسیار فرق کرده است. آنوقت اقتضا مینمود شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت قرار بگیرد ولی اکنون دولت از اشخاصی تشکیل شده که ارتباطشان با سیاست خارجی بر احدی پوشیده نیست. آن ایام والی فارس با پلیس جنوب مکاتبه نمیکرد ولی امروز رئیس دولت پلیس جنوب را برسمیت شناخته و یک ستون از این قواء را با توپخانه بظهران احضار کرده است. بنابراین عدم انعقاد سلام از این نظر که پلیس جنوب در سلام حاضر نشود مخالفت شدیدست که با سیاست انگلیس میشود. بهتر آن است که روز اول سال سلام منعقد گردد. پلیس جنوب هم اگر آمد کاری برخلاف سابقه نشده چونکه در زمان فرمانفرما هم همیشه در سلامهای رسمی حاضر شده اند.

این بود اظهار یکی از همکاران من وعده ای دیگر، چنانچه مسلم بود که شاه استعفا را قبول نمیکند با این پیشنهاد موافقت نمیکردم ولی چون معلوم نبود شاه چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود، در این مملکت هم احزاب مهم و مؤثری نیست که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و اعضاء تحت این عنوان که تبعیت از تصمیمات حزبی میکنند از خود رفع محظور کنند، در مبارزاتی هم که پای حزب در کار نیست وضعیت مبارزین از نظر فهم و علاقمندی یوطن و احساسات و احتیاجاتشان یکی نیست و بسیار فرق دارد بعضی که حتی از کشته شدن یا ک نمیکند و برخی که برای اندک ضرردست از مبارزه میکشند، این بود که با این پیشنهاد موافقت کردم. شاید همین سبب شود که شاه استعفا را قبول نکند و همکارانم دچار مشکلات نگردند. چونکه بعد از کودتا پیشرفت کار من در امور ایالتی بواسطه احساساتی بود که یک عده مردم وطنپرست ابراز نموده و با من همکاری میکردند و گاه می شنیدم که میگفتند وای از آن روز که من از شیراز بروم و باز گرفتار بدبختیهای سابق بشوم.

آری!! سلام منعقد شد و اشک تأثر از چشمهای بعضی از همکارانم خصوصاً محمدتقی خان مؤیدالملک سرازیر بود و طولی نکشید که تلگراف زیر در جواب تلگراف استعفا من از شاه رسید.

«۲ حمل - استعفا شما از ایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایند، شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را بمن ابلاغ نموده است. پس تصمیم گرفتم روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کنم و روز قبل از حرکت قوام الملک آمد و باین عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از او نگرفته ام چکی برآیم آورد که از قبول آن خودداری کردم و چون برای خرج سفر احتیاج

بوجه داشتم مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمدباقرخان دهقان بوام گرفتم و بیرون طهران آن را پرداختم.

احضار فوری من بطهران از طرف شاه سبب شده بود که هر کس آن را بشکلی تعبیر کند. بعضی چنین حدس میزدند که مقصود این بود زودتر از خاکد فارس خارج شوم تا زمینه برای آمدن نصرت السلطنه عموی شاه و قایم مقام من فراهم گردد و برخی اینطور که چون نتوانستند مرا در شیراز دستگیر کنند زودتر حرکت کنم که در اصفهان بازداشتن نمایند. ولی از آنجا که وقایعی روی داد بمقصد نرسیدند و بد نیست که آن وقایع را نقل کنم.

دختر و پسر بزرگم را که فرمانفرما با خود بطهران آورده بود قبل از وقوع کودتا با همسر و تمام خانواده شیراز حرکت نمودند. ورودشان تصادف نمود با استعفای من که چند روز بیشتر در شیراز نماندند و بعزم طهران حرکت کردند و قبل از حرکت نصیرالملک دعوت نمود و منزل اول را در قریه سیدان دوازده فرسخی شهر قرب «سیوند» ملک خانواده‌ی او قرار دهم و شب در آنجا بمانم.

وسایل نقلیه ما عبارت بود از یک اتوموبیل که در هندوستان خریده بودم و یک دلیجان و گاری که از شیراز تا اصفهان کرایه کرده بودم که برحسب اتفاق نزدیک پل خان گاری برگشت و چند نفر سرتشیان آن مجروح و مصدوم شدند که آنها را برای معالجه بشیراز روانه کرده و در میدان ماندم. شوهرم نیز مبتلا بحصبه گردید که او را هم از سیدان بشیراز فرستادم.

در سیدان از «آرمیتاز اسمیت» نامه‌ای رسید که پس از یک سلسله تحسین از عملیاتم در فارس تقاضا کرده بود با من ملاقات کند که چون ممکن بود آن را بهانه قرار دهند و بعنوان سازش یا سیاست خارجی مرا دستگیر کنند این ملاقات دست نداد.

توضیح آنکه آرمیتاز مستشار مالی قرارداد وثوق بود که مشیرالدوله نخست وزیر او را برای رفع اختلافی که راجع بحق الامتياز دولت از سال اول بهره برداری تا ۱۹۲۰ روی داده بود بلند فرستاد و مقصود اصلی نخست وزیر این بود که آرمیتاز از ایران بیرون رود و عدم دخالتش در امور مالی مملکت بعنوان مستشار قرارداد سبب شود که افکار عمومی تسکین یابد.

طبق قرارداد داری اختلاف بین دولت و شرکت را میبایست سه نفر حکم قطع کنند، ولی آرمیتاز آن را بحکمیت یک نفر انگلیسی محول نمود و تمام دعای دولت ایران را از بابت حق الامتياز چندساله بمبلغ ناچیزی که یک میلیون لیره بود قطع کرد. در کاری

هم که مأمور نبود و حتی دخالت نداشت دخالت نمود و نظری برخلاف قرارداد و مصالح ایران اظهار کرد. چونکه طبق قرارداد دولت ایران حق داشت ۱۶٪ عایدات خالص شرکت های اصلی و شرکت های تابعه را بعنوان حق الامتیاز بخواهد. ولی آرمیتاژ شرکت های حملی و نقل را از پرداخت این حق معاف نمود و بعد از استعقای مشیرالدوله هم بایران آمده بود که باز برطبق قرارداد انجام وظیفه کند.

متجاوز از چهل روز در سیدان یسر بردم. تصرف السلطنه باین عنوان که زمینهای کاری در شیراز فراهم نشده بود یا بعلت دیگر در اصفهان توقف نموده بود و روز ۱۸ اردی بهشت از سیوند گذشت و بشیراز وارد گردید که چون توقم در خاک فارس بیش از آن صلاح نبود شوقری از شیراز خواستم و حرکت تصادف نمود با مسافرت بنی سلیمان خبیر معظم رئیس تلگرافخانهی شیراز که باصفهان منتقل شده بود و در اتوموبیل با من مصاحبت میکرد.

در مهیار هشت فرسنگ باصفهان ژاندارمی آمد و مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت اگر در اصفهان بماتید امنیه مأموریت خود را برای دستگیری شما اجراء خواهد نمود ولی اگر بقصد طهران از شهر خارج شوید بمركز اطلاع میدهد که بواسطهی عدم توقف در شهر دستور اجراء نگردید و هر قدر خواستم بگوید از طرفی کئی آمده است چیزی نگفت و رفت.

در قلعه شور آخرین منزل شیراز باصفهان با مصاحب خود بدین عنوان که توقم در اصفهان و اظهار نظر در اوضاع ممکن است موجب بازداشتم بشود وداع کردم و بخانواده دستور دادم وسایل حرکت خود را در اصفهان فراهم کنند و در قریهی «گزر» منزل اول اصفهان بطهران خود را بمن ملحق نمایند.

از ورودم به گز چیزی نگذشت که دوست صمیمی من شادروان غلامحسین سردار محتشم حاکم اصفهان بوسیلهی قاصدی پیام فرستاد هر کجا بروم دستگیرم خواهند نمود. چنانچه بچهارم حال بروم از من پذیرائی خواهند کرد تا وضعیات روشن شود. خانواده ام نیز پس از سه روز توقف در اصفهان به گز آمد و بطهران حرکت نمود و چون من با خانواده نبودم و بکاشان وارد تشدم که دستگیرم کنند مجدداً بمأمورین اصفهان دستور بازداشتم را میدهند که خبر ورودم بچهارم حال میرسد و موضوع خاتمه مییابد.

و اما راجع بسافرتیم بچهارم حال که با شوهر و عبدالرحیم خان گماشته و قاصد

که ما را هدایت می نمود جمعاً چهار نفر بودیم از نقاطی گذشتیم که با اسب هم باشکال میتوان از آن نقاط عبور نمود. شب در عزیز آباد شکارگاه سابق ظل السلطان بیتوته نمودیم و روز بعد از «سامان» ملک سردار ظفر گذشته وارد «قهقرخ» شدیم که گفتند خوانین از محل فشلاقی ایل به شمس آباد ملک سردار اشجع آمده و از آنجا میخواهند بخانهای خود بروند که چون از ورودم بچهارمحال اطلاع نداشتند لازم بود شرحی بتویسم تا چنانچه موافقت کنند محلی برای اقامت خود تهیه نمایم.

نامه ای بسردار جنگ نوشتم که همان قاصد برد و جواب آورد که در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسموس» قونسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود که چون دیگر جای تأمل نبود عازم شمس آباد شدم که برای دیدار من یک شب دیگر خوانین آنجا ماندند و قرار شد که هر پانزده روز میهمان یکی از آنها باشم که با امیرمفتح رئیس ایل بختیاری به «دهکرد» رستم و آنجا با معظم السلطان پدر آقایان معظمی آشنا شدم و از توقعم چند روز بیشتر نگذشت که رئیس دولت از ابران رفت و قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و مرا پشاه برای پست وزارت مالیه معرفی کرد.

از چهارمحال یا سردار اشجع باصفهان می آمدیم و چیزی بآخر روز تمالنده بود که چرخهای جلوی اتوموبیل در یک چمن زاری فرورفت و این واقعه نزدیک جاده ای روی داد که محل عبور ایل بویراحمندی بود و منتهی میشد بقریه تی زردیان. رجل معروف بختیاری میخواست شب در آنجا که امنیت نداشت بمانیم تا صبح شود و از اطراف کمک بخواهیم، ولی بعد با ما همکاری نمود و توانستیم چرخها را از گل درآوریم.

توقف من در اصفهان طول نکشید و بعد از عرض سپاس بسردار محتشم یا سردار اشجع برادر ایشان بظهران حرکت نمودیم.

تصدی من در وزارت مالیه

از این نظر که قوام السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و من والی فارس بودم و مبیایست گزارش حوزه‌ی مأموریت خود را یاو بدهم از من دیدن نکرد. در صورتیکه من سه ماه قبل از تشکیل دولت او استعفا داده بودم و در آن دولت هم که مرا برای پست وزارت مالیه بشاه معرفی کرده بود نمیخواستم شرکت کنم و از این سوء تفاهمی که باو دست داده بود استفاده نمودم و ملاقاتی بین ما دست نداد.

یکی از علل عدم قبول کار این بود که «آرمیتاژ اسمیت» مستشار مالی قرارداد تحت الحما یگی ایران در وزارت مالیه کار میکرد. دیگری که سلیقه‌ی ما در طرز کار با هم فرق داشت. تا اینکه چندی بعد از ورودم بطهران نامه‌ای از او رسید و مرا برای حضور در یکی از جلسات هیئت وزیران دعوت کرد و چون موضوع مذاکرات معلوم نبود میخواستم قبلاً استحضار حاصل کنم تا اگر مقتضی نبود معذرت بطلبم. ولی از نظر حفظ نزاکت تصمیم گرفتم در جلسه حاضر شوم، چنانچه موضوع مذاکرات با نظریاتم تطبیق ننمود خارج کردم که برحسب اتفاق همینطور پیش آمد.

جلسه تشکیل شده بود از نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت که قوام شروع بصحبت نمود و گفت گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع باصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی است و با فقدان وجه هم نمیتوان کاری کرد و تنها راهی که بتظر رسید این است که علی الحساب یا کمک و مساعدت شما وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینیم چگونه میشود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آنوقت مرا تدیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود، برای اینکه بیانات نخست وزیر در من تأثیر کند و شانه از کار

خالی نکشم. تا اینکه پس از یک سلسله بیانات قوام گفت انتظار ما هم از شما فوق العاده نیست. نظر باینکه میخواهیم بوسیلهی طبع و نشر اوراق خزانه (بون دوترزور) وجهی بدست آوریم و دارندگان وجه هم وقتی برای خرید اوراق حاضر میشوند که بدانند روز وعده میتوانند طلب خود را از خزانهی دولت وصول کنند این است که تصور کرده ایم از نظر تأمین داخلی امضای شما و از نظر سیاست بین المللی اعضای آرمیتاز اسمیت ما را بانجام مقصود موفق بدارد و یقین داریم تا آنجا که بتوانید از این کمک و همراهی دریغ نخواهید نمود و بعضی از وزراء هم که اکنون خاطر من نیست در این زمینه بیاناتی کردند.

نظر باینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد نمیخواهم همکاری کنم این نقشه که صورتاً برای تهیه پول و معناً برای تکذیب آن اشتهاات ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و عصبانیت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدین طریق خاتمه یافت.

آرمیتاز هم که یقین کرد تا در آن وزارت کاری میکند من کار قبول نخواهم کرد و افکار [عامه] هم با دخالت او در امور مخالف است تدریجاً از کار خودداری نمود تا اینکه دیگر بوزارت مالیه نرفت و چون موقع ورود من از شیراز بدیدلم آمده بود از او برای بازدید وقت خواستم که در باغ مخبرالدوله محل کنونی بیمارستان شماره ۲ آرایش منزل داشت و ناحوش روی زمین خوابیده بود و از من با همان حال پذیرائی کرد و در ضمن صحبت گفت چه خوب گردید کار قبول نکردید، چونکه وضع طوری خواهد شد که کارها بیشتر دوام کند و آتوقت است که شما میتوانید بهتر بمملکت خود خدمت کنید که از این بیانات چیزی درک نشودم و بعد که دکتر میلسبو آمد و متصدی کار شد فهمیدم که مقصود آرمیتاز از این بیانات چه بود.

با اینکه مستشار مالی قرارداد رفته بود چون قوام میدانست علت دیگری هم هست که نمیخواهم در آن دولت شرکت کنم وزیر جنگ یخانهی من آمد و گفت من میخواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم، شما نمیخواهید مالیه را بصورتی در آورید که من از کار و عمل شما بنفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که میگفتند آرمیتاز اسمیت ها وقتی نخواهند توانست در مالیه مملکت دخالت کنند که مالیه اصلاح شود سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم و چون پست وزارت فوائد عامه هم متصدی تداخت آن را برای نوائی نیرالسلطان که یکی از مبارزین با قرارداد بود پیشنهاد نمایم که باین سمت منصوب گردید و دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع با اصلاحات کنم که برای اینکار لایحه ای پیشنهاد کردم و ضمن بحث در لایحه از

مذاکرات بعضی از نمایندگان حس کردم که مقصود از آن همه اصرار این نبود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه میخواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه میخواستم خود را از دایمی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده‌ی واحده راه کناره‌گیری از کار و عدم شروع باصلاحات را برویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم و نتیجه‌ی کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

اصلاحات من روی سه اصل استوار شده بود:

(۱) موازنه‌ی بودجه

(۲) رسیدگی بسوابق کارمندان وزارت مالیه

(۳) تنظیم لایحه تشکیلات

و بعد از آزمایش پیشنهاد آن بمجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک و یادداشت‌هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسراست و با مراجعه بچرایه می‌توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر تاجرانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده‌ی واحده مربوط بااختیارات سه‌ماهه من وقت میداد که لوایح خود را بمجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از پشتیبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهم و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام خود را تمام نمایم.

مجلس بشادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع بشرکت من در دولت در جلسه‌ی خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم برنامہ‌ی دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیت و در حکم این بود از عهده‌ی گفته‌های خود برتمی‌آیم از شرکت در دولت خودداری کردم.

انتصاب من بایالت آذربایجان

بعد از استعفای دولت قوام دیگر نتوانستم از خانه خارج شوم چونکه مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خاتمه یافت و تبلیغات مخالفین هم بر علیه من آنقدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم و آن روزی بود که امیراعلم وزیر فرهنگ و همکارم در آن دولت برای فوت یکی از برادران خود مجلس ختمی در خانه بر پا کرده بود و در پیچ هر پله یکی از اخوان او ایستاده از واردین پذیرائی می نمود و هر کدام که مرا میدید روی خود را طرف دیگر میکرد و علت این بود که یکی از این برادران در ریاست مالیه ی یک محلی متهم بسوء استفاده شده بود و در انتخابات دوره چهارم تقنینیه هم که در زمان نخست وزیری وثوق الدوله صورت گرفت بعنوان نمایندگی مردم وارد مجلس گردیده بود که برای اولین بار در عصر مشروطه سلب مصونیت او را از مجلس خواستم.

از پیچ و خم پله ها که گذشتم وارد مجلس شدم و در محلی که بین صمصام السلطنه و حاج فخرالملک اردلان خالی بود قرار گرفتم که آنها نیز روی خود را بطرف دیگر نمودند و علت این بود که صمصام مالک ملکی بود در دهستان غار طهران موسوم به «ایرین چیچکلو» که میخواست گندم آن را بنرخ روز در بازار آزاد معامله کند ولی «مولی تور» رئیس اداره ی غله آن را برای مصرف نان شهر گرفت و قیمت آن را بنرخ رسمی دولت پرداخت. حاج فخرالملک هم که یکی از دوستان من بود مثل بعضی اشخاص از دو محل حقوق میگرفت، یعنی دو بیست تومان در هر ماه از دریا و دو بیست تومان از دولت که چون هر دو از خزانه ی مملکت داده میشد یکی از آن دو حقوق ازین رفته بود.

در موضوع کسر حقوق مخالفینم منحصر باینها نبود. اشخاص و تشکیلاتی که

بدون دلیل و تصویب مجلس از خزانه‌ی دولت استفاده می‌کردند و از نظر توازن جمع و خرج این راه استفاده مسدود شده بود با من مخالف شدند. من یاب مثال بودجه دربار سلطنتی که طبق تصویب انجمن مالی مجلس اول در هر ماه به سی هزار تومان تصویب شده و دولت وثوق برای جلب دربار ده هزار تومان بآن افزوده بود و نیز حقوق ولیعهد که از ماهی ده هزار تومان به چهارده هزار تومان افزایش یافته بود.

اکنون هموطنان عزیزم می‌توانند خوب قضاوت کنند که بعد از کناره‌گیری از کار من با چه مخالفین بزرگی روبرو شده‌ام. از شاه، ولیعهد، همه و همه هر کدام بیک جهتی با من مخالفت می‌کردند و آنهایی هم که از من ضرری ندیدند تحت تاثیر تبلیغات مخالفین درآمدند و مرا پیرو مذهب باب دانستند و می‌گفتند از «عکا» بمن الواحی می‌رسد که باین عنوان مرا از بین ببرند.

این مشکلات و محظوراتی که برایم ایجاد شده بود سبب شد که تصمیم بگیرم هیچوقت در امور دولت دخالت نکنم و نظریاتی که قبل از انتصابم بوزارت عدلیه داشتم بموقع اجراء گذارم، یعنی امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده‌ای ژاندارم بفرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سرپیچی کردند و بعضی از قسمت‌های بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع بانصبابم بآن ایالت با من وارد مذاکره گردید و نتیجه‌ی مذاکرات این شد در قارس اگر از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی تبریز شخص خود من اداره می‌شد، ولی در آذربایجان که قواء زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ ترسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید که هیچ تصور نمیشد دولت با نظریاتم موافقت کند و وسایل کارم را بطوریکه لازم بود در این مأموریت فراهم نماید که روز بعد سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که بشما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آنجا که مربوط بانظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت و برای اینکه شما مطمئن شوید مینویسم مادام که شما در رأس آن ایالتید فرمانده لشکر خود را مطیع نظریات شما بدانند و دستور شما را در اموری که مربوط بامنیت است اجراء نمایند. بنابراین دیگر جای عدل نیست و انتظار ما این است هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمائید که با این بیانات آنهم گوینده سردار سپه دیگر جای عذر نبود، خصوصاً اینکه از طرز رفتار مجلس نسبت بخودم افسرده

بودم و راضی باقامت در طهران نبودم.

روز بعد شخصی بنام حاج شعبانعلی خلخالی از طرف وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم آورد که آن را در راه با خود ببرم و چقیق بلندی هم که در جیب داشت چاق کرد و مطالبی اظهار نمود از این قبیل که من شما را میبرم و هر چه بنظرم رسید میگویم و چون شما بحال مردم آن حدود سابقه ندارید باید با نظریات من موافقت نمایند. مفتاح رمزی هم که وزارت جنگ برای مخابرات تلگرافی باو داده بود ارائه نمود تا حرفهایش را خوب گوش کنم و بآنها ترتیب اثر بدهم که مرا بسیار متعجب نمود و بیاناتش برایم ناگوار آمد و بخود میگفتم این شخص کی است و با چه مقامی سرو کار دارد که تا این درجه مورد توجه است و اکنون میخواهد مرا با خود بیک ایالتی ببرد و مثل یک پیشکار با اقتدار در امور ایالتی دخالت نماید. تقاضای من این بود که قوای انتظامی در اختیارم باشد تا بتوانم انجام وظیفه کنم اکنون وضعیت دارد طوری میشود که حتی خود من باید در اختیار چنین کسی قرار بگیرم، باشد تا بهیئت وزیران بروم و تکلیف خود را معلوم نمایم.

روز بعد که برای مذاکره‌ی در اوضاع بهیئت وزیران رفتم بوزیر جنگ گفتم این حاج شعبانعلی را تشناختم کی است و نمی دانم چه مأموریتی باو داده‌اید. اگر او کسی است که میتواند والی یک ایالتی را رهبری کند از این چه بهتر که شخصی را باو بسپارید از او تمکین کنید و بین آنها اختلافی روی ندهد که ناگهان برآشفته و گفت این... برای چه آنجا آمده، او را دیگر راه ندهید و از خانه بیرونش کنید که بعد جلسه وزیران تشکیل شد و چون از وقایع تبریز اطلاعات کافی نداشتم بوجه ایالتی مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفتند همان بوجه‌ای [را] که والی سابق میگرفت برای من تصویب کنند و از آن چیزی نکاهند، مشروط باینکه من هم بعد از دو روز حرکت کنم که من بوعده وفا نمودم، ولی از بوجه کسر شد و من در این مأموریت ضرر کردم.

پس از مراجعت از بهیئت وزیران میرزا محمودخان جم مدیرالملک کفیل وزارت مالیه (اکنون ستاتورجم) بدیدنم آمد و اظهار نمود که «سرپرسی لورن» وزیر مختار انگلیسی گفت انتصاب شما باین ایالت روی نظریات من صورت گرفته است و انتصابات مهم تمام بدین طریق صورت میگرفت و ما هم پای خود را از استقلال کامل پائین تر نمیگذاشتیم، چنانچه کسی هم سخنی برخلاف میگفت مورد استهزاء قرار میگرفت چونکه شرط اول هر اقدام دانستن است سپس خواستن و بعد توانستن و ما میبایست در جهل بمانیم تا بتوانیم مراحل بعدی را طی نمایم.

از مذاکرات جم اینطور دستگیرم شد با اینکه در وزارت مالیه با من مخالفت

کردند میخواستند در آذربایجان مأمور عالی رتبه دولت کسی باشد که صرفاً آلت فعل نبوده و صاحب رائی از خود باشد (۱) که تبلیغات افراد چپ در مردم تأثیر نکند و امنیتی را که در آنجا مختل شده بود با وسایل عادی و توجه بافکار عمومی برقرار نماید، ولی در جریان کار استنباط کردم این انتصاب فقط از نظر برقراری امنیت صورت نگرفت و جهات دیگری هم داشت که در خانمهی این فصل از آن صحبت مینمایم.

حرکت تصادف نمود با اواسط دیماه ۱۳۰۰. وسایل حرکتیم دو کالسه بود که آنوقت برای این قبیل سفرها اجاره میشد. هوا بسیار سرد و در راه آنقدر برف آمده بود که در یک روز بزرگت دو منزل را طی مینمودم. وزیر جنگ بسلشکر خدایارخان حاکم قزوین و سرلشکر محمد توفیقی سردار عظیم حاکم زنجان امر داده بود از من استقبال کنند و در این دو شهر پذیرائی نمایند. از میانجی به بعد بواسطه زیادی برف راه را سواره طی کردم و در نزدیکی تبریز اشخاصی از دوستان و طبقات مختلف و سرتیب حبیب الله خان شیبانی فرمانده لشکر و سرتیب اسماعیل آقا امیرفضلی فرماندار نظامی باستقبال آمدند و مرا با وسایل نقلیه خود بمقر مأموریت هدایت کردند.

بمحض شروع بکار پاکتی نسبتاً ضخیم از اداره نظمیہ دیدم که روی آن نوشته شده بود «رایزهای محرمانه» که چون از وضع شهربانی ها اطلاع داشتم و میدانستم که خواندن این گزارشات جز گمراهی فکر نتیجه ندارد آن را باز تکرده رد کردم و گفتم از فرستادن این قبیل گزارشات خودداری کنند و در صورت لزوم شفاهاً گزارش بدهند و دستور بخواهند که چون بدین طریق نتوانستند فکر مرا خراب کنند شروع بمکاتبه کردند که پس از خواندن چند نامه دیدم چیزی که ممکن است مانع انجام وظیفه بشود اطلاع از مندرجات این قبیل نامه هاست و عنقریب کارم بجائی خواهد رسید که حتی یک نفر را هم در آن شهر با خود دوست ندانم و نسبت بعموم سوءظن حاصل نمایم که دستور دادم دفتر ایالتی از ارسال نامه های بی امضا خودداری کنید و عدم توجه باین قبیل نوشتجات سبب شد که من با یک نظر صاف و ساده در اظهارات هموطنانم قضاوت کنم و توجه آنها را به بیطرفی و بیغرضی خود جلب نمایم.

از ورودم چند روز بیشتر نگذشت و در جلسه ای که برای اعاده ی امنیت تشکیل

(۱) در آنوقت بهترین مأموران دولت بشمال اعزام میشدند. برای اینکه از خود عقیده ای داشتند و آلت سیاست بیگانه واقع نمیشدند و سایرین در نقاط جنوب که هر چه میخواستند بدون قید و شرط انجام دهند.

شده بود حضور داشتم که گفتند حاج شعبانعلی یعنی همان کسی که میخواست مرا از طهران به تبریز ببرد آمده و میخواهد فوراً ملاقات کند که من او را بعد از خاتمه‌ی جلسه پذیرفتم که رنجش حاصل نمود و با تلگراف رمزی که معلوم نبود در چه موضوع مخابره مینمود بین وزیر جنگ و من را تفتین کرد.

• • •

زهدت الدوله نوه‌ی میرزا تقی خان امیرکبیر و دختر خاله‌ی من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علیلو سردار عشایر که ده‌ها سال از او کوچک‌تر بود ازدواج کرده بسود. ضرغام همان تفنگدار ایالتی بود که حسینی‌قلی خان مافی نظام‌السلطنه پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد او را مأمور کار جعفرآقای شکاک برادر اسماعیل آقا سمیتقو نمود و باز همان کسی بود که بعد از بسیاریان مجلس و غائله‌ی تبریز به‌خواهی محمدعلی شاه با شادروان ستارخان و سایر آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان جنگ کرده بود.

عدل الدوله یکی از مأمورین مالیه‌ی آذربایجان مبلغی بدولت بدهکار بود که پیشکار مالیه آن را مطالبه مینمود و برای فرار از تأدیه دین بخانه سردار عشایر رفته در آنجا تحصن اختیار کرده بود که بدستور من از آنجا خارج شد و این کار موجب رنجش سردار از من گردید و بمن پیام فرستاد که محمدحسن میرزا ولیعهد هم نتوانست میرزا اسماعیل نویری را که در خانه‌ام متحصن شده بود خارج کند و میخواست گماکان در امور ایالتی دخالت کند و اعمال نفوذ نماید.

عدم ملاحظه‌ی من از اشخاص و توجه کامل بمصالح اجتماع سبب شده بود در تبریز هم عده‌ای از این قبیل ناراضی بشوند و زمینه را طوری فراهم نمایند که یا از کار دوری کنم و یا اینکه مرا از بین ببرند که لازم میدانم وضع ساختمان اداره‌ی ایالتی و محل کارم را شرح دهم و حادثه‌ای که در یکی از روزها در آنجا روی داد بیان نمایم.

اداره‌ی ایالتی دارای دو مدخل بود، یکی در شمال که با محله ششکلان ارتباط داشت و دیگری در جنوب که ارتباط آن با میدان توپخانه بود.

محل پذیرائی من یک طالار بزرگ و محل کسارم اطاقی سمت غرب طالار بود که هر دو مشرف بجنوب و جلوی اطاق هم ایوانی بود با ارتفاع یک متر که از فضا میتوانست بایوان آمده از آنجا وارد اطاق بشوند و پشت طالار هم دالانی بود طویل که با حیاط سمت شمال این بنا ارتباط داشت، بدین طریق که از محله‌ی ششکلان بحیاط بیایند از آنجا بدالان سپس بطالار و اطاق کار من وارد گردند.

بتحریریک مخالفین اجتماعی از پلیس از محله امیرخیز بقصد گرفتن حقوق معوقه

حرکت کردند و در بین راه هم عده‌ای یا اسلحه‌ی گرم و سرد برای انجام مأموریتی که داشتند پانها ملحق شدند و از درب سمت جنوب که مشرف ب میدان توپخانه بود بدون هیچ مقاومتی از طرف مراقبین وارد فضا شدند و در جیبی که من در اطاق کار بانجام وظیفه مشغول بودم بایوان آمدند و با کمال جسارت و بی ادبی حقوق معوقه خود را مطالبه میکردند و همین کفایت مینمود بگویم فعلاً در مالیه پول نیست تا طبق دستور که داشتند عمل کنند که من برخلاف گفتم تأمل کنید تا حقوق شما را برسانم و با بودن پاسبانان در جلو که جز گرفتن حقوق نظری نداشتند آنهایی که در عقب بودند و مأموریت دیگر داشتند نتوانستند کاری انجام دهند و من از این مهلکه جان بدر بردم و بلافاصله بوسیله تلفن با سرتیپ شبیانی تماس گرفتم و شرح واقعه را بزبان قرآنه گفتم و دستور دادم که با یک عده کافی از در دیگر که با محله‌ی ششکلان ارتباط داشت و در مرآه و منظر محاصرین نبود بیایند و افراد را دستگیر نمایند.

برای اینکه پاسبانان بانتظار گرفتن وجه بمانند و باقراد پشت سر مجال ندهند که مرتکب سوء قصدی بشوند هر چند لحظه هم یک نفر را با داره مالیه میفرستادم که حقوق معوقه آنان را هر چه زودتر بردارند و پیشکار مالیه موسس خان هم که در زمان وزارت مالیه خود من باین مأموریت آمده بود و در فضیلتش همین بس که یکی از علماء تبریز و اگر اشتباه نکنم حاج میرزا تقی آقا باو گفته بود «موسس خان بیل میرم سن نه سن هر نه من موسلمان سن» (۱) نیدادم که تو چه هستی هر چه هستی مسلمانی، اظهار بی پولی نمود و پاسبانان را بدعا و ثنای من مشغول نمود تا سرتیپ شبیانی از همان دری که دستور داده بودم آمد و با چند نفر وارد اطاق شد و در جلوی پنجره قرار گرفت تا نتواند بمن آسیبی برساند. بقیه نظامیان هم از طالار وارد فضا شدند آنها را دستگیر نمودند و بدین طریق غائله خاتمه یافت.



مخالقین دست از کار برنداشتند و این مرتبه نقشه‌ی کمیابی نان را کشیدند و در تبریز معمول این بود که اشخاص توانا آرد مصرف سالانه خود را در رأس خرمن تهیه کنند و دیگران نان بومیه خود را از بازار بدست آورند. برای نان روزانه این عده در حدود یکصد و بیست خروار گندم ضرورت داشت که در اتبار دولت بیش از هشتصد خروار شود و من بهرحاکمی که برای حمل جنس تلگراف می‌کردم یا دست نشانده‌ی سردار عشاير بود و یا تحت نفوذ او و بمعاذیر مختلفه از حمل گندم خودداری مینمود و شهردار هم که یکی از دست

(۱) موسس خان ارمنی و یکی از بهترین رؤسای ادارات مالی دولت بود.

نشاندگان سردار بود همه روزه از گندم مصرف نان شهر میکاست و تنهاجم مصرف کنندگان در جلوی دکاکین بیشتر میشد و جریان کار بدین متوال بود تا یکی از روزها که همسر حاج میرزا محسن آقا قوت نمود و من میبایست بمجلس ختمی که در مسجد این آیت الله بر پا شده بود بروم و در این مصیبت شرکت نمایم.

در حین عبور معلوم شد آنچه راجع بهتجاجم عموم در مقابل دکاکین نانوایی گفته بودند بیان واقع بود و هر قدر میگذشتم خود را بخطر می که احتمال میرفت بروز کند نزدیک تر میدیدم، چه بهترین وقتی بود که میتوانستند نقشی خود را اجرا کنند. تا اینکه وارد مسجد شدم و غدهای دور مرا گرفتند و از نبودن نان شکایت نمودند و همین کفایت مینمود حرفی بگویم که نان در آن لیاضد. بطور خلاصه حرفی که شکم های گرسنه را سیر نکند که من آنجا هم همان رویه‌ی چند روز قبل را پیش گرفتم و باحاطه کنندگان گفتم تا فردا ظهر یا بشما نان میدهم یا بدولت استعفا تا شخص دیگری مأمور شود نان شما را تأمین نماید که این حرف جواب نداشت. اگر خود مخالفین هم آنجا بودند و می شنیدند حتماً موافقت میکردند، چونکه در این فاصله کم نه برای شخص من بلکه برای هر کس دیگر هم تهیه‌ی نان امری بود محال که آن روز هم کار بدین طریق گذشت و من جان بدر بردم و از مسجد که مراجعت کردم آتی از فکر و خیال راحت و فارغ بودم و بخود میگفتم حضور ممکن است بوعده‌ای که داده‌ام وفا کنم.

باستعفا و حرکت عقیده نداشتیم، چونکه اقامت در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، و اصلاح کار نان هم بدون دستگیری مخالفین کاری بود محال و بعضی از مالکین هم حاضر نبودند از ترقی احتمالی قیمت جنس صرف نظر کنند و گندم خود را برای عرضه بشهر ارسال نمایند.

تا اینکه تمام فکرها و ناراحتی‌هایم باین جا رسید که غیر از دستگیری سردار عشایر چاره ندارم. باین کار تصمیم گرفتم و خود را برای هر پیش آمدی آماده کردم.

هنوز باذان صبح مدتی مانده بود که شخصاً بمرتب شیانی تلفن نمودم آمد و موضوع مطرح مذاکره قرار گرفت و باین نتیجه رسید که برای کار نان دعوتی از سردار و عده‌ای از اعیان و ملاک بشود و همین که سردار آمد اول در این باب مذاکره کنیم که فرمانده لشکر هم مقدار مهمتی گندم برای ادامه جنگ با سستو میخواند که باید در «دانالو» و «شرفخانه» تحویل نظامیان بشود. بنابراین خوب است او هم در این جلسه حاضر شود که برای احتیاجات «شون» و مصرف اهالی تضمینی یک جز اتخاذ نمایم.

سردار برادری داشت موسوم به سام و ملقب بامیر ارشد که حاج مخبر السلطنه او

را بجنگ سمیتقو فرستاد و در آنجا از بین رفت و معروف بود که تا او حیات داشت هر یک از این دو برادر که برای ملاقات ولیعهدی‌اوالی می‌آمد آن دگری در خانه می‌نشست تا چنانچه حادثه‌ای روی دهد بکمک برادر بشتابند. ولی بعد از فوت او سردار عشایر برای حفاظت خود با عده‌ای مسلح می‌آمد.

خانه‌ی او در محله‌ی ششکلان بود و رفت و آمدنش با اداره ایالتی از درب سمت شمال صورت می‌گرفت و محافظین او در دالان پشت طالار قرار می‌گرفتند که برای اجتناب از هر سوءظن قرار شد سرتیب شیبانی فقط با ده نفر نظامی حرکت کند و مثل همیشه از درب سمت جنوب اداره‌ی ایالتی که مدخل معمولی بود بیاید و از طالار باطاق من وارد شود. دری هم که بین طالار و دالان بود چون بواسطه‌ی فصل زمستان هر وقت که آن را باز می‌تمودند بسته میشد محافظین سردار از آمدن سرتیب و آن عده نظامی بسطالار اطلاع حاصل نمی‌کردند و بمحض اینکه سرتیب وارد اطاق شد قبل از جلوس (۱) او را یا سردار روانه طالار کنم که راجع بگندم مورد احتیاج قشون مذاکره نمایند و در همانجا چند نفر از نظامیان او را از درب قسمت جنوب با اداره‌ی نظمیه ببرند و بازداشت کنند و بقیه نظامیان افراد مسلح او را که در دالان قرار می‌گرفتند یک یک وارد طالار نموده خلع سلاح نمایند.

مقارن هفت صبح بود که سرتیب رفت و گفت منتظر تلفن شما هستم و هنوز بساعت هشت نرسیده بود که مصدق الممالک رئیس عدلیه آمد و میخواست راجع بکارهای خود مذاکره کند که گفتم تا انقضای ضرب الاجلی که نموده‌ام بیش از چند ساعت باقی نیست که یا بمردم نان بدهم و یا از شهر حرکت نمایم. بنابراین امروز برای اصفای مطالب شما مجال ندارم و میخواهم موضوع نان را در جلسه‌ی مرکب از اعیان و تجار و ملاک مطرح کنم تا چنانچه نتیجه تدارک راجع بحرکت خود اقدام نمایم و چون رئیس دفتر نیامده اگر بتوانید نام عده‌ای از طبقات فوق را در حدود بیست نفر مرقوم بدارید که برای ساعت ده در اینجا حضور بهم رسانند، کمکی است که در این روز بمن کرده‌اید و چون تردید نداشتم که شخص مطلوب را مینوشت اسم از کسی نبودم تا ایجاد سوءظن ننماید. دعوتنامه را که خواندم نام سردار نوشته شده بود و مقصودی که داشتم بعمل آمده بود که آن را بمسئول ارسال مراسلات دادم که بُرد و بامضای مدعوتین رسانید.

ساعت ده که برای پذیرائی مهیا شدم هر یک از مدعوتین که می‌آمد چون سردار عشایر نیامده بود تصور می‌کردم از نظر من مطلع شده است و نخواهد آمد. در صورتیکه

(۱) عدم جلوس از این نظر بود که مذاکرات طولانی شود و محافظین سردار از آمدن نظامیان مطلع نشوند و سوءظن حاصل ننمایند.

سرتیپ شیانی مردی بود مورد اعتماد و چنین تصویری در باره اش هیچ مورد نداشت که بعد از نفر ششم سردار هم آمد و یا شور و مشورت حضار بفرمانده لشکر تلفن نمودم که او هم آمد و هنوز جلوس نکرده بود موضوع مطرح شد و هر دو روانه‌ی طالار شدند و طولی نکشید که سرتیپ آمد و انجام نقشه را بدون اینکه حادثه‌ای روی داده باشد اعلام کرد و باز قبل از اینکه جلوس کند گفتم با شهردار هم که حضور داشت بهمانطور عمل کنید که گفت برخیز و او را هم از اطاق خارج نمود و بشهریانی فرستاد.

از جریانی که گذشت حضار مات و مبهوت شدند و بخود میگفتند چه اوضاعی یش آمد و چه وقایعی روی داده و این دو نفر را کجا بردند و گفتم طبق گزارشات کمبود نان در نتیجه‌ی تحریکات سردار بود و شهردار هم مجری نظریات او که هر دو بشهریانی اعزام شدند و بازداشت گردیدند.

از این بیانات حضار تعجب کردند و همگی بفکر فرو رفتند و نمی دانستند چه بگویند که بعد برای آنها ایجاد مشکلاتی نکند. هیچ باور نمیکردند باین سهولت بتوان سردار را دستگیر کرد. گفتم کار از این چیزها گذشته و اکنون باید مذاکره کنیم و بسینم چطور میتوان تجهیزات او را تصرف نمود، چونکه در «آبخواره» هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزاتی داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت که با شور و مشورت حضار قرار شد عده‌ای نظامی تحت نظر حاج میرزا آقا فرشی که شخصی بود بیطرف با آنجا بروند و تمام را بشهر حمل نمایند که این کار شد. ولی در بین راه نمیدانم چه شد که فرشی از اسب افتاد و از انجام این کار معذرت خواست و تأخیر در کار سبب شد که افراد ایل قسمتی از تسلیحات را ببرند. با این حال چند عراده توپ و در حدود دوهزار قبضه تفنگ و عده‌ای مسلسل و لوشکن(?) و چند کروور فشنگ بدست نظامیان رسید و ضمن خبر دستگیری سردار بر رئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم.

وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید و چنین شهرت داشت که از تبریز بحاج مخبرالسلطنه تلگرافاتی شده و او هم با رئیس دولت مذاکره نموده و گفته است غرب آذربایجان بواسطه‌ی عصیان و تمرد سمیتقوامت نداشت، در شرق هم کار ناامنی بجائی خواهد رسید که با هیچ قوه‌توان آن را منظم کرد و دولت هم روی همین نظر در صدور جواب تأمل کرده بود تا ببیند نتیجه چه میشود و کار بکجا میرسد و چون یک هفته طول کشید و از نخست‌وزیر جوابی نرسید بوسیله تلگراف رمز گله کردم که بعد او هم تلگراف نمود و عملیاتم را ستود.

راجع بنان کالی است بگویم آن روز بقدری طبع شد که از مصرف شهر زیاد آمد و در اطراف بفروش رسید. سپس آنقدر گندم بشهر وارد شد که من از اعتبار دولت برای

خرید جنس استفاده نمودم و آن را دست نخورده بمرکز برگردانیدم و اما اینکه گفته بودند دستگیری سردار عشایر سیب میشود آذربایجان شرقی هم امنیت خود را از دست بدهد عکس آن مشاهده گردید و از رؤسای شاهسون نامه‌ها مبنی بر اطاعت و انقیاد رسید و راه میانجی به تبریز که تا آنوقت امنیت نداشت کاملاً امن گردید بطوریکه تجار مال التجاری خود را با نهایت اطمینان حمل میکردند و در عرض راه از هیچ دسته و طایفه‌ای بمحمولان نشان گزنده نمیرسید.

از بازداشت سردار چند روز گذشت که دختر خاله‌ام تقاضا نمود بامن داخل مذاکره شود و البته مقصود جز این نبود که وجهی بدهند و او را از زندان خلاص کنند که گفتم نظر شخصی در این کار نبود. او میخواست در اموری که حق دخالت نداشت دخالت کند که چون با سبک و سلیقه‌ی من سازگار نبود بنای مخالفت را گذاشت و شروع بتحریکات کرد. من هم برای حفظ مصالح اجتماع ناچار شدم که با او اینطور معامله کنم و اکنون بشما قول میدهم که هر وقت خواستم از تبریز بروم او را صحیح و سالم بخانه روانه کنم و دست شما بسیارم که این جواب او را متقاعد نمود و آنچه میخواست بمن بدهد اضعاف و مضاعف در مرکز خرج نمود و از وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار را بطهران روانه نمایم. (۱)

بعد از استعفای من که اوضاع آن استان بصورت دیگری درآمد و اقبال السلطنه ماکوئی بقتل رسید و هر چه داشت از جواهر و پول تمام از بین رفت نژت الدوله بطهران آمد و بمادرم گفت اگر پسر شما سردار را خلع سلاح نکرده بود او هم دچار همان سرنوشت میشد که اقبال السلطنه بآن دچار شد.

۵۵۵

چندی بعد از ورودم به تبریز یکی از اتباع شوروی شب نامه‌ای بر علیه سردار سپه وزیر جنگ نوشت و منتشر کرد که سرهنگ بقائی رئیس نظمه (اکنون سرلشکر بقائی و سناتور) آن را بمن ارائه نمود و اجازه خواست نویسنده را تعقیب کند که من موافقت کردم. سپس گفت قبل از هر اقدام باید بقوتسول شوروی اطلاع داد. گفتم آنوقت که این قبیل امور با اطلاع و استحضار قونسولگری میرسید دولت روسیه در ایران از مقررات کاپی تولاسیون استفاده میکرد. ولی اکنون که طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بین ایران و دولت

(۱) قبل از این تلگراف که در بعضی از جلسات در امور انتظامی مذاکره میشد صحبت از این بیان آمد که برای محل اقامت سردار از کجا مناسب است که آنجا باشد. حج مشرف دفتریکی از اعیان و اشخاص معتبر تبریز و بذله گو گفت پیشنهاد میکنم که سردار هیچ کجا نباشد.

اتحاد جماهیر شوروی این رژیم الغاء شده حضور نماینده‌ی قونسولگری لازم نیست و مخالف مقررات عهدنامه‌ایست که بین دولتین منعقد گردیده است.

دستوری که داده بودم اجراء نمود و قونسول شوروی آمد و اظهار کرد چون اتباع ما در ایران امانت ندارند برای حفاظتشان ناچاریم گارد روژ (قشون سرخ) وارد کنیم. گفتم کاری برخلاف مقررات نشده و عملی کاملاً طبق عهدنامه صورت گرفته است، مگر نه این است که یکی از مساعدتهای ذیقیمت دولت شوروی بایران الغای همین مقررات است. اگر عهدنامه صحیح است عملی برطبق آن شده و تا عهدنامه باقی است و نسخ نشده من و هر مأمور دیگر تکلیفی جز اجراء نداریم. سپس اظهار نمود ما تا کنون معامله‌ی بمثل نموده‌ایم یعنی در شوروی هم هر یک از اتباع ایران متهم شده است او را با حضور نماینده‌ی ایران تعقیب کرده‌ایم. گفتم بفرض اینکه چنین عملی هم شده باشد کاری مخالف عهدنامه شده و سابقه‌ی مخالف عهدنامه ملاک اعمال بعد نمیشود که این کار با تکرار زیاد قونسول گذشت و قشون سرخ هم وارد نگردید.

هوای تبریز بمن سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آتقدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون از دهانم آمد (۱) و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی شوم و این کار هم با توقف در شهر و آمد و رفت زیاد میسر نبود. بیاضی خارج از شهر رفتم که سابقاً بیانک استراضی روسیه تزاری تعلق داشت و طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بدولت ایران واگذار شده بود.

در نتیجه‌ی استراحت و امساک در حرف حالم بهتر شده بود که روزی ناگهان اول قونسول شوروی سپس حاج مساعد السلطنه الهامی معاون من و بعد میرزا رضاخان مترجم قونسولگری وارد اطاق شدند و هر کدام در محلی قرار گرفتند و قونسول نامه‌ای بمیرزا رضاخان داد که آن را قرائت نمود و موضوع نامه این بود: موقع بازجویی در نظمیة داغی به پشتم کرده‌اند که قادر بحرکت نیستم و از شما که قونسول دولت اتحاد جماهیر

(۱) این خونریزی مرتبه دیگری هم در طهران عارض شد که محل آن در حلق بود. پرفسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال بمن دست داد که این مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علت به برن رفتم و در آنجا مورد معاینه پرفسور «آیکن» متخصص در امراض حلق و پرفسور «برگمان» متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند. و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد و مجرای خود را تغییر داد که در همین زندان چند مرتبه بوسیله‌ی ادرار خون زیادی از من دفع شده است که آن را برای خود خطر بزرگی میدانم.

شوروی و مدافع حقوق ما هستید درخواست احقاق حق مینمایم که بعد قونسول روی خود را بمن نمود و گفت با این تشکیلات خودتان میخواهید اتباع شوروی را از استفاده مقررات کابینه تولاسیون محروم بدارید؟ که با اشاره از الهامی سؤال کردم او هم با اشاره مندرجات نامه را تصدیق نمود. سپس قونسول گفت یا نویسنده را اینجا حاضر کنید و یا اجازه دهید که من بتظمیه بروم او را معاینه نمایم که چون قبول هر یک از این دو تقاضا بطور تحکم آمیز توعی از اجرای مقررات کابینه تولاسیون بشمار میرفت موافقت نکردم، او ناگهان از جای برخاست و گفت مطلب همان است که قبلاً بشما گفته ام و اکنون باز تکرار میکنم که بدون حضور عده ای قشون سرخ زندگی برای اتباع ما در ایران محال است که من ناچار شدم بگویم شما چرا بدون اجازه و اطلاع قبلی وارد اطاق من شده اید و مرا بحالتی در آورده اید که ممکن است باز دچار خونریزی بشوم، چنانچه ضروری از این رفتار متوجه من بشود مسؤول آن شما هستید (۱) که پس از ترجمه ی این بیانات قونسول بجای خود قرار گرفت و گفت حالا چه میفرمائید که من انجام دهم. گفتم برای دادن جواب بیست و چهار ساعت تأمل تمائید و از این بیان مقصودم این بود: بعد از جنگ اول جهانی که ارمنستان خود را دولت آزاد و مستقلی اعلان کرده و هنوز باتحاد جماهیر شوروی محلق نشده بود برای حفظ منافع اتباع خود در تبریز قونسول داشت که روابطش با قونسول شوروی گرم بود و تصور میشد او بتواند قونسول شوروی را ساکت کند تا جراحت مجروح التیام یابد.

قونسول موافقت نمود و بعد از اینکه رفت توانستم بیان واقعه را از الهامی سؤال کنم و از او توضیحاتی بخواهم که گفت نویسنده ی نامه متهم است بقتل دکتر «پرشین» تبعه ی دیگر شوروی که موقع بازجویی او را در اردبیل داغ کرده اند و این کار در زمان ایالت سابق شده و اکنون که او را برای محاکمه به تبریز آورده اند و در نظمیة زندانی است این نامه را نوشته و از طرز رفتار تظمیه ی اردبیل شکایت کرده است که این بیانات مرا نسبت بخودم مظمن نمود، چونکه نظر قونسول مخالفت با شخص من بود. ولی چون ارتکاب چنین عملی شایسته ی یک مملکت مترقی نبود قونسول ارمنستان را که برای هموطنان خود از من تقاضای کمک کرده بود خواستم که رفت مذاکره نمود. ولی قونسول شوروی قبول نکرده و گفته بود علائم جرم از بین میرود که پس از بیست و چهار ساعت یاداره ایالتی رفته و از آنجا بوسیله ی تلفن از من مطالبه جواب میکرد که گفتم طرف محصر نویسنده نامه خود را در

(۱) ایراد من وارد نبود چونکه قونسول با الهامی معاون من آمده بود و او میبایست مرا از ورود

قونسول مطلع کرده باشد که این کار نشده بود.

قونسولگری بشما معرفی خواهد نمود.

برای اینکه مجروح خود رفته باشد و ما او را نفرستاده باشیم دستور دادم او را آزاد کنند و موقع خروج از زندان باو تذکر دهند که بقونسولگری برود و از محبت‌های قونسول تشکر نماید و دو مأمور ناشناس هم او را تعقیب کنند که وقتی خارج میشود او را دستگیر نمایند.

مجروح که رفته بود قونسول از او مطالبی پرسیده و همینکه موضوع باینجا رسیده بود او را در اردبیل و در زمان ایالت سابق داغ کرده‌اند گفته بود تورا آنوقت داغ کرده‌اند حالا شکایت میکنی که بعد مذاکرات خاتمه پیدا میکند و مجروح از آنجا خارج میگردد.

۰ ۰ ۰

چندی بعد غائله دیگری روی داد و این بود: چشمه‌ی آبی است که در گردش سیزده هشت شبانه روز متعلق است بقونسولگری و پنج شبانه روز دیگر باغی تعلق دارد که ملک دولت است و من در آنجا اقامت داشتم و روزی از ماه رمضان که خواب بودم صدای غوغائی برخاست و مرا از خواب بیدار کرد که گفتند باغبان قونسولگری آمده و باغبان ما را باین عنوان که بیش از حقیقت آب برده است کتک میزند و این کار ممکن بود باز روابط ما را بیشتر تیره و تار کند، چونکه باغبان میرفت شکایت میکرد و معلوم نبود کدامیک در این کار سبقت کرده‌اند. این بود که باغبان را خواستم و انعامی باو دادم و گفتم از باغبان خودمان راضی نبودم شاید کتک شما سبب شود که بعد از این بوظیفه خود عمل کند و حقیقت همین بود، ولی باغبان قونسولگری در جواب گفت هرکس گفته است من او را زده‌ام خلاف گفته و اکنون هر چه بود گذشت.

۰ ۰ ۰

قبل از بروز این اختلافات علت تصب خود را در این ایالت پیش آمدهائی میدانستم که در روزهای آخر مأموریت سلنم روی داده بود، ولی بعد از شروع بکار و اختلافاتی که بین قونسول و من روی داد چنین بنظر رسید که علت انتصاب من فقط آن پیش آمده‌ها بود بلکه جهات دیگری هم داشت که مندرجات ذیل آن را تأیید میکنند.

(۱) بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان روه را تعقیب کند منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس «اردشیر جی ادولجی» نماینده زردشتیان هند در ایران بدیدتم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله‌ی شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند که نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است

ومن برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست می‌شناسم و او کسی نیست که تحت تأثیر سیاست بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون بایران آمده خواسته است در این باب نظری اظهار نماید.

(۲) در مأموریت فارس ثابت شده بود که از قبول کار جز خدمت بوطن نظری نداشتم و روزی که پانی مصالح مملکت بمیان آمد از همه چیز گذشتم.

(۳) بعد از سقوط کابینه‌ی سپاه که از بختیاری بپهران آمدم «روتشتین» وزیر مختار شوروی بدیدنم آمد و از اینکه با کودتا مخالفت کرده بودم تحسین کرد و روی این سابقه اولین روزی که پشت میز وزارت مالیه قرار گرفتم «مارتین لیانازوف» یکی از فرزندان لیانازوف صاحب امتیاز شیلات بحر خزر آمد و پس از تبلیغ سلام از طرف روتشتین ارواقی ارائه نمود که طبق تصوینامه هئیت وزیران یا حکم قوام السلطنه نخست وزیر اداره‌ی تشخیص عایدات محل بانک استقراضی سابق را که اکنون بانک ملی ایران است برای مدت طولیل و بمبلغ قلیل با اداره‌ی تجارت شوروی اجاره داده بود که من میبایست آن را امضا کنم.

بآورنده گفتم که بسیار مایلیم با وزیر تجدید دیداری کنم و هر وقت که ملاقاتی دست داد نظریات خود را در این باب میگویم که رقت و طولی نکشید که آمد و از طرف روتشتین مرا برای روز جمعه‌ای که تعطیل بود بناها را دعوت کرد و پس از صرف ناهار باو گفته چنانچه شما این محل را تصرف کنید آیا نخواهند گفت که انعقاد این عهدنامه فقط یک جنبه‌ی تبلیغاتی داشته و هر چه دولت اتحاد جماهیر شوروی بایران داده بیک عنوانی پس خواهد گرفت؟ آیا نفع این معامله برای شما بیشتر است یا ضرری که از این اجاره متوجه سیاست شما خواهد شد؟

روتشتین پس از قدری تأمل گفت چون اداره‌ی تجارت ما اکنون در محل سابق سفارت (محله پامناز) کار میکند و از محل خود راضی نیست، باین جهت ما در صدد اجاره‌ی این محل برآمدم. ولی اکنون که شما اینطور اظهار میکنید صلاح خود ما هم نیست این کار را تعقیب کنیم و بهتر آن است که از آن صرف نظر نماییم و یا اینکه وزیر مختار حرف مرا تصدیق کرد از آن بعد روابط گرمی که با من داشت مبدل بسردی شده بود.

(۴) موقع انتصابم بایالت آذربایجان که هنوز سیاست دولت یک طرفی نشده بود لازم بود کسی بآن ایالت برود که از خود صاحب رأی و عقیده باشد و اعمالش بالتمام منتسب بدمستور مرکز نشود و یکی از دلایل انتصاب من بآن ایالت همین بود.

اکنون باید دید چه چیز سبب شد که سایر دول نیز از رژیم کاپی‌تولاسیون

در ایران صرف نظر کنند و از آن دست یکشند؟ برای دولت اتحاد جماهیر شوروی که از این رژیم صرف نظر نمود بسیار ناگوار بود که سایر دول اتباع خود را برای محاکمه و مجازات از ایران ببرند، ولی اتباع آن دولت که لازم بود تبلیغاتی در ایران بکنند گرفتار شوند و برطبق قوانین مملکت محاکمه و محکوم شوند. این بود میخواست بهر قیمتی که بود کماکان از این رژیم استفاده کند و آن همه مناقشاتی که بین قوتسول شوروی و من روی داد مبتنی بر همین اصل بوده است. دول غرب نیز روی این نظر که دیر یا زود دولت شوروی از کاپی تولاسیون استفاده خواهد نمود و این کار سبب خواهد شد که تبلیغات کمونیستی در ایران پیشرفت کند از آن صرف نظر نمودند..

از استعفایم چند روز گذشته بود که قوتسول شوروی در تیریز از من تقاضای ملاقات نمود و من هر قدر فکر کردم چه پیش آمده است که میخواهد یا من ملاقات کند چیزی درک نشدم تا اینکه آمد و رفتارش با سابق بسیار فرق کرده بود و گفت از استعفای شما متأسفم. چنانچه بخواهید میتوانم اقدام کنیم دولت استعفای شما را نپذیرد. گفتم استعفای من دلایلی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه میکنید که بواسطه روماطیسم نمی توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییر محل ندارم. بپرض اینکه میتوانستم در این جا بکار ادامه دهم من تاکنون برای داشتن کار یا ادامه بکار بهیچ کس و بهیچ مقامی تشریح ننموده ام، خواه آن مقام داخلی باشد یا خارجی.

علت استعفاء

امریه ای وزارت جنگ بفرمانده لشکر آذربایجان سبب شد که با نظر دولت موافقت کنم و با حال کسالت خود را برای خدمت بمملکت حاضر نمایم. ولی بیش از چند ماه نتوانم بکار ادامه دهم و علت استعفای من این بود که در «اسکو» وضعیتی پیش آمده بود که برای جلوگیری از آن میبایست عده ای سوار بانجا اعزام شود که دستور اعزام ده سوار نظام بفرمانده لشکر دادم که گفت برای جنگ با «سمیتقو» مورد احتیاجند و دستورم را اجرا نمود.

سپس خواستم که ده قبضه تفنگ از تفنگهای صبطلی از سردار عشایر بدهند که خود ده نفر سوار استخدام و بانجا روانه کنم که باز بهمان دلیل موافقت ننمود و بعد معلوم شد که وزارت جنگ امریه ای را که قبل از حرکت من از طهران صادر کرده بود الغاء نموده و آنوقت فهمیدم که مدت مأموریت من در آن استان بسر آمده است. این بود

بدولت قوام که بعد از دولت مشیرالدوله تشکیل شده بود استعفا دادم که مورد قبول واقع نشد و چون دیگر در آن ایالت از من خدمتی ساخته نبود بوسیله‌ی تلگراف دیگری ضرب‌الاجل کردم که تا ۲۰ سرطان در تبریز میمانم و آن روز حرکت میکنم خواه استعفایم قبول شود یا نشود.

قرمانده لشکر نیز همان وقت تغییر کرد که ما باتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده‌ای اشرار در عرض راه میخواستند از من انتقام یکشده صدوبیست نفر سوار نظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند و سرتیپ شیبانی که میخواست زودتر بمکرک وارد شود در آنجا با من وداع نمود.

نتیجه‌ی مأموریتم در مدتی کمتر از شش ماه این بود که یک عده مردم آزادیخواه و بیگناه در حدود شصت نفر از تمام طبقات که در نتیجه‌ی غائله‌ی لاهوتی دستگیر و زندانی شده بودند آزاد شوند. چنانچه طرز دیگری پیش آمده بود برای آنان بسیار گران تمام شده بود. چه هر کس با دیگری غرض داشت میخواست در آنوقت تفریح حساب کند و تیز برقراری نظم و امنیت و اجرای عهدنامه راجع بالغای مقررات کابینه‌ی تولاسیون بشرحی که قبلاً گذشت.

مراجعتم از تبریز و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات

موقع ورودم به تبریز تزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه بعنوان تبریک برایم فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم و چون موقع حرکت از طهران به تبریز هم وزیر جنگ یک قبضه مؤزر برایم فرستاده بود آن را برسم سوقات برای وزیر جنگ فرستادم که قبول نکرد و من هر قدر فکر کردم نتوانستم علت آن را درک کنم مگر اینکه تلگرافی کرده بود بامیر عشایر خلخال کاری داده شود که با آن موافقت ننمودم و باو خدمتی رجوع نکردم.

روز بعد سرلشکر خدایارخان آمد و گفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را خوب اجرا نکرده اند و قالیچه ها را تفهیمیده برگردانیده اند. مجدداً آنها را بفرستید که فرستادم و دیگر صحبتی بمیان نیامد.

پای دردم ایجاب مینمود که تا فصل اقتضا میکرد و هوا سرد نشده بود در یکی از آبهای گوگردی استحمام کنم و مناسبتر از همه آبگرم خرقان در کنار جاده ی همدان بنظر رسید که از آنجا بعلاقجاتی که در خرقان داشتم و ندیده بودم رفته بکارهای محلی رسیدگی نمایم. (۱)

سفرم در حدود بیست روز طول کشید و پس از ورودم بطهران محمدحسن میرزا ولیعهد این پیام را فرستاد بیا اختصاصی که ایالت آذربایجان بمن دارد انتظارم این بود

(۱) این علاقجات را که ملک دو نفر از اقوام ما بود و شرکت مادرم خریده بودم اسیر مجاهد بختیاری که در زندان بود از من خرید و با پول آن برای خود خانه ساختم که روز ۲۸ مرداد منهدم گردید.

که بعد از مراجعت از تبریز بدیدن من بیانید و گزارش آنجا را بمن بدهید. اکنون مدتی است آمده‌اید و مرا ملاقات نکرده‌اید خوب است ساعتی بیایید که با هم صحبت کنیم. روز بعد بقصر ایض رفتم که در باغ ایستاده بود و با امیرمفخم بختیاری صحبت میکرد و مرا که دید گفت چرا تا کنون بدیدن من نیامده‌اید؟ گفتم برای اینکه والا حضرت بتلگرافم جوابی مرحمت نفرموده‌اید. موضوع تلگراف این بود که ولیعهد از اروپا بایران آمده بود و من هم مثل بعضی از رجال و اعیان تبریز تبریک ورود گفتم که جواب همه رسید جز جواب تلگراف من.

سپس گفت شما چرا پیشنهاد کردید از حقوق من کسر بشود؟ گفتم از این جهت که شاه و ولیعهد از مملکت بیش از همه استفاده میکنند و بیش از همه هم باید پان علاقه‌مند باشند که صورتش برافروخت و مثل این بود که حجالت کشید و از گفتمی خود پشیمان گردید.

امیرمفخم رفت. وارد قصر شدیم و باز شروع بصحبت نمود و نتیجه‌ی مذاکراتش این بود الغاء اختیارات شما در ارتش کاری است که من سبب آن شده‌ام و اکنون بشما میگویم که از کرده‌ی خود پشیمانم. گفتم پشیمانی سودی ندارد من هم بواسطه‌ی درد پا نمیتوانم بیش از این در تبریز بمانم.



اوقاتم در خانه بمطالعه میگذشت تا یکی از روزها که سفارت آلمان پذیرائی مینمود و من آنجا رفته بودم پیامی از مستوفی الممالک رسید که میخواست با من ملاقات کند. از آنجا بخانه‌ی صاحب اختیار که منزل داشت رفتم. محمدعلی فروغی ذکاءالملک از اطاق خارج میشد که بلافاصله من را پذیرفت و گفت البته اطلاع دارید که من مأمور تشکیل دولت شده‌ام و سلیقه‌ام در کار این است که اول دو نفر را بعنوان عضو مشاور تعیین کنم و بعد با شور و مشورت آنان سایر اعضای دولت را انتخاب نمایم که در این دولت فروغی و شما را برای این کار تعیین نموده و قبل از شما با فروغی مذاکره کرده‌ام و اکنون میخواهم نظریات شما را هم بشنوم و بدانم.

گفتم بجای من خوب است یا مشیرالدوله مشورت کنید. گفت تصور نمی‌کردم در این دولت شرکت کند. شما استمزاج کنید اگر موافق است من هم با نظر شما موافقت میکنم که بلافاصله با مشیرالدوله ملاقات نمودم و از مذاکراتی که شده بود او را مستحضر کردم که گفت مستوفی هم مثل من وعده‌ی دیگر از حوزه‌ی انتخابیه‌ی طهران تمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده و انتظار مردم این بود ما که نماینده‌ی ملتیم سایر تمایندگان مجلس را در خیر و صلاح مملکت رهبری کنیم ولی او باین عنوان که مجلس چهارم

ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی است (۱) حتی یک روز هم بمجلس نیامد و بآن رسمیت نداد. اکنون تمیدانم بطور میخواد در مقابل چنین مجلسی قبول مسؤلیت کند. من با این رویه موافق نیستم و از شرکت در این دولت معذرت میطلبم.

از ذکر این بیانات برای اینکه تفتین نشود خودداری کردم و بمستوفی فقط گفتم هر قدر سعی کردم موافقت حاصل نشد و از شرکت در این دولت معذرت طلبید. سپس راجع باشخاصی که میخواست بعضرت تعیین شوند مذاکره کردیم و قرار شد روزی که خواست دولت خود را بشاه معرفی کند بمن اطلاع دهد. ولی تشکیل این دولت هم مثل دولت‌های دیگر او بطول انجامید و همه روزه در جرایده اسم از کسانی برده میشد که با من هیچ مذاکره نکرده بود و چون مرتبه دیگری هم مرا برای پست وزارت مالیه در نظر گرفته و قرار بود برای معرفی بفرج‌آباد برویم که رفت و مرا خیر نکرد من هیچ امید شرکت در این دولت نداشتم و کماکان اوقاتم بمطالعه میگذشت که باز یکی از روزها از من تقاضای ملاقات نمود و این دفعه پس از عذرخواهی گفت شما میدانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبائی و رفقایشان هستند که با عضویت شما در این دولت مخالفند. گفتم از این که این مرتبه مرا زود مطلع کردید و تا روزی که بدربار برای معرفی میروید منتظر نگذاشتید متشکرم.

انتخابات طهران برای دوره پنجم تقنینیه در این دولت شروع شد و مشیرالدوله بریاست انجمن مرکزی انتخاب گردید و یکی از روزها که بدیدنم آمد گفت میخواهیم شما را بعصویت انجمن فرعی محله‌ی دولت انتخاب کنیم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که از شما خواهش کنم آن را قبول کنید.

گفتم اکنون برای خود اشتغالی دارم و مایل نیستم درکار انتخابات دخالت کنم. مجدداً اظهار نمود شما که بکرات در آزادی انتخابات اظهار عقیده نموده‌اید و اکنون فرصتی بدست آمده‌است که میتوانید در یک حوزه‌ی انتخابیه از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنید چرا میخواهید از قبول کار خودداری نمایند که این بیان جای حرف نگذاشت و دعوت حاکم طهران را پذیرفتم و بریاست انجمن نیز انتخاب شدم و تا سرحد

(۱) انتخابات طهران مدتی قبل از اینکه وثوق الدوله دولت خود را تشکیل دهد در یک محیط آزاد و از روی کمال دقت و صحت انجام گرفت و بعد وثوق الدوله از نظر تصویب قرارداد برای اولین بار رسماً در انتخابات سایر نقاط دخالت کرد و حقوقی که قانون اساسی بر مردم داده است غصب نمود.

امکان در اجرای نظریات خود راجع با آزادی انتخابات و جلوگیری از هرگونه دسیسه و تزویر در آن انجمن کوشیدم و هنوز قرائت آراء خاتمه نیافته بود که دولت مستوفی سقوط نمود و مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت شد که من در آن دولت شرکت کردم و پست وزارت خارجه را تصدی نمودم. قرائت آراء هم که خاتمه یافت بنماینده‌گی دوره‌ی پنجم تعیینیه انتخاب گردیدم.

انتصاب من بوزارت خارجه

اولین روز ورودم بوزارت خارجه میرزا محمدقلی خان منتخب الملک رئیس اداره‌ی انگلیس نامه‌ای بمن ارائه نمود که «سرپرستی لورن» وزیر مختار انگلیس بمستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت میکنند. رئیس الوزراء هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سؤال نمود باین نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب گذاریم.

گفتم قبل از ملاحظهٔ پرونده نمیتوانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزایر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه‌ی وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم. (۱)

۵۵۵

موضوع دیگری که پیش آمد این بود «روشن شدن» وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود و شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و میخواست با من برای اینکه در تبریز سمیت با اجرای کابینهٔ تولاسیون مخالفت کرده بودم تفریح حساب کند که برحسب اتفاق مستمسکی هم بدست آورده و این بود که عده‌ای از علماء یا قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و بموقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند.

وزیر مختار ضمن یک نامه از من سؤال نمود شما که میخواهید ما از رژیم

(۱) در همان جلسه اول با سرپرستی لورن وارد مذاکره شده. از اینکه منتخب الملک از ضبط

نامه جلوگیری کرده و موضوع را مطرح کرده بود عصبانی بود و برای او یک خط و نشانی هم کشید.

کاپی تولاسیون استفاده نکنیم خوب است بفرمائید اتباع ما در ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تبریز این سؤال را کرده بود چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و قدرت قانونی نداشت ما را برای جواب دچار اشکال مینمود. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند بنامه‌ی سفارت شوروی جوابی داده نشد.

۰ ۰ ۰

نظر باینکه دولت مشیرالدوله برای این تشکیل شده بود که بقیه‌ی انتخابات دوره پنجم تقنینیه را تمام کند و تا افتتاح مجلس پنجم در سرکار بماند با رئیس دولت مذاکره کردم که مجلس دولت را مأمور کند در ایام قترت لایحه‌ی قانون مجازات عمومی را تنظیم نماید که با آن موافقت نمود و مجلس این مأموریت را بدولت داد.

راجع بندوبین لایحه نیز قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مقررین نتوانند آنها را برضد دولت تحریک کنند و چنین بنظر رسید اول یا حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شور کنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت با او گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه‌ی اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت میکنند که» و از این جمله کوتاه نظر آیت الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت باتیاع بیگانه اجرا شد باتیاع ایران نیز سرایت خواهد نمود.

سپس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب میشوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپی تولاسیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهتم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید.

۰ ۰ ۰

موضوع دیگری که باز در آن دولت مطرح شد مربوط بامتیاز کشتی رانی دریایچه ارومیه بود که دست «استیونس» تبعه‌ی انگلیس و «بوداگیانس» بود و دولت مصمصام السلطنه آن را مثل امتیاز شیلات بحر خزر القا کرده و بعد یکی از وزرای خارجه بوسیله یک نامه در جواب سفارت انگلیس آن را احیاء نموده بود که باستناد همان نامه سفارت انگلیس بعنوان حمایت از تبعه‌ی خود با دولت ما مکاتبه مینمود.

سرپرسی لورن نامه‌ای بر رئیس دولت نوشت که آن را در هیت وزیران مطرح نمود و نتیجه این شد ادامه‌ی این امتیاز در دست تبعه‌ی انگلیس دوزار مصلحت و ممکن

است به تشکیل یک دولت کرد در آن حدود کمک بکنند. بنابراین خوب است بعنوان غرامت وجهی داده شود که دعوا خاتمه یابد و بحد اکثر ۳۵۰ هزار تومان تعیین گردید و چنین قرار شد که من با وزیرمختار انگلیس مذاکره کنم و هر قدر ممکن باشد از آن بکاهم. این کار شد و او هم با استیونس مذاکره نمود و آن را به ۳۲۰ هزار تومان قطع کرد که بعد دولت از کار کناره نمود و دولت سردار سپه لایحه‌ی آن را تنظیم و بمجلس پیشنهاد کرد.

موضوع دیگری هم که در زمان تصدی من روی داد این بود که روزی وزیرمختار مرا در قلهک پناهار دعوت نمود و پس از صرف ناهار گفت برای مطالباتی که از دولت داریم میخواهم از شما و فروغی وزیر مالیه دعوت کنم که اسناد ما را (اشاره بجمعیه‌ای که روی میز بود) بخوانید و عقیده‌ی خود را اظهار نمایند. گفتم مرا بچه عنوان میخواهید دعوت کنید، اگر برای این است که متصدی وزارتخارجه هشتم چنین مأموریتی از دولت ندارم چنانچه بعنوان یک فرد عادی است تأمل کنید هر وقت از کار بیکار شدم دعوتم نمایند آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید که چون مرد بسیار فهمیده‌ای بود خندید و گفت صحیح است که دیگر با من هیچ مذاکره نکرد و اکنون لازم است که شمه‌ای راجع باین مطالبات بیان نمایم.

در جریان جنگ اول جهانی که بعضی از دول از نظر تبلیغات و مصالح خودشان وجوهی در ایران بمصرف رسانیدند دولت انگلیس هم برای حفظ منافع خود پولهایی خرج نمود و یک عده نفع پرست دور مأمورین و مبلغین آنها را گرفتند و سوء استفاده نمودند. فرمانفرما و قوام الملک هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد مینمودند یکصد لک روپیه که آنوقت یا سه میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یک ورق سقید هم بقونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که ماژر مید قونسول انگلیس بمن گفت وجهی معادل شش هزار تومان بود که برای تعزیه داری حضرت سیدالشهداء گرفته و تا دینار آخر آن را خرج کرده بودند.

دولت انگلیس تمام پولهایی را که در آن جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود از دولت مطالبه مینمود و دولت انکار میکرد تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد، محمدعلی فروغی نخست وزیر شد و ضمن نامه‌ای بسفارت انگلیس مطالبات آن دولت تصدیق کرد.

در مجلس ششم که مستوفی الممالک نخست وزیر وثوق الدوله را بوزارت مالیه و فروغی را بوزارت جنگ معرفی نمود نسبت بوثوق الدوله برای تصویب قرارداد ۹ اوت

۱۹۱۹ قرارداد تحت حمایتگی ایران و نسبت فروغی برای تصدیق دعای دولت انگلیس من اعتراض کردم که وثوق از خود دفاع نمود و اکنون کارندارم باینکه دفاعش موجه بود یا نبود. باید اعتراضات من و مدافعات او را بخوانند و حق را از باطل تشخیص دهند. (۱) ولی فروغی که برای انجام مأموریتی بارویا رفته بود و بعد آمد بجای رد اتهام و جوابگوئی و مسایلی برانگیخت که من دیگر مطلب را دنبال نکتم، یعنی حسین علاء را فرستاد و گفت یا عوامی که داشتیم شایسته نبود در مجلس این مذاکرات بشود و نتیجه این شد که چون فروغی از سفر آمده من دیدنی از او بکنم و او هم آنچه در برائت خود میدانت اظهار کند که روزی باتفاق برای ملاقات او رفتیم و گفت شما اعتراض دیگری هم در مجلس بمن کردید که چون حق یا شما بود سکوت کردم و از شما گله ننوادم. موضوع آن اعتراض هم این بود که در جریان جنگ اول جهانی که دولت مصمصام امتیازات اتباع بیگانه را در ایران لغو نمود یکی از آن امتیازات حق انحصار «لیانازوف» راجع بشیلات بحر خزر بود که هشت سال بعد مدت آن خاتمه مییافت.

نظر باینکه در عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ راجع به بهره‌برداری از شیلات مطالبی درج شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی باستناد آن میخواست یا دولت ایران قراردادی منعقد کند که قبل از هر اقدام صاحبان امتیاز شکایت کردند و دولت قوام موضوع را بحکمیت ارجاع نمود.

از طرف وزرات لیانازوف دکتر ولی الله خان نصر و از طرف دولت ایران حاج سید نصرالله اخوی و از طرفین محمدعلی فروغی بحکمیت انتخاب شدند و رأی دادند که صاحبان امتیاز از هشت سال بقیه‌ی مدت امتیاز استفاده کنند، اکنون کارنداریم باینکه این رأی صحیح بود یا نبود، میخوایم این را عرض کنم بعد از تغییر سلطنت که دولت اتحاد جماهیر شوروی سلسله‌ی جدید را شناخت فروغی نخست وزیر لایحه‌ی امتیاز بهره‌برداری از شیلات را برای مدت ۲۵ سال برفع آن دولت بمجلس پیشنهاد نمود که من در همان جلسه مخالفت کردم و باو گفتم هنوز مرکب امضای شما در رانی که داده‌اید خشک نشده و معلوم نیست چه پیش آمده که از رأی سابق عدول کرده‌اید و چون یک فرد خواه رئیس دولت باشد خواه شخص عادی نمیبایست در یک موضوع دو عقیده‌ی متضاد اظهار کند برفرض اینکه چنین کاری هم میبایست بشود شایسته‌ی یک مرد صاحب ایمان نبود. شما میبایست از کار کنار بروید و شخص دیگری آن را پیشنهاد نماید.

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم و هشتم هجری»، صفحه ۷۷ و

صفحات بعد، جمع‌آوری حسین مکی.

این بود اعتراض من در آن جلسه و اشاره فروغی در مذاکرات آن روز مربوط بسکوتی بود که در مجلس پنجم باین اعتراض کرده بود. من هم برای اینکه او را بدفاع از خود وادار کنم گفتم بااعتراض اخیر هم اگر شما سکوت کنید معلوم خواهد شد که حق با من است که دیگر هیچ نگفتم و انتظار داشتم که در مجلس با اعتراضات من جواب دهد ولی بعد بمجلس آمد و با اینکه مرا در جلسه دید خود را باین موضوع آشنا نمود و من هم بیش از آنچه گفته بودم چیزی نداشتم اظهار کنم.

از شیراز که بطهران آمدم روزی با فرمانفرما صحبت از مذاکرات قونسول انگلیس بمیان آمد که بمن گفته بود فرمانفرما در زمان ایالت خود یکصد لک روپیه از ما پول گرفت، ولی فرمانفرما گفت قوام الملک هم با من شریک بود. سپس از من سؤال نمود که قونسول بشما نگفت حتی یک ورق پاره هم که مدرک بشود یا و ندادیم.

اکنون بسته باین است جامعه قضاوت کند و تشخیص بدهد کدام یک از این دو کار برای مملکت بیشتر مضر بود. کار فرمانفرما و قوام الملک که وجهی گرفتند سندی ندادند یا کار فروغی که نفعی جز ادامه کار نداشت و هر چه گفتند بآن عمل نمود و سابقه ای هم گذاشت که هر وقت بیگانگان کاری در نفع خود انجام دهند آن را بحساب دولت بگذارند و از طریق اعمال نفوذ مخارجی که برای مملکت مفید نیست و مربوط بامور سوق الجیشی است تحمیل ملت نمایند.

در این دولت کماکان سردار سپه وزیر جنگ بود و در جلسات وزیران مرتباً شرکت مینمود و با من تماس میگرفت و میانه‌ی سرد ما پس از مراجعت از تبریز بگرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر می‌آمد در گوشه اطاق با من صحبت میکرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست اول کسی بود که از من عیادت نمود. باین حال از عمر دولت چیزی نمیبگذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ میخواهد دولت را تشکیل دهد و یکی از وعاظ هم در یکی از مجالس روضه گفته بود کشوری که مشیرالدوله رئیس دولت آن و مصدق السلطنه وزیر خارجه باشد چطور میتواند در مقابل کفار از ما دفاع کنند و این نحو کلام هرجا که عده‌ای جمع میشدند گفته میشد.

نظر باینکه شنیده بودم بین مشیرالدوله و سردار سپه در دولت اسبق کار بکدورت کشید و دولت از کار افتاد و آتوق من در تبریز بودم و از کنه قضایا مطلع نبودم برای اینکه در این دولت هم کار بدلتنگی و کدورت نکشد با توافق نخست وزیر قرار شد هر طور میتوانم از وزیر جنگ استعراج کنم تا چنانچه صاحب چنین نظری است قبل از وقوع هر

واقعه ما کنار برویم. ولی نمیدانستم چطور ممکن است آن را عملی نمود. چونکه وزیر جنگ بمن نمیگفت داوطلب تشکیل دولتتم و من هم تا از نظر او مطلع نمیشدم نمی بایست خود را مسؤول استعفای دولت قرار بدهم که بر حسب اتفاق سرلشکر خدایارخان برای کاری نزد من آمد و دیدم که مناسب تر از هر کس اوست مرجع سؤال من واقع شود که چون در جواب گفت تمیدانم خندیدم و گفتم شما را توقیف میکنم تا جواب مرا بدهید. گفت خواهش میکنم مرا توقیف نکنید تا رفته تحقیقات کنم و جوابی که صحیح باشد برای شما بیارم.

قربای آن روز که جلسه وزیران در کاخ صاحبقرانیه تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع بصحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت خدایار را توقیف کرده بودید؟ گفتم بلی. سپس قدری خندید و باین طریق فهمانید که شایعات راجع بزمانمداری او مقرون بصحت است که بعد از خاتمه جلسه برئیس دولت گفتم و از حقایق او را مستحضر نمودم که تصمیم باستعفا گرفت و دولت از کار کنار رفت.

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من بسکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع بشرکتتم در آن دولت مذاکره نمود، گفتم نظریاتیکه این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم زیننده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم و عضویتتم در آن دولت آنقدر شایع شده بود که یکی از همکاران معتبرم در دولت مشیرالدوله نزد من آمد و گفت کاری بکنید که من هم در این دولت وارد شوم. گفتم معذورم چونکه خودم در این دولت شرکت نخواهم نمود.

دکتر محمد مصدق

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است